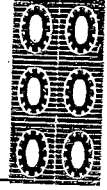




(۶)
(۱)
(۲۸)

نمره عمومی مدیریت زبان
» خصوصی شعبه لغات و قواعد
» عمومی نشریات پبنتو نولنه



گزاران فاضل به معنی اصولی کتابی در مورد "اصولین" در بابی به نام "اصول" در

قواعد پبنتو

مؤلف :

محمد اعظم ایازی عضو اول شعبه لغات و قواعد

(بر تبه مدیر)

از شعبه نشریات نشرشد



کا بل - مطبعه عمومی

۱۳۱۸



Handwritten text in Persian/Arabic script, possibly a title or reference, including the number 1377.

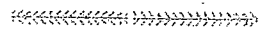
Handwritten text, possibly a date or page number, including the number 1377.

فهرست مضامین

صفحه	مضمون
۲-۱	تمهید
۳	دستور زبان
۳	قسمت اول
۳	بیان حروف تهجی
۳	فصل اول : الفبای پشتو
۴	فصل دوم : خرف خالص پشتو و تلفظ صحیح آنها
۴	فصل سوم : اقسام حروف
۵-۳	فصل چهارم : حرکات و علامات
۶	فصل پنجم : حمزه و الف
۶	فصل ششم : واو معروف و مجهول
۶	فصل هفتم : یای « و »
۶-۷	فصل هشتم : یای ملینه و یای ثقیله
۷	فصل نهم : های ملفوظی و های غیر ملفوظی
۱۰-۷	فصل دهم : لهجه ، کلمه و تمرین اول
۱۰	قسمت دوم
۱۱-۱۰	علم صرف :
۱۲-۱۱	اقسام کلمه :
۱۲	فصل اول : بیان اسم
۱۳-۱۲	فصل دوم : اقسام اسم

ششمین سالانه

تلفظ کلمات و عبارات در لهجه پشتو



Handwritten text at the bottom of the page.

صفحه	مضمون
۶۴ - ۶۲	بیان ضمیر موصول
۶۵ - ۶۴	بیان ضمیر مشترك
۶۷ - ۶۵	بیان ضمیر مبهم و تمرین (۱۰)
۶۷	قسمت پنجم
۶۸ - ۶۷	بیان فعل
۶۸	فصل اول بیان زمانه
۶۸	بیان فعل لازمی و متعدی
۶۹ - ۶۸	بیان فعل معروف و مجهول
۶۹	بیان فعل مثبت و منفی
۸۳ - ۶۹	بیان افعال قیاسی و سماعی و فهرست مصادر بی قاعده
۷۴	بیان وجه فعل
۷۴	بیان فعل معاون و ناقص
۸۱ - ۷۵	بیان مصدر و اسمای مشتق و تمرین (۱۱)
۸۸ - ۸۱	تصریف افعال معارن
۹۱ - ۸۹	بیان فعل حال مطلق
۹۳ - ۹۱	بیان فعل حال التزامی
۹۵ - ۹۳	بیان فعل حال امکانی
۹۷ - ۹۶	بیان فعل حال استمراری و تمرین (۱۲)
۹۸	بیان فعل ماضی
۱۰۲ - ۹۸	بیان ماضی مطلق
۱۰۴ - ۱۰۲	بیان ماضی قریب

مضمون	صفحه
سم معنی و تمرین دوم	۱۵ - ۱۳
س یعنی تذکیر و تانیث :	۱۸ - ۱۵
پشتو و ساختن اسهای مونث از مذکر و تمرین سوم ۱۸-۲۱	۲۱ - ۱۸
یعنی مفرد و جمع و تمرین چهارم ۲۱-۲۷	۲۷ - ۲۱
الت اسم و تمرین پنجم	۳۲ - ۲۷
یر و اسم صوت و اسم ظرف و تمرین (۶) ۳۳-۳۵	۳۵ - ۳۳ (۶)
سوم	۳۵
	۳۵
	۳۵
نات	۳۵
ت توصیفی و تمرین (۷)	۴۲ - ۵۳
ن مقدار غیر معین	۴۳ - ۴۲
ت عددی	۴۶ - ۴۳
ت اشاره	۴۸ - ۴۶
نت نسبتی و	۴۹ - ۴۸
استفهام و تمرین (۸)	۵۱ - ۵۰
پارم	۵۱
	۵۱
یر	۵۲
شخصی و تمرین (۹)	۶۰ - ۵۲
اشاره	۶۱ - ۶۰
یر استفهام	۶۲ - ۶۱

صفحه	مضمون
۱۵۵	قسمت هفتم
۱۵۵ - ۱۵۸	بیان حروف جاره و تمرین (۱۸)
۱۵۸	قسمت هشتم
۱۵۸ - ۱۶۰	بیان آدات عطف و تمرین (۱۹)
۱۶۱	قسمت نهم
۱۶۱ -	بیان حرف ندا
۱۶۱	فصل اول : بیان حرف ندا
۱۶۱ - ۱۶۲	فصل دوم : بیان اصوات تعجب وانہسات
۱۶۲	فصل سوم : بیان اصوات تحسین
۱۶۲	فصل چهارم : بیان اصوات نفیرین
۱۶۳	فصل پنجم : اصوات افسوس
۱۶۳	فصل ششم : اصوات تمنا
۱۶۴	قسمت دهم
۱۶۴ - ۱۶۸	بیان معانی بعض حروف مرکب و مفرد و تمرین (۲۰)
۱۶۸ - ۱۷۳	فصل دوم : بیان حروف مفیره و تمرین (۲۱)
	قسمت یازدهم
۱۷۳ - ۱۷۹	بیان تجزیه کلمات و تمرین (۲۳)
	قسمت دوازدهم
۱۷۹ - ۱۸۱	بیان رموز اوقاف در رسم الخط

مضمون	صفحه
بیان ماضی بعید	۱۰۴ - ۱۰۵
بیان ماضی استمراری	۱۰۶ - ۱۰۸
بیان ماضی شکیه یا احتمالی	۱۰۸ - ۱۱۱
بیان ماضی تمنائی	۱۱۱ - ۱۱۴
بیان ماضی شرطیه	۱۱۱ - ۱۱۷
بیان ماضی امکانی	۱۱۷ - ۱۲۰
بیان ماضی تو بیخی و تمرین (۱۲)	۱۲۰ - ۱۲۵
بیان فعل مستقبل مطلق	۱۲۵ - ۱۲۸
بیان فعل مستقبل التزامی	۱۲۸ - ۱۲۹
بیان فعل مستقبل امکانی و تمرین (۱۴)	۱۳۰ - ۱۳۴
بیان امر	۱۳۴ - ۱۳۸
بیان فعل نهی و تمرین (۱۵)	۱۳۸ - ۱۴۰
بیان خواص افعال لازمی و مقعدی و تمرین (۱۶)	۱۴۰ - ۱۴۶
قسمت ششم	۱۴۶
	۱۴۶ - ۱۴۷
بیان ظرف زمان	۱۴۷ - ۱۴۸
بیان ظرف مکان	۱۴۸ - ۱۴۹
آدات وضعیت	۱۴۹ - ۱۵۰
آدات تاکید	۱۵۰ - ۱۵۲
بیان حرف علت	۱۵۲ - ۱۵۳
بیان حرف مقنن و تمرین (۱۷)	۱۵۳ - ۱۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله الكريم وخاتم النبيين ؛

تمهید

مسلم است که استعداد علمی و امتیاز ادبی هر ملت از زبان ملی همان ملت شناخته می شود ؛ هر قدر که زبان ملی يك ملت دارای ذخائر علمی و ادبی و قادر بر ادای هر گو نه مطالب و مباحث علمی و ادبی باشد همان قدر متکلمین آن در دنیای متمدن مهذب و قابل شمرده می شوند؛ زبان ملی است که حیات يك ملت را زنده و جذبات آنرا متأثر و متحرک و اخلاق آنرا شایسته می سازد؛ زبان ملی است که شئون ملی يك ملت را به دلیلاً متمم نه معرفی می نماید ؛ زبان ملی است که افکار و اذهان افراد ملت را منور ساخته نشو و نما میدهد ؛ الغرض جمیع ترقیات معنوی و مادی يك ملت مر بوط بزبان ملی همان ملت است ؛

متأسفانه پشتو که زبان ملی افغانستان و افغانستانیان است در اثر حوادث زمانه تا حال در گوشه بی اعتنائی افتاده و کسی در پرورش 'اصلاح و ترقی آن سعی و توجه نه نموده بود تا که اخیراً در دوره درخشان و معارف پرور حکومت متبوعه حاضره مادر ضمن دیگر اصلاحات امور حیاتی پشتو هم مورد توجه خاص ذات شاهانه پادشاه تریخو و امای علی حضرت المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه قرار گرفته ؛ رسمیت و ترویج آن از حضور ذات ملوکانه اعلام و ابلاغ گردید. باثر همین اعلام ذات شاهانه ترویج زبان ملی (پشتو) به میوه و بترقی است ؛ چنانچه در جمیع وزارت ها و دوائر رسمی و ولایات از طرف حکومت متبوعه برای آموختن زبان پشتو کورس های تعلیمی تاسیس شده توجه مردم بخواندن و نوشتن زبان ملی زیاده ترمی شود .

مضمون

۱۸۲

قسمت سیزدهم

۱۸۲

۱۸۲ - ۱۹۷

بیان کلام ناقص و اقسام آن و تمرین

۱۹۷ - ۱۹۹

کلام تام و یا جمله و اجزای آن

۲۰۰

اقسام جمله

۲۰۰

بیان جمله مفرد و اقسام آن

۲۰۰ - ۲۰۲

جمله فعلیه و اقسام آن و تمرین

۲۰۲ - ۲۰۵

جمله مخلوط و اقسام آن و تمرین

۲۰۵ - ۲۰۹

جمله مرکبه و اقسام آن

۲۱۰ - ۲۱۱

ترتیب اجزای جمله

۲۱۱ - ۲۱۲

تمرین

قسمت چهاردهم

- ۲۱۲

وضعی و ترکیبی با قاعده :

تن زبان ملی کتایکه دارای قواعد پشتو با اصول عصری باشد موجود
ان زبان پشتو از ان استفاده علمی نمایند لهذا (پشتو نولنه) وظیفه به
نارای قواعد پشتو با اصول عصری باشد اقدام کرده اینک کتاب هذا
گرامر گذاشت ولی بدیهی است که بادر نظر گرفتن بدایت کار و عدم
کور خالی از نواقص نخواهد بود لهذا پشتو نولنه از ادبای
ما دارد که اگر در این کتاب تقایمی را مشاهده کنند
نظر شان بخورد هر چه زود تر اطلاع فرمایند تا در طبع ثانی
د. باینصورت امید است در آینده نزدیکی یک گرامر قه و مستند

رسم الخط پشتو

بان پشتو بلحاظ دور افتادن متکلمین آن از هم شاخهای
و بهمین سبب در زبان اختلاف رسم الخط و لهجه زیاد است البته
هجه هادر محیط خود اصلیت دارد لیکن هر گاه یک زبان صورت علمی
قتیاری نماید و در مقام رسمیت می آید لازم می شود که از رسم الخط
به یک رسم الخط (معیاری) اختیار کرده شود چنانچه تمامی زبانهای
شیوه را اختیار نموده اند زیرا که بدون آن زبان هرگز یک صورت
حاصل کرده نمی تواند پس ما هم مجبوریم که از رسم الخط ها
لهجه یک رسم الخط و یک لهجه را که بهتر بدانیم بحیث (رسم الخط
معیاری) پشتو اختیار نمائیم تا تحریرات و نشریات رسمی و عمومی

ین این کتاب یک رسم الخط واحد که قبلاً تصویب گردیده بکار
ممین قسم در نظر است در خصوص تعیین لهجه معیاری نیز نظر یک
یب اقدام کرده شود. «پشتو نولنه»

دستور زبان پشتو

ماخیالات خود را بواسطه آوازه ها و حروف بزیک دیگر ظاهر کرده میتوانیم
از آوازه ها و حروف کلمات و از کلمات جمله ها و از جمله ها یک عبارت با معنی ساخته میشود
که ما انرا زبان میگوئیم دستور زبان به ما استعمال صحیح و درست زبان را نشان
میدهد و در آن بحث از حروف و کلمات و تعلقات انها بایک دیگر میشود زبان
بر دو قسم است 'زبان تقریری و زبان تحریری زبان تقریری از آوازه ها تشکیل می
یابد و زبان تحریری از حروف که بجای آوازه ها استعمال میشود تشکیل می یابد ؛
دستور زبان بر سه قسم است : علم حروف تهجی و اصول املا ، علم صرف و علم نحو ؛

قسمت اول : بیان علم حروف تهجی

علم حروف تهجی اشکال و آوازه های حروف و طریق صحیح هجا (املا) را به ما
نشان میدهد ؛

فصل اول : بیان الفبای پشتو

کلمات از حروف تشکیل می یابد و الفبای پشتو چهل حرف است :
ا، ب، پ، ت، ث، ج، چ، خ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، ش، ص، ض، ط، ظ،
ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، ن، و، ه، ه، ی ؛
ازین حروف پنج حرف آن مخصوص زبان پشتو است ، مانند 'خ' 'ح' 'ز' 'ش' 'ن'
و سه حرف آن در بین اردو و پشتو مشترك است مانند 'ت' 'د' 'ر' و سه حرف آن
در بین فارسی و پشتو مشترك است مانند 'چ' 'ژ' 'گ' و نه حرف آن مخصوص
زبان عربی است مانند 'ث' 'ح' 'ذ' 'ص' 'ض' 'ط' 'ظ' 'ع' 'ف' در هر کلمه که یکی
ازین سه حرف آمده باشد همان کلمه عربی شمرده میشود که در پشتو استعمال میشود
مانند کلمه حق ، صبر ؛ ضد ؛ طلب ؛ ظاهر ؛ ذکر ؛ فکر ؛ ثواب ؛

ل دوم : حروف خالص پشتو و تلفظ آنها بطور صحیح

زف مانند سین (س) فارسی لیکن قدری ثقیل میشود مانند خوک (سوک)
 بزف مانند (ز) فارسی مگر قدری ثقیل میشود مانند خای (زای):
 بزف مانند (ژ) فارسی لیکن قدری ثقیل میشود مانند زیره (ژیره):
 حرف مانند شین (ش) فارسی مگر قدری ثقیل میشود مانند شبه (شه)
 حرف به نون غننه و (ر) خفیف ادا میشود مانند کون (کون):

ساکن را میگویند که آواز آن در مشام بینی ادا میشود؛
 قوام پشتون تلفظ (ز) را به کاف فارسی و تلفظ (ش) را به خ میکنند
 (ز) و (ش) مینویسند مانند (شبه) که آنرا (خه) میخوانند و (زیره)
 خوانند:

فصل سوم : اقسام حروف

هم است (۱) حروف علت (۲) حروف صحیح :
 ناست که بدون حرکت آواز خود را ادا کرده بتواند مانند واو
 سه قسم است .

پلار ، خوک ، بوی :

ناست که بدون حرکت آواز خود را ادا کرده نتواند .

فصل چهارم : حرکات و علامات

کلمات از حروف ساخته میشود و حروف بواسطه حرکات يك آواز
 یکند ، در پشتو حرکات چهار است (۱) زبر که بالای حرف نوشته
 بطرف بالا میل میکند مثلاً (لجھ) :
 ن حرف نوشته میشود و آواز او بطرف پائین میل میکند مثلاً (لجگر)

(۳) پیش که بالای حرف نوشته میشود و آواز او مانند او خفیف می باشد مانند گیل ، ملک
 (۴) زور کی که بالای حرف نوشته میشود و آواز يك زبر خفیف را میدهد مانند تل
 سل و هل این حرکت مخصوص زبان پشتو می باشد :

علامات املا

بعضی علاماتی است که تعلق به املا دارد و آنرا علامات املائی میگویند و آن این است : -
 (۱) تشدید : تشدید آن علامت را گویند که بر بالای حرف گذاشته میشود و آن
 حرف مشدد خوانده میشود یعنی دوبار خوانده می شود مثلاً (جلاد) : لیکن
 يك حرف نوشته می شود :

(۲) سکوت : سکوت آن علامتی را میگویند که بر بالای حرفیکه
 حرکت نداشته باشد گذاشته می شود در پشتو آنرا (ورغندی) میگویند مثلاً هلك ،
 (۳) مد (-) : مد آن علامتی را میگویند که بالای الفیکه در شروع
 کلمه آمده باشد گذاشته می شود و آواز الف را دراز می سازد ، این علامت
 اتصال دو الف را در شروع کلمه دور نموده يك الف می سازد مثلاً ، آس :

متحرك : حرفیکه حرکت داشته باشد آنرا متحرك میگویند

ساکن : حرفیکه حرکت نداشته باشد آنرا ساکن میگویند

موقوف : حرفیکه بعد حرف ساکن آمده باشد و متحرك نباشد آنرا موقوف میگویند

مفتوح : حرفیکه زبر داشته باشد آنرا مفتوح میگویند

مکسور : حرفیکه زیر داشته باشد آنرا مکسور میگویند

مضموم : حرفیکه پیش داشته باشد آنرا مضموم میگویند

مفتوح خفیف : حرفیکه زور کی داشته باشد آنرا مفتوح خفیف میگویند

ممدوده : الفیکه مد داشته باشد آنرا الف ممدوده میگویند مثلاً (آ)

فصل پنجم: همزه و الف

ن الف و همزه این است که همزه قبول حرکت میکند و همیشه در شروع
 لاً (اوش)، و الف همیشه ساکن میباشد و در بین یا آخر کلمه می آید
 (در): اگر همزه و الف در اول کلمه یکی بعد دیگری بیاید يك الف
 و بر سر آن علامت مد (ـ) می گذارند: مثلاً (آس)

فصل ششم: واو معروف و مجهول

ف آن واوی ساکنی را میگویند که ما قبل حرف اویش خالص
 مثلاً واو (نور) و (لور).

ل آن واوی ساکنی را میگویند که حرف ما قبل آن ضمه خفیفه داشته
 این واو پوره ادا نمیشود بلکه مجهول خوانده میشود و بر سر آن
 معکوس را می گذارند مثلاً واو (کور) و (مور):

فصل هفتم: یای معروف و مجهول

و ف آن یای ساکنی را گویند که حرف ما قبل آن زیر خالص داشته
 سِری، لِرگی، سِیی؛ این چنین یا اگر در آخر کلمه بیاید دامنه دار
 ی شود مثلاً سِری، و اگر در بین کلمه بیاید دو نقطه پهلوی به پهلوی
 نوشته می شود مثلاً (زین)

و ل آن یای ساکنی را میگویند که حرف ما قبل آن کسر مخفیفی داشته
 ، تلفظ می شود مثلاً مستی، شیدی، تروی، این یا اگر در آخر
 بیاید و یاد رین کلمه بیاید زیر آن دو نقطه سربسر (:): گذاشته
 : هیر، تیر

فصل هشتم: یای ملینه و یای ثقیله

نه آن یای ساکنی را گویند که ما قبل حرف آن فتحه خالص داشته

با شد و نرم خوانده میشود و این هم گرد نوشته میشود، مانند یای (سری)
 (لرگی) (دی):

یای ثقیله آن یای ساکنی را گویند که حرف ما قبل آن زور کی داشته باشد
 و ثقیل خوانده میشود، این یا هم گرد نوشته میشود و بالای آن این علامت (ء)
 نوشته می شود مثلاً بدی، سپئی، حئی، این یا در دو جای آید، در اسمای مؤنث مانند
 (سپئی) و در افعال جمع مخاطب فعل حال مثلاً (حئی)

فصل نهم: های ملفوظی و های غیر ملفوظی

های ملفوظی آن های را میگویند که به تلفظ پوره در آید و این ها در اول، وسط
 و آخر کلمه می آید گاهی ساکن و گاهی متحرک میباشد مثلاً (هیر) گهیز، اوزده:
 های غیر ملفوظی آن های را میگویند که به تلفظ پوره نیاید و بطور خفیف ادا
 شود و همیشه ساکن می باشد و در آخر کلمه می آید و این را مخفیفی هم میگویند، مثلاً
 غله، مله، و راره:

فصل دهم: لهجه

لهجه آن جزو کلمه را گویند که تلفظ آن فوراً بیک آواز ادا کرده شود:
 کلمه که تلفظ آن به یک آواز فوراً ادا شود را يك هجائی میگویند مثلاً
 کور، خور، حی و غیره:
 کلمه که تلفظ آن بدو آواز فوراً ادا شود را دو هجائی میگویند مثلاً اوبه،
 وابنه و غیره
 کلمه که تلفظ آن به سه آواز فوراً ادا شود را سه هجائی گویند مثلاً میلستیا،
 کببستل و غیره
 کلمه که تلفظ آن به چهار آواز فوراً ادا شود را چهار هجائی گویند مثلاً
 نئیستل، نئوتل و غیره

کلمه

نی داشته باشد انرا کلمه مفید گویند : کلمه بر سه قسم است :
یک ؛

آن کلمه را گویند که در صورت اصلی و ساده خود باشد و از کلمه
دیده باشد مثلاً 'آس'، 'اوش'، 'ونه'، 'پلار'، 'کور و غیره :

آن کلمه را میگویند که از کلمه جامد باوردن ملحقات ساخته
بقل بی عقل، از پوه، ناپوه، از سړی، سړیتوب، از روغ، روغتیا،
ن کلمه را میگویند که از دو و یا زیاد از دو کلمه جامد ساخته شده
یک معنی واحد کند مثلاً جلال آباد و غیره .

اقسام کلمات بلحاظ حروف

مه که از دو حرف ساخته شده باشد انرا دو حرفی گویند مثلاً

لمه که از سه حرف ساخته شده باشد انرا سه حرفی گویند مثلاً

کلمه که از چهار حرف ساخته شده باشد انرا چهار حرفی گویند مثلاً

: - کلمه که از پنج حرف ساخته شده باشد انرا پنج حرفی گویند مثلاً

' استول

مزید فیه : کلمه که زیاد از پنج حرف ساخته شده باشد انرا پنج

گویند، مثلاً 'کسیناستل'، 'میلستیا' و غیره ؛

ابتدا بساکن

فارسی و عربی ابتدا به ساکن می آید یعنی در بعض کلمات حرف اول

انرا ساکن یعنی بدون حرکت میخوانند مثلاً وری (بره) سکور (زوغال) نجلی
(دختر) لمر (اقتاب) و غیره بعضی فارسی زبان ها که ابتدا به ساکن کرده نمی توانند
در اول آن الف می آرند مثلاً بجای نجلی انجلی میخوانند و این غلط است : -

تمرین (۱) سوالات :

(۱) ما خیالات خود را بواسطه چه چیز بربیک دیگر ظاهر کرده می توانیم :

(۲) کلمات از چه چیز ساخته می شود :

(۳) زبان بر چند قسم است :

(۴) زبان تحریری از چه چیز تشکیل می یابد :

(۵) دستور زبان بر چند اقسام منقسم است :

(۶) علم حروف تهجی به ما چه چیز را می آموزاند :

(۷) خالص حروف پشتو چند است :

(۸) خالص حروف عربی که در پشتو استعمال می شود چند است :

(۹) حروف بر چند قسم است تعریف هر یک را بنویسید :

(۱۰) حروف علت کدام است انرا تعریف کنید :

(۱۱) حرکات در پشتو چند است :

(۱۲) حروف بواسطه چه چیز یک آواز مخصوصی پیدا می کند :

(۱۳) علامات املاد در پشتو چند است و استعمال آنرا بیان کنید :

(۱۴) فرق در بین الف و همز چیست آنرا مفصل بیان کنید :

(۱۵) واو معروف و مجهول را تعریف کنید و مثال آنها را بنویسید :

(۱۶) یای معروف و مجهول را تعریف کنید و مثال آنها را نشان دهید :

(۱۷) کدام یا را یای ملینه و ثقیله میگویند مثال آنها را نشان دهید :

(۱۸) کدام ها را های ملفوظه میگویند و در کلمه چطور استعمال می شود :

غیر ملفوظه را تعریف کنید و مثال آنرا بنویسید :
 مات ولار، میلمستیا و نوتول به چند لجه می آید و هر يك آنها را
 گویند .

بد کدام کلمه را میگویند :

نق و مرکب کدام کلمه اند، تعریف هر يك را با مثال آن بنویسید :
 'اوش'، 'ولار'، 'استول' کدام کلماتی است و هر يك آنها از چند
 ده است :

فیکه زبرد داشته باشد انرا چه می نامند :

فیکه زیر داشته باشد انرا چه می نامند :

فیکه پیش داشته باشد انرا چه می نامند :

فیکه شد داشته باشد انرا چه می نامند :

فیکه سکون داشته باشد انرا چه می نامند :

ممدوده کدام الفی را میگویند :

جمله های ذیل بای معروف، مجهول، ملینه و ثقیله را نشان بدهید :

ما دخور زوی دی .

ه چه بدی دروله رسیزی .

اوشیدی دیری خوشی دی .

بروج دی .

ر دخلقو سره دیری نیکنی کوی :

ن مکتب ته تللی نه وه .

قسمت دوم : علم صرف

است، که در آن از اقسام، تصریف و اشتقاق کلمات بیان می شود

تغییریکه در شکل کلمه پیدا می شود انرا تصریف میگویند

اقسام کلمه

الفاظیکه ما بان تکلم میکنیم بر هشت قسم است :

(۱) اسم (۲) صفت (۳) ضمیر (۴) فعل (۵) حرف تمیز (۶) حرف ربط

(۷) حرف عطف

(۸) حرف ندا :

(۱) اسم : اسم آن کلمه نیست که نام شخصی، حیوانی، جانی و یا چیزی

باشد . مثلاً سړی، آس، کابل، کتاب

(۲) صفت : صفت آن کلمه است که صفت، تعداد و مقدار يك اسم را ظاهر میکند

مثلاً ښه سړی، څلور هلکان، څو سړی

(۳) ضمیر آن کلمه است که بجای اسم استعمال می شود مثلاً احمد دلته نهسته

هغه مکتب ته تللی دی :

(۴) فعل آن کلمه است که حالت یا عمل يك اسم یا ضمیر را تعیین و بیان میکند

و به یکی از سه زمانه تعلق داشته باشد : مثلاً احمد کورته چی، زه کورته ولاړم :

(۵) حرف تمیز آن کلمه است که معنی فعل، صفت و یا دیگر حرف تمیز

را توضیح میکند مثلاً دا هلکک ورو ورو کورته چی، دا ختکی ډیر خو ز دی

زه ډیر ورو ورو سبق وایم :

(۶) حرف ربط (جر) : آن کلمه نیست که قبل و یا بعد از يك اسم یا ضمیر

می آید و تعلق آنرا با کلمه دیگر ظاهراً هر می سازد مثلاً احمد کورته و لار، محمود

د کور څخه راغی، زما کتاب پر میز با ندی دی :

(۷) حرف عطف آن کلمه نیست که دو اسم یا دو جمله را با هم وصل میکند

مثلاً احمد او محمود راغبل، احمد راغی او محمود ولار :

رف ندا ان کلمه نیست که يك خیال و یا حس ناگهانی را ظاهر میکند
پرما رحم و کپی : ود رحل تعجب ، نرفت ، تحسین و ندا و غیره
شود :-

فصل اول: بیان اسم

ه بخوایم که در خصوص شخصی و یا چیزی با کسی گفتگو نماییم ما
مان شخص یا چیز را میگیریم مثلاً: احمد، آس، کتاب، سری، این چنین
با اصطلاح قواعد زبان اسم میگویند :-

اسم آن کلمه نیست که نام شخصی، حیوانی جائی و یا چیزی باشد :-

فصل دوم : اقسام اسم

نح قسم است (۱) اسم خاص (۲) اسم عام (۳) اسم مجموع (۴) اسم
م معنی!

م خاص آن اسمی را میگویند که نام برای يك شخص و یا چیزی
بین باشد و به يك وقت زیاد از يك شخص و یا چیزی را ظاهر نمیکند
کابل، افغانستان، گلستان

م عام آن اسمی است که نام شخص و یا چیزی معین و مخصوصی نباشد
تمام افراد همان جنس عام باشد؛ مثلاً سری، کتاب، ملک، بنار
ی) بريك شخص معین مثل احمد دلالت نمی کند بلکه بر هر فردی
مان دلالت میکند، همچنین کتاب، بنار و ملک دلالت بر يك کتاب، بنار
رسی نمی کند بلکه برای هر کتاب، شهر و ملک استعمال می شود :-

مجموع آن اسمی است که نام برای يك جماعه و گروهی وضع شده باشد
'لبنکر'، 'تولئی'، 'قام' اگر چند گوسفند در يك کشت زاری میچرد، ما
را گوسفند و تمامی شان را رمه گفته می توانیم لیکن يك گوسفند را رمه

گفته نمی توانیم : پس رمه نامی است برای تمام آن گوسفندان که در کشت میچردند ،
(۴) اسم جنس یا نوع ان اسمی است که نام اشیای يك نوع را ظاهر میکند، مثلاً

اسپنه، مس، سره زر، سپین زر، اوبه، غنم؛ و غیره :

(۵) اسم معنی ان اسمی است که نام يك کیفیت، حالت و کاری باشد و در

خارج وجود مستقل نداشته باشد مثلاً 'هوشناری'، 'لورنیا'، 'سپیتوب'، 'خوب'، 'خندا' و غیره :

فصل سوم : ساختن اسم معنی

در پشتو اسم معنی از اسم و اسم صفت با آوردن ملحقات در آخر آنها ساخته می شود :

(۱) توب : مثلاً از لیونی (دیوانه) لیوتوب (دیوانگی) از مین (عاشق)
مینتوب (عاشقی) از سری (آدم) سپیتوب (ادمیت) از خلمی (جوانی) خلमितوب
(جوانی) از مرئی (مرد) مرئتوب (مردانگی) ، اگر در آخر اسم یای ملینه باشد
انرا به یای معروف بدل میکنند و یا اگر اسم از سه حروف زیاد باشد یای ملینه را حذف
میکند مثلاً از سری سپیتوب ، از مرئی مرئتوب :

(۲) تیا : مثلاً از روغ (تندرست) روغتیا (تندرستی) ، از مور (سیر)

مورتیا (سیری)

از زور (پیر) زورتیا (پیری) ، از زره ور (بهادر) زرهورتیا (بهادری) .

(۳) والی : از اوزد (دراز) اوزدوالی (درازی) از پلن (پهن) پلنوالی

(پهنائی) از سپین (سفید) سپینوالی (سفیدی) ، از کلک (سخت) کلکوالی

(سختی) از لوی (کلان) لویوالی (کلانگی) از پراخ (فراخ) پراخوالی (ازسور

(سرخ) سوروالی (سرخ)

(۴) ی : مثلاً از یار (دوست) یاری (دوستی) از اشنای (رفیق) اشنائی

(رفاقت) : از هوشیار (دانا) هوشیاری (دانائی) از لخوان (جوان) لخوانی

(جوانی) از پاچاه ، پاچاهی (پادشاهی) ، از دبنمن (دشمنی) (دشمنی) :

ی: مثلاً از ورور (برادر) و ورور گلوی (برادری) از عزیز (خویش)
(خویشی) از پلار (پدر) پلار گلوی (پدری) از تر بور
(تر بوری)؛

ن: مثلاً از بیل (جدا) بیلتون (جدائی) از کند ه (بیوه)
ره گئی)؛

ل: مثلاً از خپل (عزیز) خپلوی (عزیزی)

ا: مثلاً از ژوندی (زنده) ژوندون (زندگی)

رپه: مثلاً از یشه (خوب) یشیگره (خوبی)

ستیا: مثلاً از میلمه (مهمان) میلمستیا مهمانی)؛

تمرین (۲)

سوالات ذیل را جواب دهید؟

کدام علمی را میگویند؟

ما تیکه ما بآن تکلم میکنیم بر چند قسم است؟

م کدام کلمه را میگویند؟ تعریفش را با مثالش بیان کنید؟

تعریف فعل را با مثالش بیان کنید؟

میر کدام کلمه را میگویند با مثالش بیان کنید؟

رف تمیز معنی کدام کلمات را توضیح میکند با مثالش بیان کنید؟

رف جریار بطه کدام کلمه را میگویند آنرا با مثالش بیان کنید؟

رف عطف را با مثالش بیان کنید؟

ف ندا را تعریف کنید و مثالش را بیارید؟

اسم بر چند قسم است هر یک را با مثالش بنویسید:

(خوب) (سپتوب) و (لوی والی) کدام اسم است؟

(۱۲) تعریف صفت را با مثالش بیان کنید؟

(۱۳) کدام اسم را اسم معنی میگویند و چه طور ساخته می شود تفصیلاً را
با مثالهای آن بنویسید؟

(۱۴) اسمایکه در جمله های ذیل آمده اند نشان دهید که چه قسم اسم است؟

داسری زما دورور زوی دی (۲) زموز په ملک کنش میوی دیری دی

(۳) دا کوشه دیره تنگه ده (۴) دا احمد ورور دیر شه هلك دی؟

(۵) زما ورور پرون دقندهار شخه راغی (۶) سپرتوب دهر چا دپاره بنه دی.

(۷) مایه دی دسبت کنش دیسورمه ولیدله (۸) داغتم دچادی:

(۹) داسپنی شخه دیرشیان جور ییزی (۱۰) داسری دخپل ورور دیلتون

په غم اخته دی.

(۱۱) ته هیخکله زما سره ورور گلوی نه کوی (۱۲) ته دخپلوی ور نه پی.

(۱۳) نا جور تیاد انسان دبدن سوهان دی (۱۴) روغتیابنه شی دی.

(۱۵) ددی هلك په مخ کنش سپین والی دیر دی او سور والی لبر دی.

(۱۶) که غواری چه دخلقه به زرو کنش گران سپی، نو دهر چاسره یشیگره کوه.

(۱۷) کند تون دیشخی دپاره یولوی عذاب دی.

«تصریف»

تغییراتی که در اسم بلحاظ مفرد و جمع، تذکیر و تالیث و غیره پیدا میشود آنرا

تصریف میگویند؛ و آن بر سه قسم است (۱) جنس (۲) عدد (۳) حالت:

فصل چهارم: بیان جنس

جنس آن کیفیت اسم را میگویند که به ما نشان میدهد که آیا مراد ازین اسم نر است

یا ماده و یا برای نر و ماده یکسان استعمال میشود؛ اگر نر باشد آنرا جنس مذکر

میگویند و اگر ماده باشد آنرا جنس مؤنث میگویند و اگر برای نر و مؤنث یکسان

اجنس مستوی میگویند لهندا در پشتو جنس بر سه قسم است .

مذکر (۲) جنس مرث (۳) جنس مستوی :

جنس مذکر

برای نر باشد انرا جنس مذکر میگویند مثلاً سړی ' هلك ' آس
قلم ' کتاب ' چاقو ' لرگی ' کور ' بنار ' غوئی ' لمر ' ستوری
نړی ' پلار ' ورور ' ختکی

علامات تذکیر در پشتو

میکه یکی ازین علامات (ی ' ه ' ی ' حرف صحیح و واو) بیاید آن
میباشد خواه جان دار و بیجان باشد :-

ی ملینه) مثلاً سړی ' لرگی ' سپی ' ختکی ' لبتی ' آخپی ' لوبنی ' کانری

که ما قبل حرف آن زور کی داشته بشد) مثلاً پسه ' زره ' وینته ' وراره ' لیوه ' میړه ' نیکه

ی معروف نسبتی) مثلاً موچی ' تو پچی ' دو بی ' پندی ' چرسی
مسلی ' نجاری

صحیح :- مثلاً مار ' آس ' اوش ' خر ' قلم ' کور ' اور ' چرگ
سب ' کتاب ' کاغذ ' پرتوگ ' زنگون ' غر ' خوب ' لاس ' سر
: پیل ' میز ' کمیص

(واو معروف) مثلاً چاقو ' تالو ' بارخو ' آلو ' شفتا لو ' لاتو

جنس مؤنث

اسمیکه نام برای ماده باشد انرا جنس مؤنث گویند :

علامات تانیث در پشتو

در آخر هر اسمیکه یکی ازین علامات (ا ' ه ' ی ' ئی ' ن ' و) بیاید آن اسم
عموماً مؤنث می باشد خواه جاندار و بیجان باشد مثلاً :

(۱) : مثلاً ملا ' غلا ' شا ' بلا ' ژبا ' خندا ' ربا ' انا ' اشا ' غوا ' گیا ' نیا ' نوت : اسمای خارجه ازین قاعده مستثنی است ' انها یا مذکر و یا مؤنث خواهد بود
مثلاً ملا صبا ' اكا ' بابا :

(۲) ه : (های غیر ملفوظی) مثلاً بنجه ' کنبه ' لنگه ' چاره ' لبتنه ' ونه ' توره ' دوره ' مخکه ' پنبه

(۳) ی (یای معروف) : مثلاً بادی ' روی ' آشنائی ' خپلوی ' دوستی
بازی ' بدی ' خواری

(۴) ئی (یای ثقیله) : مثلاً سپوزمی ' مرئی ' کوخئی لبتی ' سپئی ' بدئی
' خواری ' خپلئی ' هگئی ' خولی

(۵) ی (یای مجهول) مثلاً مستی ' شیدی ' شلومبی ' ایری ' نینی
خولی ' ولې ' بیالی :

(۶) ن (که ما قبل حرف آن زور کی داشته باشد) مثلاً پلتن ' لمن
ستن : خرمن ' بن ' میچن ' میرمن ' پرستن

(۷) و (واو مجهول) ' مثلاً زانگو ' بزؤ ' پشو ' پینتو :

«جنس مستوی»

اسمائیکه دلالت بر نر و ماده هر دو میکنند انرا جنس مستوی میگویند مثلاً شپزه کیکه یا

ته راغلی، موزولارو، تاسی و لاریاست، دوی و لاری، دوی و لاری
ها ضمائر (زه، ته، موز، تاسی، دوی) ضمائری است که برای
ردو استعمال می شود:

: - در پشتو جنس بیجان نمی باشد مثلثیکه در اکثر زبان ها می آید،
پشتواسمای بیجان یا مذکر و یا مؤنث می آید، مثلاً (لرگی) که اسم
ن مذکر و (لبنه) که اسم بیجان است مؤنث می آید:

فصل پنجم: اقسام مؤنثات در پشتو

ثبات بر چهار قسم است، (۱) مؤنثات حقیقی (۲) مؤنثات معنوی
ثبات لفظی، (۳) مؤنثات سماعی؛

ن حقیقی: مؤنثات حقیقی آن مؤنثات را میگویند که در مقابل خود
اشد و ظاهراً علامت تائیت هم در آن باشد مثلاً بنجه، غوا، الا، خره،
ه، پیغله، وریره، ترله، سپی، لجلئی، شینه، پبنتنه، اوسئی، لمسئی، بزو، پشو،
ات معنوی آن مؤنثات را میگویند که در مقابل خود نداشته باشد
ثبات تائیت لفظی در آن نباشد مثلاً مور، خور، لور، بزور، ترور،

ت لفظی: - مؤنثات لفظی آن مؤنثات را میگویند که به مقابل خود
باشد مگر در آن علامات ظاهری تائیت باشد این چنین مؤنثات عموماً از اسمای
آیند مثلاً ملا، چاره، محکه، توره، خپلی، سپوزمی، ستن، لمن، میچن،
زانگو، لبنه، نیسکی، بدی، شا،

سماعی: مؤنثات سماعی آن مؤنثات را میگویند که نه در مقابل خود
آن ظاهراً علامت تائیت باشد و صرف تعلق به سماع دارد این چنین

مؤنثات هم اکثراً از اسمای بیجان می آیند مثلاً میاشت، لار، اوربخ، روح،
زمنخ، لویشت، لخنکل، منگل، ترخنخ،

قاعده ساختن اسمای تائیت از مذکر ذی روح

در پشتو ساختن مؤنث از مذکر ذی روح به قاعد های ذیل ساخته می شود:-

(۱) در آخر هر اسم مذکر که پای میلنه (ی) باشد آنرا به پای ثقیله (ی) بدل
نموده مؤنث میگردد، مثلاً از سپی؛ سپئی، از اوسی؛ اوسئی، از کابلی؛ کابلئی،
از لیونی؛ لیونی، از کچنی؛ کچنی، از قند هاری؛ قندهارئی، از لالی؛ لالی،
از زمری؛ زمرئی،

(۲) در آخر هر اسم مذکر که نون (ن) یا نون غنه (ن) باشد و ما قبل نون
واو معروف باشد و ای آنرا حذف نموده در آخران (ه) می آرند
و حرف ما قبل (ه) را فتحه داده مؤنث می شود مثلاً از شیون؛ شینه،
از شکون؛ شکنه، از پشتون؛ پبنتنه،

(۳) در آخر هر اسم مذکر که ها (ه) و ما قبل حرف آن فتحه باشد، ها را
حذف نموده در آخر آن (نه) را می آرند مثلاً از میلمه؛ میلمنه، از شپه؛ شپنه،
از لیربه؛ لیربنه، (چویان برها)

(۴) در آخر هر اسم مذکر که حرف صحیح باشد، در آخر آن های غیر
ملفوظه آورده مؤنث می شود مثلاً از چرگ، چرگه، از خر، خره، از اوشی
اوشه، از پیرانگ، پیرانگه، از شرمش، شرمشبه،

(۵) در آخر هر اسم مذکر که پای ثقیله باشد یا پای ثقیله را به پای مجهول (ی) بدل نموده
مؤنث ساخته می شود، مثلاً از ملگری؛ ملگری، از تلو نکئی؛ تلو نکئی،

(۶) در آخر هر اسم مذکر که پای معروف نسبتی باشد (ی) آنرا بیای تائیت ثقیله (ی) بدل
نموده مؤنث ساخته می شود مثلاً از تیلی؛ تیلئی، مسلی، مسلئی، از بنکی؛ بنکی،

ز آخر هرا سم مذکر که او معروف نسبتی ، باشد و او را حذف
بران لفظ (وره) می آرند مثلاً خیتو ؛ خیتوره ، گیهوره ،

تمرین ۳

سوالات

- جنس کدام کیفیت اسم را میگویند و بر چند قسم است ؟
 نس مذکر را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟
 مت مذکر چند است ؛ هر يك را با مثالش بنویسید ؟
 نس مؤنث را بیان کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟
 مات تالیث چند است ؛ هر يك را با مثالش بنویسید ؟
 جنس مستوی کدام جنس را میگویند و در پشتو بکدام موقع استعمال می شود ؟
 پشتو جنس بیجان می آید ، یا نه ؛ اگر نمی آید ، چرا ؟
 پشتو مؤنثات بر چند قسم است ؟
 نث حقیقی را تعریف نموده مثالش را بنویسید ؟
 مؤنث معنوی کدام است با مثالش بیان کنید ؟
 مؤنث لفظی را با مثالش بیان کنید ؛
 مؤنث سمعی را با مثالش بیان کنید ؛
 اسم مؤنث از اسم مذکر ذی روح بچند قاعده ساخته می شود ، هر يك را
 بنویسید ؛
 مله های ذیل مؤنث حقیقی ، معنوی ، لفظی و سمعی را معلوم کنید ؛
 دا حمد خور پښتنه ده ؛
 دا نجلی پیغله ده ؛

ز ماملاخو زیبزی ؛
 داستن ډیره لری ده ؛
 مانن میاښت ولیده ؛
 دا چاره دا حمد دلور ده ؛
 نن سپوزمی ډیره لوره راختلی ده ؛
 دا نجو نی دچالو نری دی

دا حمد خور کنده ده . داښخه دا حمد مورده :

(۱۴) در جمله های ذیل معلوم کنید که کدام اسم مذکر و کدام مؤنث است :

دا غواډیری شیدې کوی . دا لرگی دا حمد دخوردی :

دا شرمښه ډیره وږې ده . دا هلك دچا ملگری دی :

دا سړی تیلی دی ، ستاوشن ډیر چاغ دی ؛

داښخه ډیره خیتوره ده . داښخه زمو زکره میلمنه ده :

ددې نجلی کوڅنی ډیری توری دی . ستاپلار دا حمد کره میلمه و ؛

په نغری کنډا یرې نهسته . داڅنگی خوږدی :

دا هند وانه اومه ده . دا اساس زمادی :

زماورور ستا په کور کنډی . دا سړی د هغی نجلی میړه دی .

دا سپڼی درې کونو کی لری : ته خوزامن لری :

دا لار او زده ده . دده زیره توره ده

فصل ششم : بیان عدد

عدد دان کیفیت اسم را میگویند که بما نشان میدهد ، که مراد ازین اسم يك و یا زباده
 از يك چیز است ، اختلاف عدد عموماً به تغییر شکل کلمه ظاهر می شود ؛
 عدد برد و قسم است ، (۱) ، عدد واحد (۲) عدد جمع :

بك چیز را ظاهر میکند مثلاً 'سری'، 'کتاب'، 'هلك'، 'آس'، 'سبغه'، 'انجلی' جمع زیاده از يك چیز را ظاهر میکند، مثلاً 'سری'، 'کتابونه'، 'هلمکان'، 'نجونی'، 'غواوی'، 'اوشکی'، 'زمر بان'، 'خره' قواعد ساختن جمع مذکر در پشتو

ع مذکر بقرار قاعد های ذیل ساخته می شود :-

ر اخر اسم مذکر حرف صیغ باشد جمع آن چنین ساخته می شود :-

اسمای ذی روح اکثرآ با آوردن (آن) در اخر واحد ساخته می شود، مثلاً از 'مکان'، 'ازاوش'، 'اوشبان'، 'ازآس'، 'اسان'، 'ازمار'، 'ماران'، 'ازچرگ'، 'زپرانگ'، 'پرانگان'، 'ازشرمنش'، 'شر منبان'، 'ازملك'، 'ملکان'، 'ازکوز'، 'زیار'، 'یاران'، 'ازدشمن'، 'دشمنان'، 'ازنجار'، 'نجاران'، 'ازملخ'، 'ملخان'، 'زگران'

ع اسمای غیر ذی روح اکثرآ با آوردن لفظ (ونه) در اخر واحد بود، مثلاً 'کور'، 'کورونه'، 'غم'، 'غمونه'، 'قلم'، 'قلمونه'، 'لاس'، 'لاسونه'، 'نه'، 'سرونه'، 'غرونه'، 'نس'، 'نسونه'، 'میز'، 'میزونه'، 'بنار'، 'بنارونه'، 'ونه'، 'تقر'، 'تقرونه'

ر اسم ذی روح دو حرفی و بیک لهجه ادا می شود، حرف اخر را زورکی، آن های غیر ملفوظی را می آرند مثلاً از 'خر'، 'خره'، 'مل'، 'مله'، 'غل'، 'غله'، 'ماقبل' حرف اخر او معروف یا مجهول باشد، او را با الف بدل کرده، های غیر ملفوظی را می آرند مثلاً از 'بشتون'، 'ببتاله'، 'شیون'، 'شپانه'، 'کوز'، 'کازه'، 'مور'، 'ماره'، 'زور'، 'زازه'، 'سبور'، 'سپاره'، 'خبور'، 'خباره'، 'سمای صوت با آوردن لفظ (هار) در اخر، نته می شود، مثلاً از 'شرب'، 'شربهار'، 'غپ'، 'غپهار'، 'دز'، 'دزهار'، 'غرب'

غر' 'نهار'، 'خرپ'، 'خر بهار'، 'شر'، 'شر هار'، 'پس'، 'پسهار'، 'بن'، 'بنهار'، 'شرنگ'، 'شرنگهار'

(۲) اگر در اخر اسم واحد یای، ملینه، باشد از ا به یای معروف بدل کرده جمع ساخته می شود، مثلاً از 'سری'، 'سپی'، 'سپی'، 'لرکی'، 'لرکی'، 'کونکی'، 'کونکی'، 'زمری'، 'زمری'، 'خنکی'، 'خنکی'، 'کتوری'، 'کتوری'، 'ستوری'، 'ستوری'، 'کالری'، 'کالری'، 'لنتی'، 'لنتی'، 'کوسی'، 'کوسی'، 'نغری'، 'نغری'، 'لوینی'، 'لوینی' (۳) اگر در اخر اسم واحد یای معروف (ی) باشد در اخر آن (ان) را آورده جمع می سازد مثلاً از 'سپاهی'، 'سپا هیان'، 'خونی'، 'خونیان'، 'موچی'، 'موچیان'، 'دوبی'، 'دوبیان'، 'پندی'، 'پندیان'، 'چرسی'، 'چرسیان'، 'توپچی'، 'توپچیان'، 'بنگی'، 'بنگیان'، 'مسلی'، 'مسلیان'

(۴) اگر در اخر اسم او معروف باشد در آخر آن لفظ (گان) آورده جمع ساخته می شود مثلاً از 'کنندو'، 'کنندوگان'، 'جارو'، 'جاروگان'، 'تارو'، 'تاروگان'، 'چاقو'، 'چاقوگان'، 'تالو'، 'تالوگان'، 'لاهو'، 'لاهوگان'، 'بارخو'، 'بارخوگان'، 'الو'، 'الوگان'، 'ماکو'، 'ماکوگان'

(۵) اگر در اخر اسم مفرد های غیر ملفوظی باشد جمع آن چنین ساخته میشود که های غیر ملفوظی را حذف نموده برای جان دار لفظ (آن) یا (گان) را می آرند مثلاً از 'لیو'، 'لیوان'، 'نیکه'، 'نیکگان'، 'مرغه'، 'مرغان'، 'وبرای بیجان اکثرآ لفظ (ونه) مثلاً زره'، 'زرهونه'، 'و غیره'

بعضی اوقات ما قبل از های غیر ملفوظی لفظ (آن) را می آرند مثلاً از 'میلمه'، 'میلمانه'، 'از کور'، 'به'، 'کوربانه'، 'غوبه'، 'غوبانه' (۶) در پشتو بعضی اسما است که آنرا اسم جنس میگویند که اطلاق بر کم و زیاد میشود مثلاً 'اوشنه'، 'کچ'، 'غنم'، 'ورینم'، 'اوره'، 'رانجه'

عضی اسمای مذکر خلاف قاعده‌های فوق می‌آید مثلاً پلار، پلرونه
 پر، تره، ترونه، زوی، زامن، کس، کسه، تن، تنه، کال، کلونه
 ل، شلی، زر، زره، زرونه، لك، لکه، لکونه، پاو، پاوه

استند که حرکت حرف ماقبل آخر آن فتحه می‌باشد در وقت ساختن
 به زورکی بدل می‌شود مثلاً از ملخ، ملخ، از کوگر، کوگر

تمرین (۴) سوالات؛

اسم چه چیز را به ما نشان میدهد؟ و آن بر چند قسم است؟
 پشتو جمع مذکر چطور ساخته میشود؟ آنرا مفصل با مثال بیان کنید:
 مفرد و جمع را بیان کنید و مثال هر یک را بنویسید؟
 اسمای ذیل را در مقابلش بنویسید: مار، اور، خر، شپون، دز
 ی، جارو، لیوه، زره، میلمه، تن، سل، ملخ؛
 اسمای ذیل را در مقابلش بنویسید: غله، ترونه، ماره، ستوری
 ر، سپاهیان، تالوگان، واشه، غنم، تنه، کوگر:-

ساختن جمع مونث

بای مونث بقرار ذیل ساخته می‌شود:

آخر مونث که الف باشد جمع آن چنین ساخته می‌شود، که برای
 آذر آخر واحد مونث لفظ (وی) و برای جان دار لفظ (گانی)
 از ملا، ملاوی از شا، شای از خندا، خنداوی از ژا، ژاوی
 از اشا، اشاوی از گیا، گیاوی از غلا، غلاوی از بلا، بلاوی از نیا، نیا گانی

از انا، نا گانی، از غوا، غواوی، نوت: لفظ بلاوی غواوی خلاف قاعده می‌آید:

(۲) اگر در آخر اسم مفرد مونث و او محمول (و) باشد جمع آن با آوردن لفظ (گانی)
 در آخر واحد ساخته می‌شود مثلاً از پشو، پشو گانی، بزو، بزو گانی، زانگو، زانگو گانی
 (۳) در آخر هر اسم واحد مونث که‌های (غیر ملفوظی) باشد حرف ما قبل
 آن متحرك باشد جمع آن چنین ساخته می‌شود که‌های غیر ملفوظی را به یای
 معروف (ی) بدل میکنند مثلاً از بنجه، بنجی، اسبه، اسپه، توره، توری دوره، دوزی
 کنده، کنده ی لنگه، لنگی، لسته، لشتی، ونه، ونی، درخته، درختی، حککه، حککی، پزه، پزی؛
 و اگر حرف اول اسم واحد ساکن باشد آنوقت‌های غیر ملفوظی را به یای مجهول
 (ی) بدل میکنند مثلاً از خره، خره ی پشه، پشه ی پیپی، مره، مره ی سره، سره ی بسته، بسته ی
 نوت بعض طوائف افغانها تمام اسمای مونث را که در آخران‌ها باشد به یای مجهول
 جمع میکنند.

(۴) در آخر هر اسم واحد که یای معروف باشد جمع آن چنین ساخته می‌شود
 که یای معروف را به یای ثقیله بدل میکنند مثلاً بدی، بدی، خوار ی، خوار ی،
 نیکی، نیکی، رویی، رویی، خپلوی، خپلوی، بازی، بازی، دو ستی، دو ستی،
 اشائی، اشائی بنا دی، بنا دی.

(۵) در آخر هر اسم واحد مونث که یای ثقیله باشد، جمع آن هم بر همان وزن
 می‌آید، مثلاً دودی، سپوزمی، تیبی، مری، کوشی،
 لپتی، خپلی؛

بعض طوائف افغانها برای چنین اسماء مفرد هم مقرر کرده‌اند و به یای مجهول
 تلفظ میکنند مثلاً دودی، وغیره

(۶) اگر در آخر هر اسم مفرد مونث حرف صحیح باشد جمع آن با آوردن یای
 معروف ساخته می‌شود مثلاً از لار، لاری، از ستن، ستنی، از لمن، لمنی، پر ستن

میچن، میچنی، پلتن، پلتنی، خرمن، خرمنی، بن، بنی، میرمن، میرمنی؛
 در آخر هر اسم واحد مونث که (ر) باشد و ما قبل آن واو مجهول باشد
 اکثراً چنین ساخته می شود که (ور) آنرا حذف نموده در آخر آن (ندی)
 مثلاً از مور؛ مندی، از نرور؛ نرنندی، از ندرور؛ ندرندی، باشتشنا ی
 ور؛ که جمع آنها خونندی، لولری :

ه. : اسمای جمع مذکر و یا جمع مونث که در آخر آن یا باشد؛ و اسمای جنس
 که فاعل فعل ماضی متعدی آمده باشد و یا با حروف مغیره استعمال شده
 قبل یای جمع آنها به واو (و) مجهول بدل می شود؛ مثلاً:

اصل	جمع مغیره	حالت
سپرو و هلم	سپرو و هلم	فاعل فعل متعدی
بنخو و لیدم	بنخو و لیدم	"
دسرو و لارم	دسرو و لارم	حرف مغیره
دبنخو و لارم	دبنخو و لارم	"
دکالو	دکالو	"
دمندو	دمندو	"

روقت آوردن و او جمع اگر در میان اسم الف باشد آنرا حذف میکنند مثلاً:

اصل	جمع مغیره
دزرو و عمر لرنندی	جمع مغیره
سپرو و لیدم	
په تود و او بو و لمبیدم	

اوس دبنخو و یو و وقت دی

د کزولر گو شخه کت له جور ییزی

تمرین نمبر ۵ سوالات

- (۱) در پشتو جمع مونث به چند قاعده ساخته می شود هر يك را با مثالش بیان کنید.
- (۲) جمع اسمای مونث را به مقابله بنویسید: رنا، پشو، لنگه، مره، روپی، تبتی.
- کو خئی، لبتی، سپوزمی، بن، میرمن، ندرور، مور:
- (۳) جمع مغیره اسمای ذیل را بنویسید: سپی، بنخی، ختکی، تاووده، سپاره، کالی؛

فصل هفتم بیان حالت اسم

حالت آن کیفیت اسم را میگویند که تعلق خود را در جمله با کلمه دیگر ظاهر میکند.
 در پشتو اسمش حالت دارد (۱) حالت فاعلی (۷) حالت مفعولی (۳) حالت جری
 (۴) حالت اضافی (۵) حالت ندا (۲) حالت نصبی

(۱) «حالت فاعلی»

اسمیکه در جمله فاعل فعل واقع شده باشد، در حالت فاعلی می باشد، و تعلق او با فعل
 می باشد مثلاً احمد راغلی و محمود احمد و واهه، دا هلك تا جور دی: در جمله
 های فوق (احمد)، (محمود)، (هلك)، فاعل فعل (راغلی و واهه، دی) است.
 در پشتو فاعل عموماً قبل از فعل خود می آید مثلاً احمد کتاب وا خست؛
 ماخط و لیک؛ درین جمله هنا (احمد، ما) فاعل اند که قبل از فعل خود
 (واخت، ولیده) آمده اند.

هر گاه فاعل فعل ضمیر متصل باشد آنوقت فاعل بعد مفعول خود می آید،
 مثلاً کتاب می و وایه، قلم دی واخست، مشوانرئی ی واخستله، کتاب مو و اوست،
 قلم مو واخست، مشوانرئی دی واخسته: اسمای واحد که حرف آخری آن بای ملینه
 و های خفی باشد و فاعل فصل ماضی متعدی آمده باشد. بصورت جمع می آید لیکن
 معنأ واحد می باشد؛ مثلاً هغه سپی زما کتات واخست، دی بنخی زما کتاب واخست:
 در جمله های فوق (سپی، بنخی) بصورت جمع نوشته می شود لیکن به معنی واحد اند.

«حالت مفعولی»

بدون واسطه کدام حرف فعل راساً بر او واقع شده باشد، در حالت شد، و آنرا مفعول صریح یا مفعول به گویند، مفعول صریح عموماً بعد از فاعل مثلاً احمد زما کتاب لولی، محمود اسلم ولید؛ اگر ضمیر متصل فاعل اشد آنوقت مفعول صریح قبل از فاعل خود می آید، مثلاً احمد می ب دی ولید، کتاب ئی و اخست: در جمله های فوق (احمد و کتاب) ح اند که قبل از فاعل خود (می، دی، ئی) که ضمیر متصل اند، آمده اند، عل و مفعول صریح در حالت فاعلی و مفعولی در شکل خود هیچ تغییر نمی یابد محمود ولید، محمود احمد و واهه

حالات جری

به واسطه حرف جر فعل بر او واقع شده باشد، آنرا مفعول بواسطه یا مجرور مثلاً احمد کور ته ولاز، درین جمله (کور) مفعول بواسطه است که فعل سطره حرف جر (ته) بر او واقع شده است: تعلق مفعول به واسطه به حرف جر خود دارد.

اقسام مفاعیل

واسطه چهار قسم است: (۱) مفعول فیه (۲) مفعول له (۳) مفعول معه عنه:

مفعول فیه

مفعول فیه آن مفعول بواسطه را گویند که جای یا وقت وقوع فعل را بدهد، و آنرا ظرف زمان و ظرف مکان هم میگویند، مثلاً بازار ته و لارم نب ته تللی نهوم،

مفعول له

مفعول له آن مفعول بواسطه را میگویند که سبب صدور فعل از فاعل می شود و در آخر آن حرف جر (دپاره) می آرند، مثلاً ما احمد داب دپاره و واهه، درین جمله (ادب) مفعول له است که سبب صدور فعل (و واهه) بواسطه حرف جر (دپاره) شده است:

مفعول معه

مفعول معه آن مفعول بواسطه را میگویند که فعل بواسطه حرف جر (سره) بر او واقع شده باشد مثلاً ما احمد سره دمحمود و واهه، درین جمله (محمود) مفعول معه است که فعل بواسطه حرف جر (سره) بر او واقع شده است:

مفعول عنه

مفعول عنه آن مفعول بواسطه را میگویند که فعل بواسطه حرف جر (خنخه) بر او واقع شده باشد مثلاً مادد کان دار خنخه یو کتاب رانیوه، درین جمله دکان دار مفعول عنه است که فعل بواسطه حرف جر (خنخه) بر او واقع شده است:

حالات اضافی

اسمیکه در جمله بر اسم دیگر ملکیت داشته باشد و بنا نسبت اسم دیگر بواسطه حرف ربط (اضافت) بطرف او شده باشد، آن اسم در حالت اضافی می باشد و آنرا مضاف الیه میگویند مثلاً دادا احمد کتاب دی، زما ورور قند هارته ولاز، در جمله اول (احمد) بر کتاب ملکیت دارد و در جمله دوم نسبت ورور به ضمیر اضافی (زما) شده است: (احمد و زما) را مضاف الیه و (کتاب) و (ورور) را مضاف میگویند:

در پشتو علامت اضافت دال (د) است: که ما قبل مضاف الیه می آید و بعد مضاف الیه مضاف می آید مثلاً دمحمود کتاب، زما ورور، درین جمله (د) علامت اضافت و (محمود) مضاف الیه و کتاب مضاف است، گاهی شعرا برای قافیه بندی خود برعکس

گر مضاف الیه ضمیر متصل باشد در صورت مضاف الیه بعد مضاف می آید
ن (د) را نمی آرند مثلاً 'کتاب می'، 'کتاب دی'، 'کتاب بی' : درین
بی، بی، بی) ضمیر متصل اضافی است که مضاف الیه واقع شده است و بعد
ل آمده است:

ا. الیه واحد مذکر و حرف آخرش یای ملینه (ی) و یا وا حد مؤنث
ب. های غیر ملفوظی (ه) باشد در حالت اضافه یای ملینه و های غیر
معروف (ی) بدل می شود، مثلاً 'دسری زوی'، 'دبخی لور' :
مضاف الیه صیغه جمع، اسم جنس و یا مصدر باشد. در آخر آن و او مجهول
' و اگر در آخر جمع (ی، ه) باشد آنرا حذف میکنند مثلاً 'دهلکانو
خوی'، 'دبخیو کار'، 'دزرو عمر' :

حالات ندا

نداز حرف ندا بیاید در حالت ندای باشد و آنرا منادی میگویند مثلاً:
رور ! . درین جمله ها (ای، آ) حرف ندا است، 'هلك وورور را
د، فائده: اگر منادی واحد مؤنث و حرف آخر آن حرف صحیح باشد
در آخر آن یای معروف می آرند مثلاً 'آزمور، خور، نرور' ای موری!
وری (۲) اگر منادی واحد مذکر باشد و آخری حرف آن، حرف
سـد حرف آخر آن به فتحه خوانده می شود مثلاً ای هلك :
ر ؟

منادی جمع مذکر یا مؤنث و اسم جنس باشد در آخر آن و او مجهول
'ی سرو! ای نبخو! اخلقو! و اگر در آخر منادی یای معروف باشد آنرا

ر منادی یای ملینه باشد در آخر آن های غیر ملفوظی را می آرند مثلاً 'ای سربه!

(۵) اگر حرف آخر منادی (ا، و، یا ه) باشد در وقت ندا اکثر به حال خود
بی مانند مثلاً 'بابا'، 'اوتره! آی بزو' :

حالات نصبی

در پشتو ما نندی عربی در بعض حالات حرف آخر اسم بسبب آمدن عامل بهز بر خوانده
می شود، این چنین اسمارا اسمای منصوبات میگویند و این در هشت موقع می آید :-

(۱) اگر ما قبل اسم صفت حرف نفی (نا) آمده باشد مثلاً 'داسری نا قابل دی' :

(۲) اگر ما قبل اسم حرف نفی (بی) آمده باشد مثلاً 'داسری بی قدر دی' :

(۳) اگر ما قبل اسم حرف ندا آمده باشد و یا مقدر باشد و آخر حرفان حرف

صحیح باشد مثلاً 'ای هلك! هلك دلته راسه !

(۴) اگر ما قبل اسم جمع که دو حرفی باشد و حرف آخر آن حرف صحیح باشد

صفت استفهام (خو) بیاید مثلاً 'خوکس راغلل'، 'خوتن و لاول' :

(۵) اگر ما قبل اسم حروف جاره (له، د) آمده باشد مثلاً 'احمد دکور راغی'

محمود د مکتب خنجه ولار

(۶) اگر ما قبل اسم حرف جر (تر) آمده باشد مثلاً 'زه تر بازار ولارم' :

(۷) اگر معدود اسم جمع و دو حرفی باشد و حرفی آخری آن حرف صحیح باشد

مثلاً 'پنجه کس راغلل'، 'اوه تن و لاول'

(۸) نوت : در رسم الخط موجوده بجای زبر های غیر ملفوظی (ه) می آرند:

«تمرین (۵) سوالات»

(۱) حالت کدام کیفیت اسم را میگویند ؟

(۲) در پشتو حالت بر چند قسم است . هر یک را با مثالش تعریف کنید ؟

(۳) اگر ضمیر متصل فاعل فعل ما ضعی متعدی باشد، آیا قبل و یا بعد

از مفعول خود نوشته می شود ؟

(۴) اسم واحد که در آخرش یای ملینه و یا های غیر ملفوظی باشد و فاعل با ضی متعدی آمده باشد به چه شکل نوشته می شود، آیا کدام تغییری در آن پیدا می شود؟

(۵) در کدام وقت مفعول صریح ما بعد و ما قبل فعل خود می آید؟

(۶) مفاعیل با لواسطه بر چند قسم است، هر یک را با مثالش بیان کنید؟

(۷) در پشنبه علامت اضافه کدام حرف است و چه طور استعمال می شود؟

(۸) در کدام موقع مضاف الیه قبل و ما بعد مضاف خود می آید؟

(۹) اگر مضاف الیه ضمیر متصل باشد، آیا قبل از مضاف و یا بعد از مضاف

خود می آید، مثالش را بنویسید؟

(۱۰) اگر مضاف الیه جمع، اسم جنس و یا مصدر باشد در حالت اضافه چه

تغییر در آن پیدا می شود، مثالش را بنویسید؟

(۱۱) اگر مضاف الیه واحد مذکر و حرف آخرش یای ملینه باشد و یا واحد

مؤنث و حرف آخرش های غیر ملفوظی باشد در حالت اضافه چه طور نوشته می شود

و چه تغییر در آن پیدا می شود؟

(۱۲) اگر ما قبل اسم حرف نفی (نا، بی) آمده باشد، در اسم خود چه عمل

می کند با مثالش بنویسید.

(۱۳) حروف جازه (له، ذ، تر) در اسم خود چه عمل می کنند، مثالش را بنویسید

(۱۴) اسما و ضمائر بیکه در جمله های ذیل استعمال شده اند، نشان بدهید

که در چه حالت آمده اند. دا هلك زما دور روزی دی. ستازی چیری تللی و

زه پرون دا حمد کره تللی و م، کتاب می دا حمد خه و اخست، دور ور زوی می دی

وروری پرون دیرو واهه، دودی دی و خورله، دودی می و خورله، اورئی بل

کی، هو، بل ئی کی، پر کتاب ئی کسبیزده، زه تر کوره پوری و لازم؟

فصل هشتم: اسم مضمر و اسم صوت

اسم مضمر آن اسمی را گویند که بر تعظیم، خوردی و حقارت يك چیزی دلالت کند، و علامات آن این است:

(۱) ی (۲) ری (۳) کی (۴) گی (۵) ونی (۶) گوری (۷) کونی

(۸) وری (۹) گونی مثلاً:-

(۱) ی:- مثلاً از گندول (کاسه گلی) کندولی: هلك، هلكی

(۲) ری: مثلاً از کندو (کندو) کندوری:

(۳) کی: مثلاً از کت (چهار پائی) کتکی، از وور ووزکی، هه، ههوکی

(۴) گی: مثلاً از تپو، تپوگی، هندو، هندوگی، کور، کورگی

(۵) ونی: مثلاً از منگی، منگوتی از سری، سروتی از نجلی، نجلوتی

اگر در آخر اسم حروف علت (ا، و، ی) باشد حذف می شود: و برای مؤنث (ئی) می آید:

(۶) گوری: مثلاً از اثار، اثار گوری، از وز، وز گوری:

(۷) کونی: مثلاً از کم، کمکونی

(۸) وری: مثلاً از چرگ، چرگوری

(۹) گونی: مثلاً از خر، خر گونی از سپی، سپی گونی

(۱۰) کئی، از هه، ههوکی، یزه، یزکی، ته، تنکی، بنخه، بنخکی، لور

لورکی، بنهه، شنه کی، اگر در آخر اسم ها باشد حذف می شود:

« اسم صوت »

صوت لفظی است که برای آواز چیزها استعمال می شود، در پشتو برای او از

هر چیز نام علیحده می باشد و علامات آن (ی) (کی) و علامات جمع آن (هار) می باشد

شر پ: آواز چپ خوردن آب و غیره

غب: آواز سگ

شر پی، شر بهار، غبی، غیا، غیبار

شرق: اواز شمشیر و غیره	شرقی	شر قهار
غرب: اواز شیر	غربی	غر لبهار
دژ: اواز تفنگ.		دژهار
خرپ: اواز تصادم دو چیز سخت	خر بی	خرپ بهار
درب: اواز پا	دربی	درب بهار
کرک: اواز مزغ ماده	کرکی	کرک بهار
بنه: اواز مگس	بنکی	بنه بهار
شرنگ: اواز زنجیر و روبه	شرنگی	شرنگ بهار
شر: اواز آب	شرکی	شرهار
بس: اواز سخن آهسته	بسکی	بس بهار
پس: اواز مار	پسکی	پس بهار
ترنگ: اواز مس	ترنگی	ترنگ بهار

ت: گاهی به تکرار کلمه هم جمع آنها می آید مثلاً بس پس، شر شر، غپ غپ، خرپ خرپ، بنه بنه؛

اسم آله و اسم ظرف

اسم آله اسم را گویند که واسطه صدور فعلی باشد، در افغانی برای اسم آله قاعده مقرر نیست مگر کلمه (ونی) برای آن مستعمل می شود مثلاً تو زونی (اله تراش) لگونی (آله فروختن) بیچونی (آله بیچاندن) یا کونی (آله پاک کردن) پرونی چادر اور لونی (آله آتش شور دادن)، سرترونی (سربند) میچ شرونی (مگس پران).

اسم ظرف

اسم ظرف عبات از وقت و جای صدور فعل است، برای ساختن آن قاعده مقرر نیست لیکن بعضی برای ساختن آن کلمه (حی) مخفف لحای است مقرر کرده است مثلاً لوستخی (مکتب) لمونخ حی (مسجد) اتوخی (بازار):

تمرین (۶) سوالات:

- (۱) اسم مصغر را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید؟
- (۲) در پشتو علامات اسم تصغیر چند است هر یک را با مثال بنویسید؟
- (۳) اسم اله کدام اسمی را میگویند، علامه ساختن آن در پشتو چیست؟
- (۴) اسم ظرف را تعریف کنید و علامه آنرا با چند مثال بنویسید؟
- (۵) در جمله های ذیل اسم تصغیر، صوت، اله و ظرف را معلوم کنید؟

داسانو دپسو در بهاری دی؛ داهلک شه بسپاری لری؛

خلته دمار بسپاری دی، هلته داو بو شرهاری دی.

دلته دمچانو دیر بسپاری دی، وحلیمی ته سرترونی ورکه.

ماته میچ شرونی را کنه، احمد ته هغه اور لرونی ورکه.

داهلکان په کم لوستخی کی سبق وائی، ته لمونخ حی ته تللی وی؛

قسمت سوم: بیان صفت

صفت آن کلمه را گویند که تعریف، تعداد، درجه و مقدار غیر معین اسمی را ظاهر میکند مثلاً سب سب، خلور کتابونه، اوم سب، خو هلکان، دیری اوبه، در فقرات فوق سب، خلور، اوم، خو، دیری صفات اند که تعریف، تعداد، درجه و مقدار غیر معین، سب، کتابونه، سب، هلکان، اوبه را ظاهر میکند؛

فصل اول: اقسام صفات

صفت برشش قسم است، (۱) صفت توصیفی (۲) صفت عددی (۳) صفت مقداری (۴) صفت استبسی (۵) صفت اشاره (۶) صفت استفهام؛

فصل دوم: بیان صفت توصیفی

صفت توصیفی آن صفتی است که صفت و کیفیت یک چیزی را ظاهر میکند مثلاً

بنه هلك، گدآس در عبارت فوق (بنه) و (گد) صفت اند که صفت و کیفیت (هلك) و (آس) را بیاب میکند، اسمی را که صفت و یا کیفیت آن بیان کرده می شود موصوف میگویند.

در پشتو برعکس فارسی اول صفت بعده موصوف می آید، مثلاً 'توره شپه' درین عبارت (توره) صفت و شپه، موصوف است، مرگاه صفت بعد موصوف خود بیاید آنوقت صفت بطور خیر و موصوف بطور مبتدا می آید، مثلاً 'داسری بنه دی درین جمله (بنه) که صفت است بعد موصوف خود (سری) که مبتدا واقع شده است خیر موصوف خرد آمده است، پس وقتیکه صفت خیر موصوف خود بیاید آنوقت بعد موصوف خود می آید:

در پشتو خلاف فارسی صفت بلحاظ تذکیر و تانیث، مفرد و جمع تابع موصوف خود می باشد، هرگاه موصوف مذکر یا مؤنث، مفرد یا جمع باشد صفت هم بصیغه مذکر یا مؤنث، مفرد یا جمع می آید، مثلاً 'مور سری'، 'ما ره سری'، 'مړه بنیخه مړې بنیخی'، هرگاه موصوف متعدد و در جنس خود مختلف باشند و در صفتی با هم شریک باشند ذکر صفت با هر یکی جدا گانه لازم است مثلاً 'دکلی زاړه سری اوژدی بنیخی په منځ راغلي'، گاهی اسم مفعول هم بطور صفت می آید، مثلاً 'سوی دودی'، و ژلی، سوی، سری: گاهی اسمیکه صفت دران مضمراست، صفت اسم دیگر می آید مثلاً 'غل سری'، 'ققین سری'، 'باغبان سری':

صفات بلحاظ تذکیر و تانیث، مفرد و جمع به صیغهای مختلف می آید، بعض صفات هستند که برای واحد و جمع یکسان می آن و هیچ تغییر نمیخورند و بعضی برای واحد مذکر و جمع مذکر به صیغه های مختلف می آیند و برای واحد مؤنث و جمع مؤنث بصورت های علحده می آید مثلاً 'گوسری'، 'گوسری'، 'گوه بنیخه'، 'گوه بنیخی'، 'زور سری'، 'زاړه سری'، 'زړه بنیخه'، 'زړې بنیخی'. تفصیل آنها بقرار ذیل است:—

(۱) اگر حرف آخر صفت حرف صحیح باشد اکثراً برای واحد مذکر و جمع مذکر صفت يك سان می آید و برای واحد مؤنث های غیر ملفوظی (ه) در آخر واحد مذکر و جمع مؤنث یای معروف (ی) و گاهی یای مجهول در آخر واحد مذکر می آرند مثلاً:—

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مؤنث	جمع مؤنث
كلك	(مكلم)	كلكه	كلكي
پلن	(پهن)	پلنه	پلني
سپك	(سبك)	سپكه	سپكي
بسد	(بسد)	بسده	بسي
تور	(سياه)	توره	توري
ينخ	(سرن)	ينخه	ينخي
وچ	(خشك)	وچه	وچي
سپين	(سفيد)	سپينه	سپيني
لور	(بلند)	لوره	لوري
جگ	(بلند)	جگه	جگي
غت	(كلان)	غته	غتي
غونډ	(گرد)	غونډه	غونډي

صفات ذیل خلاف قاعده می آیند

اوزد	(دراز)	اوزده	اوزدي
غل	(دزد)	غله	غلي
مل	(رفيق)	مله	ملي
ترينخ	(تلخ)	ترخه	ترخچي

مپی	مپه	مپه	(مرده)	مپ
شني	شنه	شنه	(ابی)	شین
مشری	مشره	مشران	(بزرگ)	مشر

(۲) اگر حرف آخر صفت صحیح باشد و حرف ماقبل و یا دوم آن واو ساکن معروف و یا مجهول باشد، جمع مذکر آن چنین ساخته می شود که و او را با لف بدل نموده در آخر آن های غیر ملفوظی می آرند، حرف ماقبل آنرا زور کی میدهند و واحد مونث آن چنین ساخته می شود که او و واحد مذکر را حذف نموده در آخر آن های غیر ملفوظی می آرند و جمع مونث آن از واحد مونث ساخته می شود که های غیر ملفوظی را حذف نموده در آخر آن یای مجهول را می آرند مثلاً:

جمع مونث	واحد مونث	جمع مذکر	واحد مذکر
مپی	مپه	ماره	(سیر)
کزی	کزه	کازه	(کج)
سپی	سپه	ساره	(سرد)
زپی	زپه	زاره	(پیر)
کنی	کنه	کانه	(کر)
رانی	رانده	رانده	(نابینا)
لندی	لنده	لانده	(نر)
درنی	درنه	درانه	(سنگین)
پستی	پسته	پاسته	(نرم)
خبری	خیره	خپاره	(منتشر)

صفات ذیل خلاف قاعده می آید

توده	تاورده	تود
تودی		(گرم)

خوز (شیرین) خوازه خوزه خوزی

(۳) اگر در آخر صفت یای ملینه باشد جمع مذکر آن چنین ساخته می شود که یای ملینه را به یای معروف بدل میکنند و واحد مونث را به یای ثقیله (ی) بدل میکنند.

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مونث	جمع مونث
پردی (بیگانه)	پردی	پردی	پردی
لیونی (دیوانه)	لیونی	لیونی	لیونی
پاسنی ()	پاسنی	پاسنی	پاسنی
نبی (راست)	نبی	نبی	نبی
گرنندی (چابک)	گرنندی	گرنندی	گرنندی
مندری (گوش بریده)	مندری	مندری	مندری
کبنتی (زیرینه)	کبنتی	کبنتی	کبنتی
لانندی (زیرینه)	لانندی	لانندی	لانندی
ورستنی	ورستنی	ورستنی	ورستنی
پرونی (دیروزه)	پرونی	پرونی	پرونی
نری (باریک)	نری	نری	نری

(۴) اگر در آخر اسم صفت یای ثقیله باشد جمع مذکر و جمع مونث آن چنین ساخته می شود که یای ثقیله را به یای معروف بدل میکنند و واحد مونث آن چنین ساخته می شود که یای ثقیله را به یای مجهول بدل میکنند مثلاً:

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مونث	جمع مونث
تیزی (تشنه)	تیزی	تیزی	تیزی
وزی (گشنه)	وزی	وزی	وزی

وروکی (خورد) وړکې وړکې
 ورکوئی (خورد) وړکوئی وړکوئی

(۵) اگر در آخر صفت های خفی باشد واحد مذکر جمع مذکر واحد مؤنث و جمع مؤنث آن يك سان می آید و در بعضی صفات جمع مؤنث آن به یای مجهول می آید مثلاً: -

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مؤنث	جمع مؤنث:
بِه (خوب)	بِه	بِه	بِهِي
بیده (خواب)	بیده	بیده	بیدې
بیکاره (ظاهر)	بیکاره	بیکاره	بیکاره
ناکاره (بیکار)	ناکاره	ناکاره	ناکاری
خپه (ناراض)	خپه	خپه	خپه
پوه (فهمیده)	پوه	پوه	پوه

(۶) اگر در آخر صفت یای معروف و ماقبل حرف آن ساکن باشد واحد و جمع مذکر آن يك سان می آید و واحد مؤنث آن با آوردن های غیر ملفوظی و جمع مؤنث آن با آوردن یای معروف در آخر واحد مذکر ساخته می شود

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مؤنث	جمع مؤنث
لوی (کلان)	لوی	لویه	لویی

نوت: اگر ماقبل و یا ما بعد صفت جمع حروف مغیره بیاید در آنوقت در آخر صفت جمع و او مجهول (و) می آید اگر حرف آخر صفت یا باشد آنرا حذف میکنند مثلاً دبوسر و خبره اروه ' دزیو لشتو شخه کت نه جو ریزی ' دلیو نو خلقو سره مه کبینه دلیو نیو بنجو خبره مه اروه

«مراتب صفت توصیفی»

صفت توصیفی سه درجه دارد (۱) صفت محض (۲) صفت بعض (۳) صفت کل:

صفت محض آن صفتی را میگویند که صرف حالت و کیفیت يك اسم را بیان میکند مثلاً بیه سری ' بده بنخه ' صفت بعض آن صفتی را میگویند که در بین دو اسم در يك صفت مقابله باشد و یکی را بر دیگری ترجیح بدهد مثلاً احمد تر محمود بیه دی اسلم دا حمد شخه بیه دی . احمد له محمود نه بیه دی :

در پشتو مانند فارسی برای صفت بعض علامت مخصوصی نیست بلکه ماقبل اسم آخر لفظ (تر) یا (د... شخه) یا (له... نه) را می آرند مثلاً دا هلك تر هغه هلك بیه دی ' دا بجلی دهغی بجلی شخه بیه ده ' داسری له هغه سړی نه بیه دی :

صفت کل آن صفتی را میگویند که در بین يك چیز و کل در يك صفت مقابله باشد و یکی را بر کل ترجیح دهد مثلاً دا هلك تر ټولو هلكا نو بیه دی ؛ در پشتو هم چنین برای صفت کل علامت مخصوصی نیست مثلیکه در فارسی لفظ (ترین) است . بلکه در پشتو در بین يك و کل لفظ (تر ټولو) یا (له ټولو نه) می آرند مثلاً داسری تر ټولو سړو هوشیار دی ' دا هلك له ټولو نه هوشیار دی :

«تمرین (۷) سوالات»

- (۱) صفت کدام کلمه را میگویند ' تعریفش را با مثالش بیان کنید ؟
- (۲) آیا در پشتو صفت قبل و یا بعد موصوف خود می آید مثالش را بنویسید
- (۳) اگر صفت بعد موصوف خود بیاید آنوقت چه گفته می شود ؟
- (۴) صفت چند مراتب دارد هر يك را با مثالش بنویسید ؟
- (۵) در پشتو برای صفت بعض و صفت کل کدام علامت مخصوصی است ؟ اگر است با مثالش بنویسید ؟
- (۶) آیا در پشتو صفت بلحاظ مذکر و تالیث ' مفرد و جمع تابع موصوف خود است ؟
- (۷) در پشتو صفت بلحاظ مذکر و تالیث ' مفرد و جمع چند قاعده دارد هر يك را با مثالش مفصل بنویسید :

- (۸) و احد مونت صفات ذیل را به مقابله بنویسید: پلن، تر یخ، زور، خپور، شین، پردی، بنی، گرنندی، ور کوفی، خپه، غل، لوی:
- (۹) جمع مذکر صفات ذیل را به مقابله بنویسید: سپک، لور، اوژد، غل، مر، لوند، تود، سور، مور، لیونی، وزی، بنکاره، لوی:
- (۱۰) جمع مونت صفات ذیل را به مقابله بنویسید: وچ، غوند، شین، دروند، روند، یاسنی، تیزی، پرونی، پوه، بیده، لوی، لور:
- (۱۱) صفات ذیل را در جمله استعمال کنید: تر یخ، خپور، پردی، گرنندی، تاوده، اوژده، نزی، لیونئی، وزی، مر، لویئی، وچی، غونئی، یاسنئی، درنه، بیده، پردی، رنده، بنی، هاره:
- (۱۲) با موصوف های ذیل صفت که مناسب حال آنها باشد در جمله ها استعمال کنید:
- سری، نجونی، هلك، مندی، لور، لنگی، لبتی، و بپته، دودی، خنکی، هندوانی، قلمونه، انگور، انار، اسپه، مالکه، پشه، میز، ونه، سترگه، غوزونه، بزی، لاسونه، شپه، روحی، سپوزمئی، ستوری، آسمان، مشوانی، اور، تپئی، اوپهان، چای.
- فصل سوم: بیان صفت مقداری غیر معین
- صفت مقدار غیر معین آن صفتی است که مقدار مبهم يك چیز را ظاهر میکند و آنها ازین قراراند:
- (۱) (دیر) (۲) لیز (۳) هیخ (۴) خه (۵) تول (۶) نیم (۷) شو (۸) خومره (۹) خومری (۱۰) خونه (۱۱) هر خومره (۱۲) خنی (۱۳) بل (۱۴) هریو (۱۵) یوشو (۱۶) واره (۱۷) نور (۱۸) هر خومری (۲۰) کم: مثلاً :-
- (۱) دیر: (بسیار) مثلاً احمد دیر کار کوفی:

- (۲) لیز (کم) داهلك لیزودی خوری: داسری لیزکار لری:
- (۳) (هیخ): هیخ مثلاً تاهیش کار کوفی نه دی: زه هیخ کارنه لرم
- (۴) خه: (قدری): مثلاً هغه خه کار کوفی نه دی: زه خه کار لرم:
- (۵): (تول) همه مثلاً ماخپل تول کارونه کوفی دی:
- (۶) نیم، نیمه (نصف) مثلاً هغه نیم کار کوفی دی:
- (۷) شو (چند) مثلاً زما سره خوملگری وه:
- (۸) خومره: (چقدر) مثلاً خومره روئی لری:
- (۹) خومری: (چقدر) مثلاً خومری روپی چه غواړي، وائی خله:
- (۱۰) خونه: (چقدر) مثلاً خونه روپی غواړي:
- (۱۱) هر خومره: (هر قدر) مثلاً هر خومره روپی چه غواړي، ووايه:
- (۱۲) خینی: (بعضی): مثلاً خینی خلق ښه بښتو وائی؟
- (۱۳) بل (دیگری): مثلاً بل سړی راغی:
- (۱۴) هریو (هر یکی) مثلاً هریو هلك داسبق ویلای سی:
- (۱۵) یوشو (يك چند) مثلاً یوشو تن راغلل:
- (۱۶) واره (همه) مثلاً واره هلكان راغلل:
- (۱۷) نور (دیگر) مثلاً زما کړه نور میلما نه راغلل:
- (۱۸) هر (هر) مثلاً هر سړی دا کار کولای سی:
- (۱۹) کم (کدام) مثلاً کم شی چه غواړي را ته ووايه:
- (۲۰) هر خومری (هر قدر): مثلاً هر خومری روپی چه غواړي نو ووايه:
- فصل چهارم: بیان صفت عددی
- صفت عددی آن صفتی را گویند که تعداد و درجه معین يك اسم را ظاهر میکند
- صفت عددی بر دو قسم است، (۱) صفت عددی مطلق (۲) صفت عددی ترتیبی:

صفت عددی مطلق آن صفتی است که تعداد و یا شمار معین يك اسم را ظاهر کند مثلاً
 یوسری ، دوه او بنان ، شل کس ، دیرش بنیخی ، پنخه هلکان
 صفت عددی ترتیبی آن صفتی را گویند که درجه معین يك اسم را ظاهر کند ، مثلاً
 لسم سری ، پنخم کتاب ، شپزم اونب ، اتلسم هلك ؛ شلم کتاب ؛
 بیان صفت عددی مطلق

صفت عددی در پشتو به قرار ذیل است :-

یو ، دوه ، درې ، خلور ، پنخه ، شپز ، اوه ، اته ، نه ، لس ، یوولس ، دوولس
 دیارلس ، خورلس ، پنخه لس ، شپارس ، اوه لس ، اته لس ، نوس ، شل ، بوویش
 دوه ویش ، درویش ، خلیرویش ، پنخه ویش ، شپز ویش ، اوه ویش
 اته ویش ، نه ویش ، دیرش ، خلوینت ، پنخوس ، شپتسه ، اوپا ، اتیا ، نوی
 سل ، زر ، لك ، کروور و غیره ؛

در پشتو معدود بلحاظ تذکیر و تانیث ، مفرد و جمع تابع عدد خود می باشد ، اگر
 عدد مذکر باشد معدود هم مذکر می آید و اگر مؤنث باشد معدود هم مؤنث می آید
 اگر عدد واحد و یا جمع باشد معدود هم واحد یا جمع می آید مثلاً ' یوسری ' یوه شپخه ،
 دوه سری ، او دوی بنیخی

قواعد عمومی اعداد در پشتو

هرگاه اجزاء باعشرات بیاید آنوقت در بعض جاها در اجزاء تغییر پیدا می شود مثلاً :-

- (۱) یو : یو در يك جا با (لس) تغییر پیدا میکند مثلاً ' یوولس ' .
- (۲) دوه : دوه در دو جا تغییر پیدا میکند یکی با (لس) دیگری با (دیرش) و عشرات دیگر
 مثلاً ' دوولس ' ، ' دودیرش ' ، ' دوخلوینت ' ، ' دوپنخوس ' ، ' دوشپتسه ' ، ' دواوپا ' و غیره
- (۳) درې : درې سه جا تغییر پیدا میکند ، یکی با (لس) ، دوم با (ویش) سوم با (دیرش)
 و در عشرات دیگر مثلاً ' دیارلس ' ، ' درویش ' ، ' درې دیرش ' ، ' درې خلوینت ' و غیره

(۲) خلور : خلور دو جا تغییر پیدا میکند ، یکی با ' لس ' دوم با (ویش) مثلاً خوزلس ؛
 ' خلیرویش '

(۵) پنخه : پنخه يك جا تغییر میخورد ، با (لس) های پنخه را حذف نموده لام لس
 را میشد می سازد مثلاً ' پنخلس '

(۶) شپز : شپز دو جا تغییر میخورد یکی با لس مثلاً شپارس ، (ز) شپز را به الف
 و لام لس را به (ز) بدل میکند دوم با (ویش) مثلاً شپز ویش فقط (پ) شپز را
 پیش میاید هد ، و با عشرات ما فوق آن مثلاً شپز خلوینت و غیره

(۷) اوه : اوه يك جا تغییر میخورد با (لس) که های (اوه) را حذف نموده لام
 لس را میشد می سازد مثلاً (اولس) ؛

(۸) اته : يك جا تغییر میخورد با (لس) که های (اته) را حذف نموده لام لس را
 میشد می سازد مثلاً ' اتلس '

(۹) نه : نه يك جا تغییر میخورد با (لس) که های (نه) را به او بدل نموده و لام
 لس را به ون بدل میکنند مثلاً نولس ؛

(۲) مؤنث یو ، یوه و مؤنث دوه (دوی) می آید ، و باقی تمام اعداد برای مذکر
 و مؤنث يك سان می آید مثلاً یوسری ؛ یوه بنیخه ، دوه سری ، دوی بنیخی ، خلور
 سری ، خلور بنیخی ، لس هلکان ، لس نجولی ، اوه سری ؛ اوه بنیخی ، پنخه خیکي ؛
 پنخه هند و انی ؛

(۳) جمع (شل) (شلی) می آید بز یادتی یای معروف در آخر (شل) مثلاً درې شلی او بنان
 خلور شلی روپئی ؛

(۴) جمع (سل) (سوه) می آید ، لام (سل) را با او بدل نموده در آخر آن های غیر
 ملفوظی را می آرند ؛ مثلاً درې سوه روپئی ، پنخه سوه پسونه ، اته سوه اسان ؛

(۵) جمع (زر) ، زره ، لك ، لکه ، کروور ، کرووره می آید با وزن های غیر ملفوظی

راخر واحد مثلاً پنجه زره، اوه لکه؛ نه کروره؛

(۶) منتهی الجمع شل، زر باوردن لفظ (گونه) باخرواحد ساخته می شود مثلاً

هغه سړی سل گونه روپئی لری؛ زه زرگونه روپئی لرم؛

(۷) منتهی الجمع (سل)، (لك) (کرود) باوردن (ونه) در اخر واحد ساخته می شود

مثلاً داسړی سلونه روپئی لری، زه لکونه روپئی لرم، هغه سړی کرورونه روپئی لری.

(۸) هرگاه اعداد و معدود جمع باشد و فاعل فعل ماضی متعدی بیاید و با بحروف

بغیره بیاید آنوقت باخر آنها و اوجھول می آرند مثلاً دلسو کسوسره ولاړم، پنځو

سرو هغه هلك وواهاه؛

بیان صفت عدد ترتیبی

عدد ترتیبی از عدد مطلق ساخته می شود، در اخر عدد مطلق برای مذکر (م) و برای

مؤنث (مه) را می آرند مثلاً از لس، لس از پنجه، پنجم از اوه، اوم، هرگاه در اخر

یا احد های غیر ملفوظی باشد انرا حذف میکنند و از لس، لسمه از شل، شلمه

زاته، اتمه فائده؛ عدد ترتیبی (یو) لمری وازیو، لمری می آید مثلاً لمری

سړی، لمری پنجه،

برای تاکید اسم عدد لفظ (واړه) یا (سره) در آخر اسم عدد می آرند مثلاً

درې واړه ولاړل، څلور سره ولاړل،

عدد تاکید (یو) یوازی واز (دوه) دواړه می آیند مثلاً احمد یوازی

ولاړ: دواړه راغلل؛ احمد او محمود دواړه ولاړل؛

فصل پنجم: بیان صفت اشاره؛

صفت اشاره آن کلمه ایست که بواسطه آن طرف چیزی اشاره می شود، مثلاً داسړی

هغه پنجه، (دا) و (هغه) صفت اشاره است که بطرف (سړی) و (پنجه) اشاره میکند

اسمیکه بطرف آن اشاره می شود، مشارالیه میگویند؛

اسم اشاره بر دو قسم است (۱) اشاره قریب (۲) اشاره بعید؛

اشاره قریب آن کلمه ایست که بیک چیز نزدیک اشاره میکند و آنها ازین قرار اند

دا، دې، دغه، دغی، دغو، مثلاً داهلك زماوروردی، دې ښځی وویل، دغه سړی

داحمد پلاردی، دغو ښځو وویل چه احمد ناچوردی؛

دا: اسم اشاره عام است که برای جان دار و بیجان، مذکر و مؤنث، مفرد و جمع

یکسان استعمال می شود و هیچ تغیر نمی خورد، مثلاً داسړی، دښځه، دښځی، دالرگی

دالرگی، دالنبته، دالنبتی، لیکن همراهی مشارالیه که فاعل فعل ماضی متعدی معروف

باشد استعمال نمی شود بلکه آنوقت بجای (دا) دې استعمال می شود مثلاً دې سړی

وویل، دې سړ ووهلم، دې ښځی ولیدلم، دې ښځو وویل؛

دغه: این هم اسم اشاره عام است، که همراهی مشارالیه مذکر و مؤنث، مفرد و جمع

جان دار و بیجان یکسان استعمال می شود، و هیچ تغیر نمی خورد مثلاً دغه سړی، دغه

سړی، دغه ښځه، دغه ښځی، دغه لرگی، دغه لرنی، دغه لنبته، دغه لنبتی، و در دو جای استعمال

نمی شود، اگر مشارالیه مفرد مؤنث و فاعل فعل ماضی متعدی باشد و یا با حرف

مغیره استعمال شده باشد آنوقت بجای (دغه)، (دغی) می آید مثلاً دغی ښځی وویل

کتاب می دغی ښځی ته ورکړی، ددغی ښځی زوی داخبره وکړه؛

دغو: دغو همراهی مشارالیه مذکر و مؤنث جمع که فاعل فعل ماضی متعدی باشد می آید

مثلاً دغو سړو وویل، دغو ښځو احمد وواهاه؛ (دا) و (دغه) هر دو اشاره قریب است

لیکن (دغه) به نسبت (دا) قریب تر است؛

بیان اشاره بعید

اشاره بعید آن کلمه را گویند که بسوی يك چیز دوری اشاره میکنند مثلاً هغه سړی،

هغه ښځه، و آن بقرار ذیل است: - هغه، هغی، هغو؛

هغه: هغه اسم اشاره عام است که همراهی مشارالیه مذکر و مؤنث، مفرد و جمع، جان دار

و بیجان یکسان استعمال می شود؛ هغه سړی راغی، هغه سړی و لارل، هغه ښځه ولاره، هغه ښځی، ولارې، هغه اس زما دی، هغه اسان زما دی، لیکن اکثر بامشا رالیه مفر دمونت که فاعل فعل ماضی متعدی معروف باشد نمی آید بلکه بجای آن (هغی) می آید مثلاً هغی ښځی دا کتاب واخست.

هغی: اگر مشارالیه واحد مونت که فاعل فعل ماضی متعدی باشد و یا باحروف مغیره استعمال شده باشد، می آید مثلاً هغی ښځی دا قلم را کی، هغی ښځی څخه می دا قلم واخست؛ هغو: هغو فقط هم برای جمع مذکر و مونت که فاعل فعل ماضی متعدی باشد، می آید مثلاً هغو سروزه ولیدم، هغو ښځو وویل؛ و یا باحروف مغیره می آید مثلاً دهغو سروزه سره ولارم دهغو ښځو څخه می دا کتاب واخست.

فائده: هرگاه اسم اشاره بامشارالیه خود بیاید، وقت صفت اشاره گفته می شود، و اگر مشارالیه نداشته باشد آ وقت ضمیر اشاره گفته می شود مثلاً داسړی راغی، هغه ښځه راغله، دغه سړی راغی، دا راغله، هغه راغی، هغه وو یل، نوت هغه، که حرف اول آن زبر داشته باشد بطور ضمیر واحد مذکر فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً هغه راغی، هغه وائی: هغه به ووائی:

(هغه) که حرف ماقبل آن زورکی داشته باشد بطور ضمیر واحد مذکر فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً هغه داخبره وکره، دا: بطور ضمیر واحد مونت فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً دا راغله، دا وائی، دا به ووائی:

دی: بطور ضمیر واحد مونت فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً دی داخبره وکره:

فصل ششم بیان صفت نسبتی

صفت نسبتی آن صفت را گویند که کسی یا چیزی را به جایی یا به چیزی نسبت دهد مثلاً ننگیالی کابلی که نسبت آن به ننگ و کابل شده است یعنی شخصی که صاحب

ننگ و یا باشند، کابل باشد

« بیان ساختن صفت نسبتی »

صفت نسبتی از اسم ساخته می شود که در آخر اسم علامات ذیل را می آرند:

(۱) یالی (۲) ژن (۳) جن (۴) لن (۵) من (۶) ن (۷) نی (۸) ی (۹) ناک (۱۰) والی (۱۱) یالی؛ مثلاً از توره، توریالی، از ننگ، ننگیالی، اگر در آخر اسم های غیر ملفوظی باشد حذف می شود؛ و مونت آن به یای تهیله ساخته می شود مثلاً ننگیالی:

(۲) ژن: مثلاً از در واغ، درواغژن:

(۳) جن: مثلاً از غم غمجن، از در واغ، در واغجن، از او بجن، از تبه تبجن، اگر در آخر های غیر ملفوظی باشد حذف می شود:

(۴) لن: مثلاً از او به، ابلن، اگر در آخر اسم های غیر ملفوظی باشد حذف می شود: (۵) من: مثلاً از دولت، دولتمن، از سود، سودمن، از خوز، خوزمن، (۲) ن، مثلاً ازیم، پمن، ازخیره، خیرن، از چنجی، چنجن: اگر در آخر اسم یای ملینه و یا های غیر ملفوظی باشد حذف می شود:

(۷) نی: از پخوا، پخوانی؛ از پورته، پورته نی؛ از پاس پاسنی، از وختی

وختنی

(۸) ی: مثلاً از کابل، کابلی، از قندهار، قندهاری، از پیر، پیرونی:

(۹) ناک: مثلاً از بوی، بویناک، از زیم، زیمناک

(۱۰) وال: مثلاً از غزنی، غزنیوال، از بنگری، بنگری وال

نوت: گاهی لفظ (خیل)، (زی) بطور علامت نسبتی هم استعمال می شود مثلاً محمود عمر خیل دی (محمود عمر خیل است) احمد محمدزی دی (احمد محمدزی است) احمد شاه، بابا سدوزی دی (احمد شاه، بابا سدوزی است:—)

فصل هفتم: بیان صفت استفهام

صفت استفهام کلمه ایست که در محل سوال و پرسش می آید و مستفهم عنه او با او ذکر می بشد و آنها بقرار ذیل است:-

(۱) کم، کمه: (کدام) مثلاً کم سړی راغی: کمه پنځه ولا ده؟

(۲) خو (چند) مثلاً خو سړی راغلل، خو پنځی ولاړې: مستفهم عنه (خو)

همیشه جمع می آید

(۳) خومری: (چقدر) مثلاً خومری غنم لری؟ مستفهم عنه (خومری) همیشه

جمع می آید

(۴) خوآه: (چقدر) مثلاً خوآه رو پئی غواړی: مستفهم عنه آن همیشه

جمع می آید

(۵) خومره: چقدر مثلاً خومره او شان لری: مستفهم عنه آن همیشه

جمع می آید

(۶) شه (چه) مثلاً ستاورور شه کار کوی:

تمرین (۸) سوالات

(۱) صفت مقدار غیر معین را تعریف کنید و مثالش را بیارید:

(۲) کلمات صفت مقدار را با مثالش بنویسید:

(۳) صفات مقداری ذیل را در جمله ها استعمال کنید، یوڅو، ټول، واړه، ډیر

لږ، لځنی، بل، نور:

(۴) در جمله های ذیل صفت مقدار را با موصوفش معلوم کنید: - دا هلك

ډیر سبق وائی، زه لږ کار لم.

ستا وروړ هیڅ کار نه کوی، هغه هلك شه کار نه کوی، محمود خپل ټول

کتابونه راوړل، دې هلك تراوسه پوری نیم کار هم کړې نه دی، زما سره څو هلکان

ملگری وه، هر خومری رویی چه غواړی، وواياست لځنی خلق ښه پښتو وائی

دا کتاب نه غورام، بل کتاب را که، پرون زموږ کره څو میلما نه راغلی وه.

(۵) صفت عددی کدام صفت را میگویند و چند قسم است؟

(۶) وقتیکه احاد باعشرات استعمال شود، کدام کدام تغییر پیدا می کند و در چند جا؟

(۷) جمع سل، شل، زر، لک و کروڑ چطور ساخته می شود و با مثالش بیان کنید؟

(۷) جمع منتهی شل، زر، سل، لک و کروڑ چطور ساخته می شود و با مثالش

بیان کنید؟

(۹) صفت عددی ترتیبی را در پشتو چطور می سازند و با مثالش بنویسید؟

(۱۰) صفت اشاره را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است و مثال هر

يك را مفصلاً بنویسید؛

(۱۱) صفت نسبتی را بیان کنید و بنویسید که از چه ساخته می شود و چطور

ساخته می شود؛

(۱۲) صفت استفهام را تعریف کنید و مثالش را بنویسید؟

(۱۳) کلماتیکه در پشتو برای صفت استفهام استعمال می شود همه را با مثالش

بنویسید؟

(۱۴) در جمله های ذیل صفت نسبتی را با موصوفش معلوم کنید؟

داسې پمن دی، داختکی چنجن دی، ددې هلك کالی خیرن دی، دا هند وانه

اېجنه ده، داسړی ډیر دروغژن دی، زه ډیر غمجن یم، دا هلك قندهاری دی

(۱۵) فرق در بین صفت استفهام و صفت مقدار چیست و با مثالش تشریح کنید؛

(۱۶) صفت عددی ترتیبی کلمات ذیل را به مقابلش بنویسید: او، اته، نه،

خلور، پنځه، شل، زر، سل؛

(۱۷) عدد تا کیدی: یو، دو، را با مثالش بنویسید؟

قسمت چهارم «بیان ضمیر»

ضمیر آن کلمه را گویند که بعوض اسم استعمال می شود و آنرا قائم مقام اسم میگویند

مثلاً احمد دلته نسته، هغه خپل کور ته تللی دی. درین جمله (هغه) ضمیر است که بجای (احمد) استعمال شده است:

فصل اول (اقسام ضمیر)

ضمیر بر شش قسم است: (۱) ضمیر شخصی (۲) ضمیر اشاره (۳) ضمیر موصول (۴) ضمیر استفهام (۵) ضمیر مشترك (۶) ضمیر مبهم:

فصل دوم: (بیان ضمیر شخصی)

هر گاه شخصی در خصوص خود چیزی بیان میکند او نام خود را نمیگرد بلکه بعوض نام خود کلمه دیگری را استعمال میکند مانند: 'زه'، 'موز'، 'زهوز'، 'زما' این چنین الفاظ بر شخص متکلم دلالت میکند و نیز اگر با شخص مخاطب حرف میزنیم ما نام او را نمیگیریم، بلکه بعوض نام او لفظ دیگری را استعمال میکنیم مانند 'تاسی ستا'، 'ستاسی' این چنین کلمات بر شخص مخاطب دلالت میکند، بعض اوقات ما در خصوص شخص غائب سخن میزنیم، درینجائیز نام او را نمیگیریم بلکه بجای او لفظ دیگری را استعمال میکنیم، مانند:

دی، ده، هغه، دوی، دا، دی، هغی، هغو، هغوی

این چنین کلمات بر شخص غائب دلالت میکند، پس ضمیر شخصی آن است که بر شخص متکلم، مخاطب و غائب دلالت میکند:

«اقسام ضمیر شخصی»

ضمیر شخصی برد و قسم است: (۱) ضمیر منفصل (۲) ضمیر متصل!

ضمائر منفصل آن ضمائریست که تنها ذکر شود و با اسم و فعل متصل نباشد، مانند:

زه، ما، ته، تا، موز، تاسی، دی، ده، دا، دی، دوی، هغه، هغی، هغوی، هغو، چونکه

ضمائر منفصله مانند اسم به حالات مختلفه می آید و برای خوانندگان محترم در محل استعمال آن به حالات مختلفه اشتباه پیش می شود و دانستن آنها به حالات مختلفه بصورت صحیح ضروری است لهذا توضیحات آنرا ضروری دانسته اشکال و محل استعمال آنها را در حالات مختلفه در جدول ذیل می نگارم تا که خوانندگان محترم از آن استفاده نمایند:-



جدول ضمائر منصهله به حالات مختلفه

شخص اول (متكلم)	شخص دوم	مخاطب	شخص سوم	عائف
مفرد	جمع	مفرد	جمع	جمع
زه ، ما (من)	موز (ما)	تبه ، تا (تو)	تاسی ، تاسو (شما)	دوی (ایشان مذکر و مؤنث) هغوی (هغوی ، هغو)
زه ، ما (مرا)	موز (مارا)	ته ، تا (ترا)	تاسی ، تاسو (شمارا)	ایشان مذکر و مؤنث
زه ، ما (مرا)	موز (مارا)	ته ، تا (ترا)	تاسی ، تاسو (شمارا)	دوی (ایشان را مذکر و مؤنث)
زه ، ما (مرا)	موز (مارا)	ته ، تا (ترا)	تاسی ، تاسو (شمارا)	دوی (ایشان را مذکر و مؤنث)

۳

حالت خبری	حالت اضافی	ماتنه (بنین)	موز (تبه/بیمه)	تا (تبه/بتو)	تاسی (تبه/به شما)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)
زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)
زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)
زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)
زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	زه (انمن)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)	ده (تبه/باو/مذکر)

۵

فائده: ضمائر ما، تا، ده، دی، هغه، هغی، موز، تاسی، دوی، هغوا کثراً
 فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً: ما ختکی و خورل، ده احمد و واهه، دی
 زه و لیدم، هغه ته و لیدی، هغی هندوانه و خورله، موز ختکی و خور، تاسی
 کتاب و وایه، هغوته و لیدی، دوی احمد و واهه، و نیز ضمائر فوق باحروف
 جار، و حرف اضافه (د) می آید مثلاً: ماته، ده ته، دی ته، هغه ته، هغی ته،
 موز ته، تاسی ته، دوی ته، هغوته؛

ضمائر فوق با افعال خصوصی نیز استعمال می شود، مثلاً: ما و خندل، تا و ژرل،
 و غیره

(۲) ضمائر (ما، تا) مفعول صریح فعل حال و مستقبل متعدی می آید، مثلاً:
 احمد ماوهی، محمود تاوهی: اسلم بهما ووهی، محمود به تا ووهی

(۳) ضمائر (زما، زموز، ستا، ستاسی، دده، ددی، ددوی، دهغه، دهغی
 دهغو) فقط به حالت اضافی می آیند مثلاً: زما کتاب، زموز کتاب، ستا کتاب،
 ستاسی کتاب، دده کتاب، ددی کتاب، ددوی کتاب، دهغه کتاب، دهغی کتاب،
 دهغو کتاب

(۴) زه، ته، دی، دا، هغه، موز، تاسی، دوی، هغوی، فقط در حالت
 فاعلی با تمام افعال لازمی و افعال حال و مستقبل متعدی می آیند مثلاً: زه را ختم
 زه به راسم، موز را خو: زه احمد و هم و غیره؛

بیان ضمائر متصل

ضمیر متصل آن ضمیری است که بعد از اسم می آید یعنی با اسم متصل می آید
 و آنها از این قرارند: می، مو، دی، مو، ئی، و آن به سه حالت می آیند
 (۱) حالت فاعلی، (۲) حالت اضافی (۱) حالت مفعولی

«حالت فاعلی»

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
احمد می و لید	احمد مو و لید	احمد دی و لید

حالت اضافی

شخص متکلم	شخص مخاطب	شخص غائب
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
کتاب می	کتاب مو	کتاب دی

حالت مفعولی

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
احمد می وینی	احمد مو وینی	احمد دی وینی

فائده: ضمائر متصل فاعلی صرف همراهی فعل ماضی متعدی و فعل مخصوص
 می آید و همراهی افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی نمی آیند و در جمله بعد مفعول
 خود می آید مثلاً: کتاب می و رکی، کتاب مو و رکی، کتاب دی و رکی، کتاب
 مو و رکی، کتاب ئی و رکی، می خندل، و دی خندل، و ئی خندل:

(۲) در حالت اضافی بعد مضاف خود بدون دال (د) علامت اضافت می آید
مثلاً کتاب می را که ، کتاب مورا که ، کتاب دی را که ، کتاب مورا که ، کتاب ئی
را که ، کتاب ئی را که :

(۳) در حالت مفعولی صرف همزای فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً
احمد ئی وینی ، احمد می وینی ، احمد دی وینی ، احمد مو وینی ، احمد ئی وینی
احمد ئی وینی ، احمد به می وینی ، احمد به مو وینی ، احمد به دی وینی ، احمد
به مو وینی ، احمد به ئی وینی ، احمد به ی وینی :

بیان ضمائر متصله (ور، در، را)

(۱) هر گاه ضمائر متصل (ور ، در ، را) با فعل متعدی بیاید آنوقت معنی
مفعولیت را میدهد مثلاً کتاب می ورکی (کتاب را با و دادم) کتابی درکی (کتاب را
بتو دادم) کتاب دی را کی (کتاب را بمن دادید) . در جمله های فوق (ور)
بمعنی باو ، «در» بمعنی بتو ، و «را» بمعنی بمن می آید ،

« ۲ » هر گاه همزای فعل لازمی بیاید آنوقت معنی ظرفیت را میدهد مثلاً
زه و ریحم «من بطرف اومی روم» . زه و ریحم «من بطرف تومی آیم» ، ته راحی
« تو بطرف من می آئی » :

« ۳ » گاهی ضمائر مذکور جزو فعل میگردند و معنی فعل را بدل میکنند مگر باز هم
معنی مفعولیت و ظرف را میدهد مثلاً «کول» کردن با آوردن ضمائر مذکور معنی آن
تغییر می یابد ، مثلاً «ور کول» دادن باو ، «در کول» دادن بتو ، «زا کول» دادن بمن
مثلاً ما کتاب ورکی «من کتاب را با و دادم» احمد کتاب درکی «احمد کتاب را
بتو داد» ، احمد کتاب را کی «احمد کتاب را بمن داد» «تلل» رفتن با آوردن
ضمائر مذکور معنی آن تغیر می یابد مثلاً «را تلل» آمدن بطرف من ، و معنی طرف
و ظرفیت هم در آن موجود است ؛ مثلاً زه و ریحم «من بطرف اومی روم» ته راحی «تو

بطرف من می آئی) زه و ریحم (من بطرف تومی آیم) ؛
(۴) ضمائر مذکور برای مفرد و جمع هر دو یکسان استعمال می شود مثلاً (ور)
باو ، بایشان ، (در) بتو ، بشما ، (را) بمن ، به ما :-

تمرین (۹) سوالات

- (۱) ضمیر کدام کلمه را میگویند تعریفش را با مثالش بیان کنید :
- (۲) ضمیر بر چند قسم است ؟ هر یک را با مثالش بیان کنید :
- (۳) ضمائر شخصی بر چند قسم است ، هر یک را با مثالش بنویسید :
- (۴) از ضمائر شخصی کدام ضمائر در حالت فاعلی با فعل متعدی و حروف جار
استعمال می شود :

(۵) ما تا به حال مفعولی با کدام افعال متعدی استعمال می شود با مثالش بیان کنید :

(۶) از ضمائر شخصی کدام ضمائر به حالت فاعلی با فعل لازمی و فعل حال
و مستقبل متعدی استعمال می شود با مثالش بیان کنید :

(۷) ضمائر متصله کدام اند و در چند حالت می آیند :

(۸) ضمائر متصله را به حالت فاعلی ، مفعولی و اضافی استعمال کنید و مثالش را
بنویسید .
(۹) ضمائر منفصل در حالت فاعلی با کدام فعل استعمال می شود با مثالش بیان کنید
(۱۰) ضمائر متصله را در حالت اضافی با مثالش بیان کنید :
(۱۱) ضمائر متصله در حالت مفعولی با کدام افعال استعمال می شود مثالش را
بنویسید ،
(۱۲) اگر ضمائر متصله (ور ، در ، را) با فعل ماضی متعدی استعمال شود ،
چگونه معنی میدهد و اگر با فعل لازمی استعمال شود چگونه معنی میدهد ،

(۱۴) اگر ضمائر (ور، در، را) جزو فعل گردد در معنی فعل چه اثر پیدا میکند

بامثالش بیان کنید؛

(۱۵) در جمله‌های ذیل ضمائر منفصله و متصله را معلوم کنید و بنویسید که بکدام حالت آمده است. احمد می‌ولید، کتاب دی را که، قلم ی را کی، محمود می‌ولید، احمدی و هی، اسلم دی و هی، کتاب می‌در کی، قلم دی چیری دی، و رور دی چیری دی، ما پرون ته په بازار کنش ولیدی، احمد ما هره روغ و ینی، دی ز فولیدم، ده ماته قلم ز را کی، مادی ته کتاب ور کی، هغی موز ته پسنو نه را که، ستاسی کور چیری دی، دده پلار ز ما د پراشنای دی؛ دهغه کور د پیر لری دی، ددوی کور و نه د پیر لری دی؛ دا کتاب می احمد ته ور کی؛

فصل سوم: بیان ضمیر اشاره

ضمیر اشاره آن کلمه‌ایست که با اسمیکه قبل ذکر شده است اشاره میکند، و بعضی آن اسم می‌آید

اقسام اسم اشاره

اسم اشاره بر دو قسم است، (۱) اشاره قریب (۲) اشاره بعید:

اشاره قریب

اشاره قریب با اسمیکه قریب باشد اشاره میکند مثلاً

مفرد

جمع

دا، دهغه، دهغی، دی، ددی، دهغه، دهغوی

اشاره بعید

مفرد

جمع

هغه، هغه، هغی، هغوی، هغوی

فائده: هرگاه اشاره همراهی مشارالیه خود بیاید آنوقت صفت اشاره گفته می‌شود، مثلاً داسری (این مرد) هغه هلیک (آن بچه)، در اینجا (دا) و (هغه) صفت

اشاره است که با مشار الیه خود (سری)، و (هلیک) آمده است: و اگر بدون مشارالیه آمده باشد آنوقت ضمیر اشاره گفته می‌شود، مثلاً دی راغی، داراغله، هغه و ویل، و غیره:

فرق در بین ضمیر اشاره و صفت اشاره آن است: که ضمیر اشاره بجای اسم و صفت اشاره همراهی اسم استعمال می‌شود.

فصل چهارم: بیان ضمیر استفهام

ضمیر استفهام آن کلمه‌ایست که در موقع سوال و پرسش استعمال می‌شود، و طلب فهم بآن می‌شود مثلاً چاو ویل (که گفت) خوگ راغی (که آمد): و آنها بقرار ذیل است:

خوگ (که) چا (که) شه (چه) شو (چند)، خو نه (چقدر) شو مره (چقدر) شو مری (چقدر) کم، کمه (کدام):

(۱) خوگ (که): برای اشخاص می‌آید، و فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعددی می‌آید مثلاً خوگ و لار؟ (که رفت) خوگ ماو ینی، (که مرا می‌بیند)، خوگ به احمد و هی (که احمد را خواهد زد) و نیز مفعول فعل حال و مستقبل متعددی می‌آید مثلاً زه خوگ و ینم (من که را می‌بینم)، ته به خوگ و ینی (تو کی را خواهی دید) و بحالت جری نمی‌آید مثلاً اگر گفته شود، خوگ ته دی ور کی، غلط است بلکه گفته می‌شود چاته دی ور کی (به کی دا دید) و بحالت اضافی هم نمی‌آید مثلاً اگر گفته شود دا خوگ کتاب دی، غلط است بلکه گفته می‌شود، دا چا کتاب دی (این کتاب کیست):

(۲) چا: برای جان دار ذوالعقول می‌آید و به حالت فاعلی یعنی فاعل فعل ماضی متعددی، و حالت اضافی و جری می‌آید، مثلاً چا احمد و واهه (که احمد را زد) چاته دی خپل قلم ور کی (به کی قلم خود را دادید)، دا هلیک دچا زوی دی (این بچه پسر کیست):

(۳) (شه) برای بیجان می آید. و به حالت فاعلی همراهی فعل لازمی می آید و فاعل فعل متعدی نمی آید و نیز بحالت مفعولی می آید و بحالت اضافی و جری نمی آید مثلاً ملتشه خو، دلته شه دی، تاخه و اخست (توچه گرفتنی) تاسی شه غواری (شما چه می خواهید) (۳) خو (چند) برای تعداد می آید، به حالت فاعلی فاعل فعل لازمی. بحالت مفعولی و حالت جری می آید مثلاً خودی (چند است)، خووه (چند بود) خودی را نیول (چند خریدید) ته، شه غواری (تو چه می خواهی) به خودی و اخستلی به چند گرفتنی، و به حالت اضافی استعمال نمی شود، چون با (خو) مستفهم عنه ذکر باشد در آن صورت فعل و کلمه ربط همیشه بصورت جمع می آید مثلاً خودی (۴) خونه (چقدر) برای تعداد و مقدار می آید مثلاً خونه غواری (چقدر می خواهید)؛ (۵) خومزه (چقدر) برای تعداد و مقدار می آید مثلاً خومزه غواری (چقدر بیخواهید)؛ خومری هم برای تعداد و مقدار می آید؛

وت. هرگاه ضمیر استفهام با مستفهم عنه خود بیاید آن وقت ضمیر استفهام گفته می شود بلکه صفت استفهام گفته می شود مثلاً شوکس راغلل (چند نفر آمدند) ثم کتاب غواری (کدام کتاب را می خواهی). شه خبره کوی (چه خرف میزنی) خونه روپی را کپری (تو چند رویه را بمن دادی)؛

فصل پنجم: بیان ضمیر موصول

ضمیر موصول آن کلمه ایست که رجوع با سمیکه قبل ذکر شده باشد میکند آنرا مرجع میگویند و علاوه ازین اسم موصول دو جمله را با هم وصل میکند، فرق زین ضمیر شخصی و ضمیر موصول این است، که اسم موصول بجای مرجع خود می آید و دو جمله را با هم وصل میکند و ضمیر فقط بعوض اسم خود می آید:

در پشتو لفظ (چه) برای اسم موصول می آید و برای جاندار و بیجان هر دو می آید، مثلاً دا هغه سړی دی چه، پرون دلته راغلی و «این همان شخصی است که دیروز اینجا آمده بود»، دا هغه کتاب دی، چه تا و ماته را کپری و «این همان کتابی است که شما بمن داده بودید: درین هر دو جمله «چه» ضمیر موصول است که بعوض مرجع خود «سړی» و «کتاب» آمده است:

هرگاه ضمایر استفهام و ضمیر موصول یکجا بیاید آن وقت آنها را ضمایر موصوله مرکبه میگویند و آنها بقرار ذیل است، شوک چه «کسیکه»، چاچه «کسیکه» (شه چه) چیزیکه، هر شوک چه، هر (چاچه هر کسیکه) هر شو نه چه (هر قدریکه) خومر چه «هر قدریکه»

«۱» شوک چه «کسیکه» مثلاً شوک چه بد کوی سزاو به و مندی «کسیکه بد میکند سزا خواهد یافت»:

«۲» چاچه «کسیکه» مثلاً چاچه زما کتاب مندی وی را دی کی، «کسیکه کتاب مرا یافته است بدهد».

«۳» شه چه «چیزیکه» مثلاً شه چه ته وای، رشتیا دی «چیزیکه شما میگویند درست است»:

«۴» هر شوک چه (هر کسیکه) مثلاً هر شوک چه راخی، را دی سی (هر کسیکه می آید، بیاید) «:

«۵» هر چاچه «هر کسیکه» مثلاً هر چاچه زما کتاب اخستی دی را دئی کی «هر کسیکه کتاب مرا گرفته است بدهد»

«۶» شو نه چه (هر قدریکه) مثلاً شو نه چه غواری، وا ئی خله «هر قدریکه میخواهید بگیرد»:

«۷» خومر چه، خومزی چه «هر قدریکه» خومر چه دی په کای ووی ووا به

(هر قدریکه بکار داری بگو)

(۸) هر خو نه چه (هر قدریکه) مثلاً هر خو نه چه دی دلاس کیزی، وی

که (هر قدر که از دستت میشود بکن)

نوت: ضمائر موصوله به حالت فاعلی، مفعولی و جری می آید و به حالت اضافی نمی آید مثلاً هر چاچه زما کتاب اخیستی دی، رادی کی، شه چه نه وائی رشتیادی، هر چاته چه دی زما کتاب ور کپی دی، لحنی وای خله (به هر کسیکه کتاب مرا داده ازو بگیر):

فصل ششم بیان ضمیر مشترک

ضمیر مشترک آن کلمه نیست که بطور تاکید همراهی ضمیر شخصی متکلم، مخاطب و غائب، مفرد باشد یا جمع یک سان استعمال می شود و هیچ تغییر نمی خورد در پشته ضمیر مشترک بر دو قسم است، مثلاً

(۱) پخپله . (۲) خپل:

(۱) پخپله (خود) یا فاعل فعل بطور تاکید می آید مثلاً زه پخپله و لارم (من خود رقم)، تا پخپله و ویل (تو خود گفتی)، هغه پخپله راغی (او خود آمد) احمد پخپله دا کار و کی (احمد خود این کار را کرد)

(۲) خپل خود: (خود) با مفعول صریح، و مفعول بالواسطه «مجرور» بطور تاکید می آید مثلاً ما خپل زوی په مکتب کنس داخل کی، «من پسر خود را در مکتب داخل کردم» تا خپل کتاب و لوست «تو کتاب خود را خواندی» احمد خپل کورته و لار «احمد به خانه خود رفت»

«۳» گاهی لفظ «لحان» بطور ضمیر مشترک در حالت مفعولی می آید مثلاً نه لحان وژنی، تو خود را میکشی زه لحان وژونم «من خود را میکشم» هغه لحان وژنی «او خود را میکشد».

نوت: گاهی (لحان) بمعنی جان می آید آنوقت بطور اسم و فاعل فعل می آید، مثلاً: لحان می درد کوی (جانم درد میکند)

فائده: ضمیر مشترک گاهی تاکید و گاهی تشخیص یک اسم و ضمیر را میکند

فصل هفتم بیان ضمیر مبهم

ضمیر مبهم آن کلمه نیست که بجای شخصی یا چیزی بطور مبهم می آید، در پشته ضمیر مبهم بقرار ذیل است:

(۱) چا (کسی) مثلاً چا بوخه ویل چابل شه ویل (کسی یک چیز میگفت، کسی دیگر چیز میگفت). چاو ویل، چه صبا رخصتی ده (کسی گفت که فردا رخصتی است):
(۲) شوک (کسی) مثلاً شوک بنه کوی شوک بد کوی (کسی خوب میکند کسی بد میکند):
(۳) هیچا: (هیچ کس) مثلاً دا خبره هیچا ویلی نه ده (این حرف را هیچ کس نگفته است):
(۴) هیچ شوک: (هیچ کس) می شوک نه وائی چه زه بدیم (کسی نمیگوید که من بدم):
(۵) لحنی: (بعضی): مثلاً لحنی رشتیا وائی، لحنی درواغ وائی (بعضی راست میگویند بعضی دروغ میگویند):

(۶) هیخ (هیچ) مثلاً زه هیخ نه وایم (من هیچ نمیگویم):

(۷) بل (دیگر) مثلاً دا کتاب واخله، بل را که (این کتاب را بگیر دیگری را بده)

(۸) بل یو (دیگری) مثلاً بل یو راغی (دیگری آمد):

(۹) هر یو (هر کسی) مثلاً هر یو وائی چه زه هوبنیاریم (هر کسی میگوید که من هوشیار هستم)

(۱۰) بل شوک (دیگری) مثلاً بل شوک راغی (دیگری آمد).

(۱۱) هر شوک (هر کسی) مثلاً هر شوک وائی چه زه بویم (هر کسی میگوید

که من هوشیار هستم)

(۱۲) نور (دیگران) مثلاً نور می هم ولیدل (دیگران را هم دیدم).

(۱۳) تول (همه) مثلاً تول راغلل (همه آمدند):

(۱۴) نورخه (دیگر چیزی) مثلاً، نورخه را که (دیگر چیزی بده)

(۱۵) خه (چیزی) مثلاً، خه را که (چیزی بده) :

نوت : ضمائر مبهم اگر در محل سوال استعمال شود ضمیر استفهام گفته می شود و اگر با مستفهم عنه خود بیاید صفت استفهام گفته می شود.

تمرین (۱۰) سوالات :

(۱) ضمیر اشاره را تعریف کنید و اقسام آنرا بنویسید :

(۲) ضمائر اشاره قریب و بعید را با مثالش بنویسد .

(۳) اگر با ضمیر اشاره مشابه بیاید آنوقت چه گفته میشود مثالش را بنویسید

(۴) ضمیر استفهام را بیان کنید و بنویسید که چند قسم است :

(۵) ضمیر استفهام (خوک) در چند مواقع استعمال میشود همرا با مثالش بنویسید .

(۶) ضمیر استفهام (چا) و (چه) در کدام کدام مواقع استعمال میشود ، مفصل

حالش را با مثالش بنویسید :

(۷) هرگاه ضمیر استفهام با مستفهم عنه خود بیاید ، آنوقت چه میشود ، مثالش

را بنویسید :

(۸) ضمیر موصول را تعریف کنید و بنویسید که چند است هر يك را با مثال بنویسید

(۹) اگر ضمائر استفهام با ضمیر موصول یکجا بیاید آنوقت آنها را چه میگویند

(۱۰) ضمائر موصوله را با مثالش بنویسید .

(۱۱) ضمیر مشترك کدام ضمیری را میگویند و بر چند قسم است مثال

هر يك را بنویسید

(۱۲) پخپله و خپل کدام ضمیری اند و هر يك آنها در کدام مواقع استعمال میشود

مفصل بیانش را با مثالش بنویسید

(۱۳) آیا گاهی (لحان) بطور ضمیر مشترك می آید با مثالش بنویسید

(۱۴) ضمیر مبهم را تعریف کنید ، و اقسام آن را با مثالش بنویسید :

(۱۵) در جمله های ذیل ضمیر اشاره ، ضمیر استفهام ، ضمیر موصول و ضمیر

مبهم را معلوم کنید و بنویسید که در کدام حالت آمده اند

(۱) ده و ویل چه زه دا کار کولای نه سم . (۲) ددی کور دیر لری دی (۳) ماهغه

په بازار کش ولید ، (۴) دوی ته می خپل کتاب ور کی (۵) داسپری دچا وروردی

(۶) احمد خه وائی ؟ (۷) ته چا وو هلی (۸) کتاب دی چاته ور کی ؟

(۹) هغه هلك ، چه دلته راغلی و ، زما زوی دی (۱۰) خوك خه درواغ وائی

تل به بی اعتباره وی ، (۱۱) چاچه داخبره کړې ده ، غلظه ده ، (۱۲) زه پخپله

مکتب ته ولاړم (۱۳) دازما خپل کتاب دی (۱۴) ما پخپله ولید (۱۵) ما

خپل کتاب ولوست . (۱۶) اسلام خپل زوی ته قلم ور کی (۱۷) احمد لحن وژنی

(۱۸) بل خوك زاغی (۱۹) زه هیخ نه غواړم (۲۰) داخبره هیچا کړې نه ده

(۲۱) بل خه وایه (۲۲) هر خوك دا کار کولای سی (۲۳) نور هم راغلل

(۲۴) هر یو وائی چه زه هوسیارم (۲۵) بل یورا غی (۲۶) نورخه را که

(۲۷) نور سړی هم راغلل :

قسمت پنجم :

بیان فعل :

هرگاه بخوایم بیان شخصی و یا چیزی را بنمائیم ، تنها بگرفتن نام همان شخص

و یا چیز مطلب خود را ادا کرده نمی توانیم ، تا که کلمه دیگری را بآن ضم نکنیم پس

کلمه که بیان شخصی و یا چیزی را میکنند و یا کیفیت و عمل آنرا ظاهر میکنند ، باصطلاح

قواعد زبان آنرا فعل میگویند ، مثلاً ، ماریو حیوان دی (ماریک حیوانی است)

احمد کتاب وائی (احمد کتاب میخواند) ، در جمله اول (دی) کیفیت مار را ظاهر

میکند و در جمله دوم (وائی) عمل و کار احمد را بیان میکند ، یعنی مار چه چیز است

و احمد چه کار میکند ، تعریف : فعل آن کلمه نیست که بیان ، کیفیت یا عمل یک

اسم را ظاهراً هر میکند و تعلق به یکی از سه زمانه داشته باشد.

فصل اول : « بیان زمانه »

زمانه عبارت از وقتی است که فعل در آن واقع شود و آن بر سه قسم است زمان حال، زمان ماضی، زمان مستقبل، زمان حال : کاریکه در زمان موجوده واقع شود آنرا فعل حال میگویند مثلاً : زخم (من می روم) : زمان ماضی : کاریکه در زمان گذشته واقع شده باشد آنرا فعل ماضی گویند مثلاً زه و لایم (من رفتم). زمان مستقبل کاریکه در زمان آینده واقع شود آنرا فعل مستقبل گویند مثلاً زه به و لایم (من خواهم رفت)

فصل دوم : بیان فعل لازمی و متعدی

اگر فعل صرف تقاضای فاعل کند و محتاج مفعول نباشد آنرا فعل لازمی گویند یعنی کاریکه از فاعل خود صادر شود و اثرش بدون واسطه دیگر کلمه باسم دیگری را ساعدی نکند، مثلاً احمد و لایم (احمد رفت) محمود راغی (محمود آمد) : فعل که علاوه از فاعل خود محتاج مفعول هم باشد آنرا فعل متعدی گویند یعنی کاریکه از فاعل خود صادر شود و بدون واسطه کلمه را سماً بر اسم دیگری واقع شود مثلاً احمد محمود و واهه (احمد محمود را زد) درین جمله (وواهه) فعلی است که از فاعل خود (احمد) صادر شده است و اثرش بدون واسطه کس نام کلمه به (محمود) رسیده است :

فصل سوم : بیان فعل معروف و مجهول

فعل معروف آن فعلی است که فاعلش در جمله ذکر شده باشد مثلاً احمد راغی (احمد آمد) اسلام محمود ولید (اسلم محمود را دید) درین جمله (راغی) و (ولید) افعال معروف اند که فاعل آنها (احمد) و (اسلم) در جمله ذکر شده اند :
فعل مجهول فعلیکه فاعلش در جمله بسبب بعضی وجوهات ذکر نشده باشد و نسبت

فعل به مفعول آن شده باشد، فعل مجهول میگویند و این چنین مفعول را با اصطلاح قواعد زبان قائم مقام فاعل گویند مثلاً احمد و واهه شو (احمد زده شد). درین جمله (وواهه شو) فعل مجهول است که فاعلش ظاهراً ذکر نشده است و نسبت فعل به مفعول او (احمد) شده است :

فصل چهارم : بیان فعل مثبت و منفی

فعل مثبت آن فعلی را گویند که دلالت بر اثبات و کردن کاری کند یعنی که از آن کردن کاری مفهوم شود مثلاً احمد و لایم (احمد رفت) درین جمله (و لایم) فعلی است که از آن کردن کاری ثابت می شود، فعل منفی : فعل منفی آن فعلی است که دلالت بر نکردن و نه شدن کاری کند مثلاً اسلم نه و لایم (اسلم نرفت) درین جمله (نه و لایم) فعلی است که دلالت بر نه کردن کاری میکند :

نوت : (نه) علامت نفی است که همراهی فعل می آید :

فصل پنجم : بیان افعال قیاسی و سماعی

افعال قیاسی : افعال قیاسی آن افعالی است که فعل حال و ماضی مطلق آن بقرار يك قاعده مقرر ساخته می شود و این چنین افعال را افعال با قاعده میگویند، در پشتو افعال عموماً قیاسی می باشند که فهرست آن در آخر کتاب درج است :
افعال سماعی : افعال سماعی آن افعالی است که فعل حال و ماضی مطلق آن بقرار قاعده مقرر ساخته نشود، و این چنین افعال را افعال بی قاعده میگویند، که تعلق به سماع دارد، و این چنین افعال در پشتو بسیار کم می آید، و آنها بدین قرارند :

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۱) غر لُحیدل	جستن	غر لُحی	و غر لُحیده
(۲) درو میدل	رفتن	درومی	ودرو میده
(۳) زبیز یدل	زائیدن	زبیزی	و زبیزیده
(۴) تبتیدل	گریختن	تبتی	و تبتیده

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۵) اوسیدن	سکونت کردن، ماندن	اوسی	واوسیده
(۶) ایشیدل	جوشیدن	ایشی	وایشیده
(۷) برپشیدل	درخشیدن	بریشی	وبرپشیده
(۸) اوریدل	شنیدن	اوری	واوریده
(۹) رغرپیدل	غلطیدن	رغری	ورغریده
(۱۰) زغلیدل	دویدن	زغلی	وزغلیده
(۱۱) گرزیدل	گردیدن	گرزی	وگرزیده
(۱۲) بنوریدل	حرکت کردن	بنوری	و بنوریده
(۱۳) اخستل	گرفتن، خریدن	اخلی	واخست
(۱۴) شمالستل	دراز کشیدن، خوابیدن	شملی	شمالست
(۱۵) راوستل	آوردن بدون تحمیل	راولی	راوست
(۱۶) زغاستل	دویدن	زغلی	وزغاست
(۱۷) غنبتل	تاب دادن	غری	وغنبت
(۱۸) لوستل	خواندن	لولی	ولوست
(۱۹) ویشتل	زدن بواسطه چیزی	ولی	وویشتل
(۲۰) لوپنتل	جدا کردن	لوری	ولوپنت
(۲۱) نبتل	چسپیدن	نبتلی	ونبت
(۲۲) اوپنتل	برگشتن	اوری	واوپنت
(۲۳)	راغوپنتل طلبیدن، خواستن	راغواری	راوغوپنت
(۲۴)	خواستن	غواری	وغوپنت
(۲۵) پراپنتل	باز کردن	پرالخی	پرات

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۲۶) کبببستل	نشستن	کبببنی	کببببوست
(۲۷) جاروتل	باهم پیچیدن	جاروزی	جاروت
(۲۸) کبببوتل	گرفتار شدن	کببببوزی	کببببوت
(۲۹) الوتل	پزیدن	الوزی	والوت
(۳۰) پربوتل	دراز کشیدن	پربوزی	پربوت
(۳۱) پوربوتل	عبور کردن	پوربوزی	پوربوت
(۳۲) ننوتل	دورن شدن	ننوزی	ننوت
(۳۳) وتل	بیرون شدن	وزی	وت
(۳۴) راوتل	بیرون برآمدن	راوزی	زاوت
(۳۵) الیستل	بیرون کردن	باسی	وايست
(۳۶) پریئبستل	خواستن	پریبسی	پریببست
(۳۷) ننئیستل	درون کردن	ننئبسی	ننئبست
(۳۸) پورببستل	عبور دادن	پورببسی	پوربببست
(۳۹) جارببستل	جار باسی	جارببسی	وجاربببست
(۴۰) کبببببستل	بند کردن	کبببببسی	کببببببست
(۴۱) تیرببستل	تیر باسی	تیرببسی	تیرببببست
(۴۱) بیوتل	بردن	بیائی	بوت
(۴۲) وپتل	گفتن	وائی	ووپتل
(۴۳) ککوتل	کردن	ککوی	وککوتل
(۴۴) تلتل	رفتن	لخی	ولاد
(۴۵) راتلتل	آمدن	رالخی	راغی

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۴۶) وزل	بردن	وری	یورود
(۴۷) اینبودل	گذاشتن	ایزردی	کشینبود
(۴۸) کشل	کشیدن	کازی	وکشی
(۴۹) را کشل	بیرون کشیدن	راکازی	راوکشی
(۵۰) پریشودل	گذاشتن	پریزردی	پریشود
(۵۱) کندل	کندن	کنی	وکنده
(۵۲) منشل	مالیدن	میزی	ومبیه
(۵۳) کیدل	شدن	کیزی	وسو
(۵۴) کتل	دیدن	گوری	وکوت
(۵۵) نچول	ترقیدن	چوی	وچاوه
(۵۶) لرل	داشتن	لری	درلود
(۵۷) بلل	طلبیدن	بولی	وباله
(۵۸) اینشل	گذاشتن	ایزردی	کشینبود
(۵۹) بوتلک	بردن	بیایی	بوت
(۶۰) لیدل	دیدن	ونی	ولید
(۶۱) نیول	گرفتن	نیسی	ونیوه
(۶۵) اخنشل	خمیر کردن	اغزیری	واخنشل
(۶۳) رزول	مکیدن	روی	وروده
(۶۴) اغوستل	پوشیدن	آغوندی	واغست
(۶۵) سکبتل	قیچی کردن	سکنری	وسکبت
(۶۶) شکل	جشیدن	شخی	وشا که

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
۶۷ چینشل	نوشیدن	چنبی	وچینشل
۶۸ کشل	کوبیدن	کتی	وکشل
۶۹ اودل	بافیدن	اوی	واوده
۷۰ اوسیلل	آه سرد کشیدن	اوسیلی	واوسیلل
۷۱ پیژندل	شناختن	پیژنی	وپیژانده
۷۲ کشیپکشل	چاپی کردن	کشیپکازی	کشیپکشی
۷۳ ملاستل	دراز کشیدن	خملی	وملاست
۷۴ منشل	چسپیدن	منبلی	ومنبت
۷۵ چاودل	ترقیدن	چوی	وچاوده
۷۶ وژل	کشتن	وژلی	وواژه
۷۸ نفردل	فرو بردن	نفری	ونفرد
۷۹ غرنشل	غرغر کردن	غرنبی	وغرنشل
۸۰ کشل	کشدن	کنی	وکنده
۸۱ موندل	یافتن	مومی	ومنده
۸۱ پیرودل	خریدن	پیری	وپیرود

فصل ششم : بیان وجه فعل

وجه فعل طریقی یا وضعیت فعل را نشان میدهد و آن بر چهار قسم است (۱) وجه اخباری (۲) وجه شرطی (۳) وجه امری « ۴ » وجه مصدری

وجه اخباری : وجه اخباری آن است که کار را بطور خبر بیان نماید مثلاً احمد سبق وائی (احمد سبق میخواند) زه پرون بازار ته ولازم (من دیروز به بازار رفتم) احمد خوار دی (احمد مغرب است) :

وجه شرطی : - وجه شرطی آن است که کار را بطور شرط بیان نماید یعنی وضعیت فعل مشروط بیک شرطی باشد مثلاً که ته راسی ، نوزه به هم راسم (اگر تو بیایی من هم خواهم آمد)

وجه امری : وجه امری آن است که کار را بطور حکم بیان نماید یعنی از وضعیت فعل حکم کردن کاری معلوم شود مثلاً کارو که «این کار را بکن» «ولایسه» «برو» :
وجه مصدری : وجه مصدری آن است که فعل بصورت مصدری آمده باشد و از زمانه معلوم نشود مثلاً احمد د کتاب ویلوشوق لری «احمد شوق خواندن کتاب را دارد» :

فصل هفتم: بیان فعل معاون و ناقص

فعل معاون آن فعلی است که در ساختن زمانه ها و افعال مجهول و افعال امکانی با اصل فعل معاونت می نماید و خود هم گاهی به معنی مستقل می آید 'جمعاً فعل ماضی و افعال مجهول و افعال امکانی بمعاونت فعل معاون ساخته می شود' مثلاً احمد کورته تللی دی «احمد به خانه رفته است» زه دا کار کولای نه شم «من این کار را کرده نمی توانم» 'احمد و و هل شو' 'احمد زده شد' در جمله های فوق «دی» «است» «شم» می توانم ، «شو» شدا فعال معاون است که در ساختن فعل ماضی قریب ، و فعل حال امکانی و فعل ماضی مجهول با اصل فعل «تلل» ، «کول» و «و هل» معاونت کرده است .
فعل ناقص : فعل ناقص آن فعلی است که در تصریف خود ناقص باشد یعنی در تمام

زمانه ها استعمال نشود افعال معاون در پشت و سه است « ۱ » کیدل «شدن» (۲) شول «بودن» (۳) سول «توانستن» . نوت : چونکه برای توانستن تا حال مصدر مخصوصی نداریم ، لیکن افعال آنرا داریم لهذا بعضی «سول» را مصدر آن قرار میدهد :

فصل هشتم : بیان مصدر

مصدر آن کلمه نیست که دلالت بر کردن کاری بدون تعلق زمانه کند ، و آن کلمه نیست که خود از کلمه دیگر ساخته نشده باشد ولیکن از او کلماتی زیادی ساخته می شود چنانچه جمیع افعال و اسمای مشتق از مصدر ساخته می شود ، مصدر در پشت و بر دو قسم است (۱) مصدر وضعی (۲) مصدر ترکیبی :

بیان مصدر وضعی

مصدر وضعی آن مصدری را گویند که خاص برای معنی مصدری وضع شده باشد ، و در آخر آن لام (ل) علامت مصدری باشد ، و این چنین مصادر لازمی و متعدی هر دو می آید ، مثلاً دریدل (ایستاده شدن) و هل (زدن) : مصدر وضعی بر دو قسم است (۱) مصدر وضعی با قاعده (۲) مصدر وضعی بی قاعده ، مصدر وضعی با قاعده آن مصدری است که فعل حال و فعل ماضی مطلق آن به قاعده مقرر ساخته می شود چنانچه جدول این چنین مصادر در آخر کتاب مفصلاً داده شده است مصدر وضعی بی قاعده آن مصدری است که فعل حال و ماضی مطلق آن بقاعده مقرر ساخته نمی شود چنانچه جدول مصادر بی قاعده در بیان افعال سماعی مفصلاً با فعل حال و ماضی مطلق آن داده شده است :

بیان مصدر ترکیبی

مصدر ترکیبی آن مصدری را گویند که از ترکیب اسم صفت و یا اسم و مصدر کول و یا کیدل ساخته می شود چنانچه در آخر صفت یا اسم ، مصدر کول و مخفف

آن ول برای متعدی، و کیدل و مخفف آن یدل برای لازمی می‌آرند مثلاً از اسم پخلا (آشتی) پخلا کول، و پخلا کیدل، و از او به 'او بول (آب دادن) و او بیدل (آب شدن)، و از صفت (ژوندی) زنده، ژوندی کول (زنده کردن) و ژندی کیدل (زنده شدن) و از چاپ (طبع) چاپول (طبع کردن) و چاپیدل (واز (وچ) خشک و چول (خشک کردن) و وچیدل (خشک شدن) می‌آیند، جنودل مصادر ترکیبی در آخر این کتاب مفصلاً داده شده است:

تغییراتیکه در وقت ساختن مصدر ترکیبی در اسم و اسم صفت می‌آید بقرار ذیل است (۱) اگر در آخر اسم و صفت های غیر ملفوظی باشد حذف می‌شود مثلاً:

از او به، او بول، او بیدل و غیره

(۲) اگر در بین اسم و صفت که از سه حرف ساخته شده باشد و او باشد اکثر آن و او را حذف میکنند مثلاً از سور (سرد) سرول، سریدل، از (مور) سیر، مرول، مریدل، از کوز (کچ) کزول، کزیدل

نوت: مصدر ترکیبی (تور) سیاه (خوز) افگار (جور) تندرست خلاف قاعده می‌آید مثلاً تورول، توریدل، خوزول، خوزیدل، جورول، جوریدل، (۳) در بعضی اسماء و صفات که او معروف قبل از نون غنه بیاید آن و او حذف می‌شود مثلاً از (کون) گنول، و اگر اسم یا صفت زیاده از چهار حرفی باشد آن وقت علاوه از حذف نمودن او حرف آخر اسم و صفت را هم حذف میکنند مثلاً از دروند (سنگین) در نول، در نیدل:

فائده: - اگر ما قبل مصدر وضعی یا ترکیبی حرف مغیره (حرف جر، حرف اضافه) بیاید لزوماً در آخر مصدر و او را می‌آرند مثلاً په ویلو سره نه گیزی (به گفتن نمی‌شود) دو معلم شاهرخه شاگردان بیریزی (از زدن معلم شاگردان می‌ترسند): فعل و کلمه ربط مصادر وضعی و ترکیبی که بطور فاعل آمده باشد به صیغه جمع

می‌آید چرا که مصادر از قبیل اسمای جنس می‌باشد که جمع گفته می‌شود مثلاً خط کبیل، در گران دی (خط کشیدن خیلی مشکل است)، گندول آسان دی (دوختن آسان است):

آسمای مشتق

اسم مشتق آن اسمی است که از مصدر ساخته می‌شود، و آن بر سه قسم است (۱) اسم فاعل (۲) اسم مفعول (۳) حاصل مصدر:

«اسم فاعل»

اسم فاعل آن اسم مشتق را میگویند که دلالت بر آن ذاتی میکند که فعل از مصدر شده باشد و در جمله بطور صفت استعمال می‌شود یعنی صفت يك اسم واقع می‌شود در قواعد زبان این صفت فعلی میگویند مثلاً تلو نکلی سپی (مرد رونده). اسم فاعل در پشتو از مصدر ساخته می‌شود چنانچه لام علامت مصدری را حذف نموده، در آخر آن لفظ (ونکی) یا (ونی) می‌آرند مثلاً از تلو تلو نکلی یا تلو نی، از لیدل، لیدونکی یا لیدونی، از ویل، ویونکی، ویونی (گوینده) فائده: اسم فاعل در پشتو سه صیغه دارد، یکی برای واحد مذکر که به بای ثقیله می‌آید مثلاً تلو نکلی، دیگری برای مؤنث که به بای مجهول می‌آید مثلاً تلو نکلی، سوم برای جمع مذکر و مؤنث که به بای معروف می‌آید مثلاً تلو نکلی سپی، تلو نکلی بنخی و غیره:

اسم مفعول

اسم مفعول آن اسم مشتق است که دلالت بر آن ذات میکند که فعل بر او واقع شده باشد و در جمله بطور صفت استعمال می‌شود یعنی صفت يك اسم را می‌کنند و آنرا با اصطلاح قواعد صفت فعلی میگویند، مثلاً سوی دو دی (نان سوخته)، و ژلی سوئی سپی (مرد کشته شده): اسم مفعول در پشتو از مصدر ساخته می‌شود، چنانچه در آخر مصدر یا برای لازمی می‌آرند مثلاً تللی (رفته) و برای متعدی در آخر (ی) لفظ شوی

رای آرند مثلاً ازوژل، وژلی، یاوژلی شوی (کشته شده) گاهی برای تخفیف لام مصدری را حذف نموده در آخر آن (ی) رای آرند مثلاً از کړل کړی ازور کول ور کړی (داده شده) :

اسم مفعول از مصدر ترکیبی چنین ساخته می شود که علامت مصدری را حذف نموده در آخر اسم با صفت لفظ (سوی یا شوی) و برای متعدی لفظ (کړی) رای آرند مثلاً از خوژیدل، خوژ شوی (افکار شده) و از خوژول، خوژ کړی (افکار کرده شده) و از پخول پوخ کړی (پخته کرده شده) و از پخیدل، پوخ شوی «پخته شده»: اسم مفعول هم سه صیفه دارد برای واحد مذکر بیای ثقیله و برای واحد مونث بیای مجهول و برای جمع مذکر و مؤنث به بیای معزوف می آید مثلاً خوژ شوی سړی «مرد افکار شده» خوژ شوی ښځه «زن افکار شده» خوژ شوی سړی «مردان افکار شده» خوژ شوی ښځی (زنها ی افکار شده) خوژ کړی سړی، خوژ کړی ښځه، خوژ کړی سپړی، خوژ کړی ښځی :

نوت: اگر از فعل لازمی اسم مفعول ساخته شود آنرا صفت مشبیه میگویند مثلاً، تللی، زاغلی و غیره

(حاصل مصدر)

حاصل مصدر آن اسم مشتق را میگویند که از آن اثر و کیفیت فعل معلوم می شود و تعلق بزمانه نداشته باشد و در جمله کار اسم را میدهد یعنی فاعل مفعول، مبتدا و خبر واقع می شود مثلاً دوطن سانه پر هرچا لازمه ده، ته دخیل کور سانه کو لای شی په جنگ کنس مانه ښه نه ده، حاصل مصدر از مصدر بقرار قاعد های ذیل ساخته می شود (۱) گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی ماند در آخر آن لفظ (نه) رای آرند مثلاً از سائل، سانه، از غوښتل، غوښتنه، از لټول (تلاش کړ دن) لټونه (تلاش).

(۲) گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی ماند در آخر آن های غیر ملفوظی (ه) رای آرند

مثلاً از تلل (رفتن) تله (رفتار) از کښناستل (نشستن) کښناسته (نشست) از ولاییدل، ولاییده، از لویدل، لویده

(۳) گاهی (ول) یا (یدل) علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن های غیر ملفوظی رای آرند مثلاً از تبتول (گریختن) تبتنه «گریز» از پیدیدل «واقع شدن» پیدنه (واقع) از ما تیدل «شکستن» ما ته «شکست» از جوړول، جوړه، از پیدیدل، پینه، پوه

«۴» گاهی صرف «ول» علامت مصدری را حذف میکنند آنچه باقی می ماند حاصل مصدری شود مثلاً از غو بلول «چغل کردن» غوبل «از خر خول» خرخ و غیره. «۵» گاهی علامت مصدری «یدل» را حذف نموده در آخر آن لفظ «تون یا توب» رای آرند مثلاً از کنده یدل «بیوه شدن» کنده تون کنده توب «بیوه گمی» از بیلیدل «جدا شدن» بیلتون «جدائی».

«۶» گاهی علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن لفظ «خت» یا «نبت» رای آرند مثلاً از منل «قبول کردن» منخت «از سپارل» سپردن «سپارنبت» سفارش

«۷» گاهی خود مصدر بجای حاصل مصدر استعمال می شود مثلاً خورل و غیره:

نوت: حاصل مصدر بعضی مصادر را خلاف قاعد های فوق می آید

که مشهور آنها این است:

مصدر	معنی	حاصل مصدر	معنی
وسیدل	سکونت کردن	استوگه	سکونت
فلاصیدل	خلاص شدن	خلاصی	خلاصی
سین ندل	شناختن	پیزند گلوی	شناختن
سول	سوختن	سوی	سوزش
پیر پدل	سوار شدن	سپارلی	سواری
پرسیدل	اماسیدن	پارسوب	اماس
خیدل	پخته شدن	پخلی	پخت
سلول	چلایدن	چلند	چلش
خ نورول	روی سیاه کردن	مخ توری	روسپاهی

«تمرین (۱۱) سوالات»

- (۱) فعل کدام کلمه را میگویند؟
- (۲) زمانه بر چند قسم است هر یک را مفصل بیان کنید؟
- (۳) فعل لازمی و فعل متعدی کدام افعالی را میگویند هر یک را با مثالش بیان کنید؟
- (۴) فعل معروف و مجهول را با مثالش بیان کنید؟
- (۵) فعل مثبت و منفی کدام افعالی را میگویند هر یک را با مثالش بیان کنید.
- (۶) افعال قیاسی را تعریف کنید:
- (۷) افعال سماعی کدام افعالی را میگویند و در پشتو افعال سماعی چند است:
- (۸) وجه فعل را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است مثال هر یک را بیاورید:
- (۹) افعال معاون و ناقص را تعریف کنید و بنویسید که چه کار میکند

مثالش بیان کنید؟

- (۱۰) افعال معاون در پشتو چند است مثال هر یک را بنویسید؟

- (۱۱) مصدر کدام کلمه را میگویند و بر چند قسم است مثال هر یک را بنویسید؟
- (۱۲) علامت مصدر در پشتو چیست و مصدر وضعی بر چند قسم است؟
- (۱۳) مصدر ترکیبی در پشتو از چه ساخته می شود و به چه طریق ساخته میشود
مثالش را بیان کنید

- (۱۴) در وقت ساختن مصدر ترکیبی در اسم و صفت چه تغییر پیدا می شود
همه را مفصل بنویسید؟

- (۱۵) اسم مشتق را تعریف کنید و بنویسید که از چه ساخته می شود
و چگونه ساخته میشود؟

- (۱۶) اسم فاعل کدام اسم را میگویند و در جمله چه کار میکند
و از چه ساخته می شود با مثالش بیان کنید؟

- (۱۷) اسم مفعول کدام اسم را میگویند و از چه و چگونه ساخته میشود.
مثالش را بنویسید؟

- (۱۸) حاصل مصدر را تعریف کنید و در جمله چه کار میکند:
- (۱۹) حاصل مصدر از چه ساخته میشود، قاعده های ساختن آنرا با مثالش بیان کنید؟
- (۲۰) بعض حاصل مصدر که خلاف قاعده می آید بنویسید؟
- (۲۱) از مصادر ذیل اسم حاصل مصدر، فاعل و اسم مفعول را بسازید: -

کول، چنبیل، اخستل، تلک، خرول، تبتیدل، استول، نیول، الوتل، اوریدل،
اچول، لویدل، لپول، ماتول، ساتل، گرزیدل، خلاصول، خرخول، کپیناستل
ابول، پخول، دریدل

فضل نهم: «تصرف افعال معان»

- (۱): تصرف فعل معاون کیدل (شدن)

« فعل حال مطلق » فعل حال التزامی

زه کینزم	من می شویم	زه و شوم	من بشوم
موز کینزو	ما می شویم	موز و شو	ما بشویم
ته کینزی	تو می شوی	ته و شی	تو بشوی
تاسی کینزی ^۱	شما می شوید	تاسی و شئی	شما بشوید
دی کینزی ^۲ (مذکر)	او می شود	دی و شی	او بشود
دوی کینزی	آنها می شوند	دوی و شی	آنها بشوند
دا کینزی (مونث)	او می شود	دا و شی	او بشود
دوی کینزی	آنها می شوند	دوی و شی	آنها بشوند

فعل حال امکانی فعل مضارع

زه کیدلای شم	من شده می توانم	زه شم	من شوم
موز کیدلای شو	ما شده می توانیم	موز شو	ما شویم
ته کیدلای شی	تو شده می توانی	ته شی	تو شوی
تاسی کیدلای شئی	شما شده می توانید	تاسی شی ^۱	شما شوید
دی کیدلای شی	او شده می تواند	دی شی	او شود
دوی کیدلای شی	آنها شده می توانند	دوی شی	آنها شوند
دا کیدلای شی	او شده می تواند	دا شی	او شود
دوی کیدلای شی	آنها شده می توانند	دوی شی	آنها شوند

نوت : فعل حال شرطیه از فعل مضارع ساخته می شود، ماقبل مضارع حرف شرط (که) را می آورند مثلاً که زه شم (اگر من بشوم) ، که موز شو ، که ته شی ، که تاسی شی^۱ ، که دی شی ، که دوی شی ، که داشی ، که دوی شی

ماضی مطلق ماضه قریب

زه شوم	من شدم	زه شوی ^۱ یم	من شده ام
موز شوو	ما شدیم	موز شوی یو	ما شده ایم
ته شوی	تو شدی	ته شوی یی	تو شده ای
تاسی شوی یا ، شواست	شما شدید	تاسی شوی یاست	شما شده اید
دی شو (مذکر)	او شد	دی شوی دی (مذکر)	او شده است
دوی شو یا شول (مذکر)	آنها شدند	دوی شوی دی (مذکر)	آنها شده اند
دا شو (مونث)	او شد	دا شو ی ده (مونث)	او شده است
دوی شو ی (مونث)	آنها شدند	دوی شوی دی (مونث)	آنها شده اند

نوت : در بعض محاوره (سوی) می نویسند : و بجای شواست (شوی^۲) و بجای یاست (ئی) می نویسند :

ماضی بعید ماضی استمراری

زه شوی ^۳ وم	من شده بودم	زه کیدم	من می شدم
موز شوی وو	ما شده بودیم	موز کیدو	ما می شدیم
ته شوی ^۴ وی	تو شده بودی	ته کیدی	تو می شدی
تاسی شوی و است	شما شده بودید	تاسی کیداست	شما می شدید
دی شوی و (مذکر)	او شده بود	دی کیده (مذکر)	او می شد
دوی شوی و (مذکر)	آنها شده بودند	دوی کیدل (مذکر)	آنها می شدند
دا شو ی و (مونث)	او شده بود	دا کیده یا کیده	او می شد
دوی شوی وی (مونث)	آنها شده بودند	دوی کیدلی (مونث)	آنها می شدند

نوت : صیغه واحد متکلم و واحد مخاطب مونث را به پای مجهول (شو ی) می نویسند مثلاً زه شو ی و م ، ته شو ی وی ، بعض اوقات کلمه (به) را با فعل ماضی استمراری هم می آرند مثلاً زه به کیدم (من می شدم)

ماضی تمنائی

ماضی شرطیه

که زه شوی وای اگر من می شدم کشکی زه شوی وای کا شکمی من می شدم
 که موز به شوی وای اگر ما می شدیم کشکی موز به شوی وای کا شکمی ما می شدیم
 که ته شوی وای اگر تو می شدی کشکی ته شوی وای کا شکمی تو می شدی
 که تاسی شوی وای اگر شما می شدید کشکی تاسی شوی وای کا شکمی شما می شدید
 که دی شوی وای اگر او می شد کشکی دی شوی وای کا شکمی او می شد
 که دوی شوی وای اگر آنها می شدند کشکی دوی شوی وای کا شکمی آنها می شدند
 که دابه شوی وای اگر او دابه شوی وای کا شکمی او دابه شوی وای کا شکمی او می شد
 که دوی به شوی وای اگر آنها می شدند کشکی دوی به شوی وای کا شکمی آنها می شدند
 نوت: در صیغه واحد متکلم واحد مخاطب و واحد غائب مونث لفظ « شوی »
 را به یای مجهول می نویسد مثلاً که زه شوی وای که ته شوی وای، کشکی
 زه شوی وای، کشکی ته شوی وای، کشکی دابه شوی وای :

ماضی امکانی

ماضی احتمالی

زه به شوی می من شده باشم زه کید لای شوم من شده می توانستم
 موز به شوی می ما شده باشیم موز کید لای شوو ما شده می توانستیم
 ته به شوی می تو شده باشی ته کید لای شوپی تو شده می توانستی
 تاسی به شوی می شما شده باشید تاسی کید لای شوپی شما شده می توانستید
 دی به شوی می او شده باشد دی کید لای شو او شده می توانست
 دوی به شوی می آنها شده باشند دوی کید لای شول آنها شده می توانستند
 دابه شوی می او شده باشد دابه کید لای شو او شده می توانست
 دوی به شوی می آنها شده باشند دوی کید لای شوپی آنها شده می توانستند
 نوت: در صیغه های واحد متکلم، مخاطب و غائب مونث فعل احتمالی لفظ « شوی »
 را به یای مجهول « شوی » می نویسند :

ماضی توبخنی

فعل مستقبل مطلق

زه به شوی و می	من باید میشدم	زه به شوم	من خواهم شد :
موز به شوی و می	ما باید میشدیم	موز به شو	ما خواهیم شد
ته به شوی و می	تو باید میشدی	ته به شی	تو خواهی شد
تاسی به شوی و می	شما باید میشدید	تاسی به شی	شما خواهید شد
دی به شوی و می	او باید می شد	دی به شی	او خواهد شد
دوی به شوی و می	آنها باید میشدند	دوی به شی	آنها خواهند شد
دابه شوی و می	او دابه می شد	دابه شی	او خواهد شد
دوی به شوی و می	آنها باید میشدند:	دوی به شی	آنها خواهند شد

نوت: در صیغه های واحد متکلم و مخاطب و غائب مونث لفظ (شوی) را به یای
 مجهول (شوی) می نویسند مثلاً زه به شوی و می (من باید می شدم) ته به شوی و می
 (تو باید می شدی): دابه شوی و می

مستقبل التزامی

مستقبل امکانی

زه به وشم	من خواهم شد	زه به کید لای شم	من شده خواهم توانست
موز به وشو	ما خواهیم شد	موز به کید لای شو	ما شده خواهیم توانست
ته به وشپی	تو خواهی شد	ته به کید لای شی	تو شده خواهی توانست
تاسی به وشپی	شما خواهید شد	تاسی به کید لای شی	شما شده خواهید توانست
دی به وشپی	او خواهد شد	دی به کید لای شی	آنها شده خواهند توانست
دای به وشپی	او خواهد شد	دابه کید لای شی	او شده خواهد توانست
دوی به وشپی	آنها خواهند شد	دوی به کید لای شی	آنها شده خواهند توانست

و شه	و د شی	بشو	امر حاضر مجرد
وشئی	ودی شی	بشوید	
	فعل نهای :		امرا ستاری
کینزه	مد کینزه	شده باش	
کینزی ^۱	مد کینزی ^۲	شده باشید	
	اسم فاعل		امر متکلم
ودی شم	کیدونکی ^۱ (مذکر واحد) شونده	بشوم	
ودی شو	کیدونکی (مونث) شونده	بشویم	
	کیدونکی (جمع مذکر و مونث) شوندگان		
	حاصل مصدر		اسم مفعول
	کیدنه	شده	شوی (مذکر)
	شدن		شوی ^۲ (جمع مذکر) شدگان
			شوی (واحد مونث) شده
			شوی (جمع مونث) شدگان

گردان فعل معاون (شول) بودن

ز به یم	من هستم	ز ه و م	فعل ماضی مطلق
موز به یو	ما هستیم	موز و و	
ته به ی	تو هستی	ته و ی	
تاسی یاست	شما هستید	تاسی و ی	
دی دی	او هست	دی و	
		او بود	

دوی دی	آنها هستند	دوی وه	آنها بودند
داده	او هست	داوه 'مونث	او بود
دوی ذی	آنها هستند	دوی وی 'مونث	آنها بودند
	فعل مستقبل مطلق	امر حاضر	
زه به یم	من خواهم بود	اوسه	باش
موز به یو	ما خواهیم بود	اوسی	باشید
ته به ی	تو خواهی بود		
تاسی به یاست	شما خواهید بود	فعل نهای	
دی به وی	او خواهد بود	مه اوسه	مباش
دوی به وی	آنها خواهند بود	مه اوسی	مباشید
دا به وی	او خواهد بود		
دوی به وی	آنها خواهند بود		

نوت : فعل معاون (شول) بودن در تعریف خود ناقص است ، تمام زمانها ازین فعل نمی آید باین سبب این را فعل معاون ناقص میگویند :

گردان فعل معاون (شول) توانستن

ز ه شم	من می توانم	ماسو ' زه شوم	فعل ماضی مطلق
موز شو	ما می توانیم	موزسو ' موزشو	
ته شی	تو می توانی	تساو ' ته شی	
تاسی شی	شما می توانید	تاسی شو ' تاشی شوی	
		شما می توانستید	

دوی شی	او می تواند	ده شو، دی شو	او می توانست
دوی شی	آنها می توانند	دوی شو - دوی شو	آنها می توانستند
داشی	او می تواند	دی شو - دا شو	او می توانست
دوی شی	آنها می توانند	دوی شو - دوشوی	آنها می توانستند

نوت: (ماشو) برای ماضی متعدی و (زه شوم) برای ماضی لازمی می آید مثلاً
'و هلائی شو' زه دریلای شوم

فعل مستقبل

زه به شم	من خواهم توانست	موز به شو	ماخواهیم توانست
ته به شیی	تو خواهی توانست	تاسی به شی	شما خواهید توانست
دی به شی	او خواهد توانست	دوی به شی	آنها خواهند توانست
دا به شی	او خواهد توانست	دوی به شی	آنها خواهند توانست

فائده: فعل توانستن در پیش تو تا حال مصدر مخصوصی ندارد بعضی (شول)
ا مصدر آن قرار میدهد، و افعال آن بطور مستقل تنها مستعمل نمی شود
مرف برای ساختن فعل امکانی حال، و فعل ماضی و مستقبل امکانی بطور معان
مرف برای فاعول اصل فعل می آید مثلاً زه کولای شم (من کرده می توانم) ما کولای
و (من کرده می توانستم) زه به کولای شم (من کرده خواهم توانست):
اگر تنها استعمال شود بمعنی شدن می آید مثلاً زه شوم (من شدم)، زه به
م (من خواهم شد).

در اینجا گردان او فقط برای دانستن صیغه های آن نوشته شد، این فعل هم
ر تصرف خود ناقص است:

فصل دهم: بیان فعل حال

کاریکه در زمان حال شود آنرا فعل حال گویند و آن بر پنج قسم است (۱) فعل
حال مطلق (۲) فعل حال التزامی (۳) فعل حال امکانی (۴) فعل حال استمراری:
(۵) فعل حال شرطیه

ساختن فعل حال مطلق

در پشتو فعل حال مطلق از مصدر وضعی لازمی با قاعده از مصدر ساخته می شود
چنانچه لام (یدل) را حذف نموده، دال (د) آنرا به (ز) بدل نموده در آخر آن
علامات فاعلی یعنی ضمائر فاعلی (م، و، ی، ی، ی) را می آرند چنانچه از مصدر
(دریدل) فعل حال مطلق (در بزم) و غیره می آید:
و از مصدر وضعی متعدی با قاعده فعل حال مطلق چنین ساخته می شود که لام
علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند در آخر آن ضمائر فاعلی را
می آرند مثلاً از مصدر وهل، زدن، فعل حال مطلق (وهم) و غیره می آید:

و از مصدر ترکیبی لازمی فعل حال مطلق چنین ساخته می شود که لام فعل معاون
(کیدل یا یدل) را حذف نموده دال آنرا به (ز) بدل نموده در آخر آن ضمائر فاعلی
را می آرند چنانچه از مصدر پخلا کیدل فعل حال مطلق پخلا کیزم و غیره می آید
و از مصدر پخبدل، پخیزم می آید:

از مصدر ترکیبی متعدی فعل حال چنین ساخته می شود که لام (کول یا ول) را
حذف نموده در آخر آن علامت فاعلی می آرند: مثلاً از مصدر پخلا کول فعل حال
مطلق پخلا کوم و از پخول فعل حال مطلق پخوم می آیند

گذردان فعل حال . طلق از مصدر و ضعی لا زنی و متعدی دریدل و و هل

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
واحد	واحد	واحد
جمع	جمع	جمع
مذکر : » مؤنث :	مورز در بیزو » تادر بیزی » تاسی در بیزی ^۲ » تاسی در بیزی ^۱	دوی در بیزی » حادر بیزی » دوی در بیزی
مذکر : » مؤنث :	موز و هو » تاه و هی » تاسی و هی	دوی و هی » داو هی » آنها می زنند :
من می زنم	تو می زنی	او می زند

گردان فعل حال مطلق از مصدر ترکیبی لازمی و متعدی بخیل و بختول ؛

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
مذکر : » مؤنث :	موز بیزیزو » تاه بیزیزی ^۲ » تاسی بیزیزی ^۱	دوی بیزیزی » حایبیزیزی » دوی بیزیزی
من بیزخته می شوم	تو بیزخته می شوی	او بیزخته می شود

مذکر : » مؤنث :	موز بیزخو » تاه بیزخوی ^۲ » تاسی بیزخوی ^۱	دوی بیزخوی » دا بیزخوی » آنها بیزخته میکنند
-----------------------	--	---

(بیان فعل حال مطلق مجهول)

فعل حال مطلق مجهول از اسم مفعول و ریاضت مشبه باصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول لفظ (کیزی)
و در آخر (کیزی) علامت فاعلی را می آزند مثلاً از مصدر و هل فعل حال مطلق مجهول چنین می آید ' زه و هلی کیزم
(می زده می شوم) موز و هلی کیزو (مانده می شویم) ته و هلی کیزبی (نوزده می شوی) تاسی و هلی کیزبی^۲ (شمارده می شوید)
دوی و هلی کیزی (او زده می شود) ' (دوی و هلی کیزی (آنها زده می شوند) دا و هلی کیزی (اوزده می شود) دوی
و هلی کیزی (آنها زده می شوند) :

فصل یازدهم : بیان فعل حال التزامی

فعل حال التزامی معروف از فعل حال مطلق معروف ساخته می شود چنانچه ما قبل فعل حال مطلق واو (و) الحاق
را می آزند ، مثلاً از فعل حال مطلق (در بیزم) فعل حال التزامی (و در بیزم) (ایستاده شوم) و از فعل حال مطلق و هم ،
فعل حال التزامی (و در هم) بز نم و از فعل حال مطلق (اچوم) فعل حال التزامی (و اچوم) بینامزم ' می آید :
نوت : فعل حال شرطیه از فعل حال التزامی ساخته می شود چنانچه در شروع فعل حال التزامی حرف شرط (که)
را می آزند مثلاً که زه و در بیزم (اگر من ایستاده شوم) که زه فی و در هم (اگر من او را بز نم) و غیر ه ؟

گردان فعل حال التزامی لازمی معروف

شخص سوم (غائب)

شخص دوم (مخاطب)

شخص اول (متکلم)

مفرد جمع

مفرد جمع

مفرد جمع

دوی و درینری

ناسی و درینری

موز و درینری

دا و درینری

تاه و درینری

موز و درینری

او ایستاده شود

شما ایستاده شوید

ما ایستاده شویم

گردان فعل حال التزامی متعدی معروف

شخص سوم (غائب)

شخص دوم (مخاطب)

شخص اول (متکلم)

مفرد جمع

مفرد جمع

مفرد جمع

دوی و دوی

ناسی و دوی

موز و دوی

دانی و دوی

»

موز و دوی

او او را بزند

شما او را بزنید

ما او را بزنیم

» بیان فعل حال التزامی مجهول «

فعل حال التزامی مجهول از اسم مفعول ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاون (شم) شو، شی، شی (شی) رای آرند مثلاً از مصدر وهل فعل حال التزامی مجهول زه و وهلی شم و غیره (من زده بشوم).

» گردان فعل حال التزامی مجهول «

شخص سوم (غائب)

شخص دوم (مخاطب)

شخص اول (متکلم)

مفرد جمع

مفرد جمع

مفرد جمع

دوی و وهلی

تاسی و وهلی

موز و وهلی

دا و وهلی

تاه و وهلی

زه و وهلی

آنها زده بشوند

شما زده بشوید

ما زده بشویم

فصل دوازدهم:-- بیان فعل حال امکانی

فعل حال امکانی آن فعلی است که دلالت بر وقوع فعل در زمان حال بصورت امکان نماید؛

» ساختن فعل حال امکانی معروف و مجهول «

(۱) فعل حال امکانی معروف از اسم مفعول و یا صفت مشبیه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول

فعل معاون امکانی (شم) شو، شی، شی (شی) می آرند مثلاً زه دریدلی (شم) ایستاده می توانم) زه احمد و وهلی شم

(من احمد رازده می توانم) :

(۲) در حیا و زه قند هار در آخر مصدر (ای) رای برای ساختن اسم مفعول خصوصاً در افعال امکانی می آرند مثلاً

از دریدن، دریدلای، از وهل، وهلای، مثلاً زه دریدلای شم، زه احمد وهلای شم. نه دا آس نری شی. موز احمد

فصل چهاردم: بیان فعل ماضی

کاریکه در زمان گذشته شده باشد آنرا فعل ماضی گویند، درپشتو فعل ماضی بر نه قسم است

(۱) ماضی مطلق (۲) ماضی قریب (۳) ماضی بعید (۴) ماضی استمراری
(۵) ماضی احتمالی یا شکیه (۶) ماضی شرطیه (۷) ماضی تمنائی (۸) ماضی امکانی
(۹) ماضی توییخی :-

فصل پانزدهم: بیان ماضی مطلق

کاریکه بدون لحاظ قرب و بعد در زمان گذشته شده باشد آنرا فعل ماضی مطلق گویند مثلاً زه و لارم (من رفتم) ، ما احمد و واها (من احمد را زدم) :

ساختن ماضی مطلق

(۱) ماضی مطلق از مصدر لازمی وضعی باقاعده چنین ساخته می شود که لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند در اول آن واو (و) و در آخر آن علامت فاعلی (م، و، ی، ی، یا یاست، ل، ه، ی) را می آرند مثلاً از مصدر دریدل فعل ماضی مطلق و دریدم، از بهیدل، و بهیدم و غیره

(۲) گاهی در اول مصدر واو (و) را می آرند و در آخر آن علامت فاعلی را می آرند. مثلاً از دریدل، و دریدلم، و دریدلو، و از بهیدل، و بهیدلم و غیره :

(۳) در صیغه واحد غائب مذکر لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند ماضی مطلق می شود صرف در اول آن واو الحاق را می آرند مثلاً از مصدر دریدل، صیغه واحد غائب مذکر و دریده و از مصدر بایلل، بایله، از ختل و خوت، چونکه حرف آخر ماضی مطلق مفتوح می باشد لهذا در بعض افعال در آخر صیغه واحد غائب مذکر (های ملفوظی) را می آرند مثلاً و دریده، و اوسیده و غیره

و در بعض افعال حرف آخر صیغه واحد غائب مذکر را ساکن می سازد مثلاً از ختل، و خوت، از کتل و کوت و غیره :

(۴) فعل ماضی مطلق متعدی از مصدر وضعی باقاعده چنین ساخته می شود که در شروع مصدر علامت فاعلی (م، و، ی، ی، یا یاست، ل، ه، ی) را می آرند و در واحد غائب مذکر لام مصدری را حذف می سازد، مثلاً از مصدر و هل فعل ماضی مطلق متعدی معروف چنین می آید زه ئی و وهلم موز ئی و وهلو، ته ئی و وهلی، تاسی ئی و وهلاست، دی ئی و واها، دی ئی و وهل، دائی و وهله، دی ئی و وهلی :

اگر حرف اول ماضی الف مفتوحه باشد و او یکه لذوماً در اول ماضی می آید به سبب قرب آن الف ساکن می گردد.

مثلاً از مصدر اچول، و اچاوه، و از اخیستل، و اخیست، و زالوتل، و لوت و غیره گاهی بعد از حذف لام علامت مصدری در بین دو حرف آخر صیغه واحد غائب مذکر الف ساکن را می آرند، تا که صیغه واحد غائب مذکر مشا به با حرف واحد حاضر نشود، مثلاً از ترل، و تاره، و از وهل، و واها امر حاضر آن و وه، و تره، می آید، گاهی در بین واو اصل فعل ضمیر متصل فاعلی را می آرند مثلاً می واه، و می تاره، و دی واه، و می تاره، بشرطیکه مفعول آن با او نیامده باشد، و اگر مفعول آن ذکر شده باشد آنوقت ضمیر متصل فاعلی بعد از مفعول می آید مثلاً احمد می وواها، زه ئی و وهلم، ته می و لیدلی، دی دی وواها و غیره :

(۵) فعل ماضی لازمی مطلق از مصادر ترکیبی چنین ساخته می شود که از مصادر لازمی علامت کیدل یا یدل را حذف نموده در آخر اسم یا صفت فعل معاون (شوم، شو، شو، شوئی، باشواست، شو، شول، شوه، شوی) را می آرند مثلاً از ماتیدل، مات شوم، مات شو از یخلا کیدل، یخلا شوم و غیره :

(۶) از مصادر ترکیبی متعدی فعل ماضی مطلق چنین ساخته می شود که علامت

ناسی و هلی شوی یاست دوی و هلی شوی تئی 'داو هلی شوی ده' دوی و هلی شوی دی .

فصل هفدهم بیان ماضی بعید

ماضی بعید آن فعل را گویند که وقوع آن در زمان گذشته رود واقع شده باشد ،
ماضی بعید از اسم مفعول یا صفت مشبیه اصل فعل ساخته می شود . چنانچه در آخر اسم مفعول و یا صفت مشبیه فعل معاران
(م م' و' و ی' و ی' یا و است . و' و ه' . و ی' .) را می آرند مثلاً ز مزیید لی ت م' . ز هقی و هلی ت م' ؛

گر دان ماضی بعید از مصدر لازمی وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
مؤنث : ز مزیید لی ت م'	تندریید لی ت وی تاسی دریید لی و است	دوی دریید لی ت و' دوی دریید لی و ه
مؤنث : ز مزیید لی ت م'	تہ ز دریید لی وی »	دا دریید لی و ه دوی دریید لی وی
منا ایستاده بودم	توا ایستاده بودی شما ایستاده بودید او ایستاده بود	ایشان ایستاده بودند

گردان فعل ماضی متعدی بعید از مصدر وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
مؤنث : ز تئی و هلی ت م' موز تئی و هلی و و	تہ تئی و هلی ت وی تاسی تئی و هلی ت و است	دی تئی و هلی ت و دوی تئی و هلی و ه
مؤنث : ز تئی و هلی ت م'	تہ تئی و هلی وی »	دا تئی و هلی و ه دوی تئی و هلی وی
اوسرا ازاده بود	اوسرا ازاده بود	اوارا ازاده بود
اومارا ازاده بود	اوترا ازاده بود	اوارا ازاده بود
بیان ماضی بعید مجهول		

ماضی بعید مجهول از ماضی بعید معروف ساخته میشود چنانچه در بین اسم مفعول اصل فعل و فعل معاون (م م' و و' و غیره) فعل معاون (شوی) را می آرند مثلاً ز م و هلی ت شوی ت م' (من زده شده بودم) ؛

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
مؤنث : ز م و هلی ت شوی ت م' موز هلی شوی و و' تہ و هلی شوی ت وی تاسی و هلی شوی و است تئی و هلی شوی ت و' دوی و هلی شوی و ی	تہ و هلی شوی وی »	دا و هلی شوی و ه دوی و هلی شوی و ی
مازده شده بودم	توزده شده بودی شما زده شده بودید	اوزده شده بود ایشان زده شده بودند

اوت : تا می از مصدر ساخته می شود چنانچه در آخر مصدر فعل ماضی استمراری مصدر " گیدل " را می آرند مثلاً ز موهل گیدم (من زده می شدم) .

گردان ماضی استمراری مجهول از مصدر متعدی وضعی با فاعله

شخص اول « متکلم »	شخص دوم « مخاطب »	شخص سوم « غائب »
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
مذکر: ز تو هلی گیدم	تو هلی گیدی	دوی و هلی گیدل
مؤنث: ز مو هلی گیدم	تو هلی گیدی	دو هلی گیده
من زده می شدم	مآزده می شدیم	ایشان زده می شدند

فصل نهم بیان ماضی شکیه یا احتیالی

ماضی شکیه آن فعل را گویند که در زمان گذشته بر بودن و کردن کار شک و شبهه ظاهر کند، ماضی شکیه از اسم مفعول و با صفت مشبهها صل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول و با صفت مشبهه ذیلت را می آرند (بهیم، به یو به تپی به یاست به وی) مثلاً از مصدر (دریدل) ز به بدریدلی نیم (من ایستاده شده باشم) و از مصدر (وهل) ز به تپی و هلی نیم (او مرا زده باشد)

گردان ماضی شکیه از مصدر وضعی لازمی با فاعله

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
مذکر: ز به بدریدلی نیم	تو به بدریدلی تپی	دوی به بدریدلی وی
مؤنث: ز به بدریدلی نیم	تو به بدریدلی تپی	دو به بدریدلی وی

من ایستاده شده باشم، ما ایستاده شدیم، تو ایستاده شدی، شما ایستاده شدید، او ایستاده شد، ایشان ایستاده شدند یا نشند نورت: - گاهی لفظ (به) را ما قبل از اسم مفعول و صفت مشبهه می آرند و گاهی ما بعد اسم مفعول می آرند اما فصیح آن است که ما قبل از اسم مفعول آورده شود مثلاً ز به بدریدلی نیم ز به تپی و هلی نیم

گردان ماضی شکیه از مصدر وضعی متعدی با فاعله

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
مذکر: ز به تپی و هلی نیم	تو به تپی و هلی تپی	دوی به تپی و هلی وی
مؤنث: ز به تپی و هلی نیم	تو به تپی و هلی تپی	دو به تپی و هلی وی

او مرا زده باشد او ما را زده باشد او ترا زده باشد او شما را زده باشد او ایشان را زده باشد

بیان ماضی شکیه مجهول

اضی شکیه مجهول از ماضی شکیه معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم
مفعول و فعل معاون (به یم، به یو و غیره) فعل معاون (شوی)
ای آرند مثلاً: زه به وهلی شوی یم (من زده شده باشم)

گردان ماضی شکیه مجهول

شخص اول (متکلم)

جمع

مفرد

موز به وهلی شوی یو

ذکر: زه به وهلی شوی یم

شخص دوم (مخاطب)

جمع

مفرد

تاسی به وهلی شوی یاست

» ته به وهلی شوی یمی

شخص سوم (غائب)

جمع

مفرد

دوی به وهلی شوی وی

» دی به وهلی شوی وی

شخص اول (متکلم)

جمع

مفرد

موز به وهلی شوی یو

واث: زه به وهلی شوی یم

شخص دوم (مخاطب)

جمع

مفرد

تاسی به وهلی شوی یاست

» ته به وهلی شوی یمی

شخص سوم (غائب)

جمع

مفرد

دوی به وهلی شوی وی

مؤث: دابه وهلی شوی وی

شخص اول (متکلم)

جمع

مفرد

مازده شده باشیم

من زده شده باشم

شخص دوم (مخاطب)

جمع

مفرد

شمازده شده باشید

» تو زده شده باشی

شخص سوم (غائب)

جمع

مفرد

ایشان زده باشند

» اوزده شده باشد

بیان ماضی تمنائی

فصل بیستم:

ماضی تمنائی آن فعل را گویند که وقوع آن دلالت بر زمانه گذشته میکند و از

وقوع آن خواهش و تمنا ظاهر شود،

ماضی تمنائی از اسم مفعول و یا صفت مشبیه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر

اسم مفعول و یا صفت مشبیه لفظ (وای) و در شروع آن لفظ (کشکی) را می آرند

مثلاً کشکی زه دریدی وای (کشکی من استاده می شدم) کشکی زه ئی وهلی وای

(کشکی مرا می زد)، لفظ (وای) در تمام صیغه هایك سان می آید هیچ تغییر نمی خورد:

گردان ماضی تمنائی از مصدر لازمی وضعی باقاعده
شخص اول (متکلم)

مفرد	کشکی زه دریدلی وای
جمع	کشکی موز دریدلی وای
شخص دوم (مخاطب)	

مفرد	کشکی ته دریدلی وای
جمع	کشکی تاسی دریدلی وای
شخص سوم (غائب)	

مفرد	کشکی دی دریدلی وای
جمع	کشکی دوی دریدلی وای
شخص اول (متکلم)	

مفرد	کشکی زه دریدلی وای
جمع	کشکی موز دریدلی وای
شخص دوم (مخاطب)	

مفرد	کشکی ته دریدلی وای
جمع	کشکی تاسی دریدلی وای
شخص سوم (غائب)	

مفرد	کشکی دادریدلی وای
جمع	کشکی دوی دریدلی وای
شخص اول (متکلم)	

کشکی من ایستاده می شدم کشکی ما ایستاده می شدیم

کشکی تو ایستاده می شدی کشکی شما ایستاده می شدید
کشکی او ایستاده می شد کشکی ایشان ایستاده می شدند

گردان فعل ماضی تمنائی از مصدر متعددی وضعی باقاعده
شخص اول (متکلم)

مفرد	کشکی زه ئی وهلی وای
جمع	کشکی موز ئی وهلی وای
مؤنث: کشکی زه ئی وهلی وای	
مذکر: کشکی زه ئی وهلی وای	
کشکی او مرا می زد	

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	کشکی ته ئی وهلی وای
جمع	کشکی تاسی ئی وهلی وای
مؤنث: کشکی ته ئی وهلی وای	
مذکر: کشکی ته ئی وهلی وای	
کشکی او ترا می زد	

شخص سوم (غائب)

مفرد	کشکی دی ئی وهلی وای
جمع	کشکی دوی ئی وهلی وای
مؤنث: کشکی دائی وهلی وای	
مذکر: کشکی دی ئی وهلی وای	
کشکی او اورا می زد	

بیان ماضی تمنائی مجهول

ماضی تمنائی مجهول از فعل ماضی تمنائی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون (وای) فعل معاون (شوی) را می آرند، مثلاً کشکی زه وهلی شوی وای (کشکی من زده می شدم):

گردان ماضی تمنائی مجهول

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: کشکی زه وهلی شوی ^۱ وای	کشکی موز و هلی شوی وای
مؤنث: کشکی زه وهلی شوې وای	"
کاشکی من زده می شدم	کاشکی ما زده می شدیم

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: کشکی ته وهلی شوی ^۱ وای	کشکی تاسی وهلی شوی وای
مؤنث: کشکی ته وهلی شوې وای	"
کاشکی تو زده می شدی	کاشکی شما زده می شدید

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: کشکی دی وهلی شوی ^۱ وای	کشکی دوی وهلی شوی وای
مؤنث: کشکی دا وهلی شوې وای	"
کاشکی او زده می شد	کاشکی ایشان زده می شدند

فصل بست یکم: بیان ماضی شرطیه

ماضی شرطیه آن فعل است که وقوع آن دلالت بر زمان گذشته کند و مقید بیک شرطی باشد که بدون جزا معنی خود پوره ظاهر کرده نتواند. ماضی شرطیه از اسم مفعول و یاصفت مشبیه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول و یاصفت مشبیه لفظ (وای) و ما قبل آن حرف شرط (که) را می آرند. مثلاً که زه در یدلی وای (اگر من ایستاده می شدم)، که زه ئی وهلی وای (اگر او مرا می زد).

(گردان ماضی شرطیه از مصدر لازمی وضعی با قاعده

شخصی اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: که زه دریدلی ^۱ وای	که موز دریدلی وای
مؤنث: که زه دریدلی وای	"
اگر من ایستاده می شدم	اگر ما ایستاده می شدیم

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: که ته در یدلی ^۱ وای	که تاسی دریدلی وای
مؤنث: که ته دریدلی وای	"
اگر تو ایستاده می شدی	اگر شما ایستاده می شدید

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: که دی دریدلی ^۱ وای	که دوی در یدلی وای
مؤنث: که دادریدلی وای	"
اگر او ایستاده می شد	اگر ایشان ایستاده می شدند

گردان فعل ماضی شرطیه از مصدر متعدی وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: که زه ئی وهلی ^۱ وای	که موز ئی وهلی وای
مؤنث: که زه ئی وهلی وای	"
اگر او مرا می زد	اگر او ما را می زد

شخصی دوم (مخاطب)

مفرد	ذکر: که ته ئی وهلی وای
مؤنث:	که ته ئی وهلی وای
جمع	اگر او شمارا می زد

شخصی سوم (غائب)

مفرد	ذکر: که دی ئی وهلی وای
مؤنث:	که دائی وهلی وای
جمع	اگر او ایشان را می زد

(بیان ماضی شرطیه مجهول)

ماضی شرطیه مجهول از ماضی شرطیه معروف ساخته می شود چنانچه در بین مفعول و فعل معاون (وای) لفظ (شوی) می آرند مثلاً که زه وهلی وای (اگر من زده می شدم):

گردان ماضی شرطیه مجهول از مصدر وضعی متعدی با قاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	مذکر: که زه وهلی شوی وای
مؤنث:	که زه وهلی شوئی وای
جمع	اگر ما زده می شدیم

شخصی دوم (مخاطب)

مذکر:	که ته وهلی شوی وای
مؤنث:	ته وهلی شوئی وای
جمع	اگر شما زده می شدید

شخصی سوم (غائب)

مفرد	مذکر: که دی وهلی شوی وای
مؤنث:	که دای وهلی شوئی وای
جمع	اگر ایشان زده می شدند

نوت: - در جزای ماضی شرطیه لفظ (به) زیاده میکنند، مثلاً که ته راغلی وای، نوزه به هم در سره تلسلی وای (اگر تو می آمدی، من هم همرایت می رفتم):

فصل بیست دوم: بیان ماضی امکانی

ماضی امکانی آن فعل را گویند که دلالت بر قدرت و امکان وقوع فعل در زمان گذشته میکند، ماضی امکانی از اسم مفعول و صفت مشبیه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول و صفت مشبیه فعل معاون (شوم، شوو، شوئی، شوی) شو، شول، شوه، شوئی) می آرند مثلاً زه درید لای شوم (من ایستاده شده می توانستم) ما احمد وهلای شو (من احمد را زده می توانستم).

گردان ماضی امکانی از مصدر لازمی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	مذکر:	زه دریدلای شوم
جمع	مؤنث:	«
		او مرا زده می توانست
		ما ایستاده شده می توانستیم

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	مذکر:	ته دریدلای شوی
جمع	مؤنث:	«
		او ترا زده می توانست
		شما ایستاده شده می توانستید

شخص سوم (غائب)

مفرد	مذکر:	دی دریدلای شو
جمع	مؤنث:	«
		او او را زده می توانست
		ایشان ایستاده شده می توانستند

ن: در محاوره قندهار در ماضی امکانی برای ساختن اسم مفعول در آخر مصدر (ای) را می آرند و گاهی لام علامت مصدری را حذف نمود در آخر آن (ن) می آرند مثلاً از دریدل دریدلای یا دریدلای و از وهل وهلا ی لپل، تپلای و غیره:

گردان ماضی امکانی معروف از مصدر وضعی متعدی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	مذکر:	زه ئی وهلای شوم
جمع	مؤنث:	«
		او مرا زده می توانست

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	مذکر:	ته ئی و هلای شوی
جمع	مؤنث:	«
		او ترا زده می توانست

شخص سوم (غائب)

مفرد	مذکر:	دی ئی و هلای شو
جمع	مؤنث:	«
		او او را زده می توانست

« بیان ماضی امکانی مجهول »

ماضی امکانی مجهول از ماضی امکانی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون
(شوم، شو و غیره) لفظ (کیدلای) را می آرند مثلاً زه وهلی کیدلای شوم (من زده شده می توانستم)

گردان ماضی امکائی مجهول از مصدر وضعی متعدی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	مذکر: زه وهلی کید لای شوم
مؤنث: زه وهلی کید لای شوم	
جمع	ما زده شده می توانستیم
شخص دوم (مخاطب)	

مفرد	مذکر: ته وهلی کید لای شوی
مؤنث: ته وهلی کید لای شوی	
جمع	شما زده شده میتوانستید
شخص سوم (غائب)	

مفرد	مذکر: دی وهلی کید لای شو
مؤنث: دا وهلی کید لای شوه	
جمع	ایشان زده شده میتوانستند

فصل بیست سوم (بیان ماضی توییخی):

ماضی توییخی آن فعلی را گویند که وقوع آن در زمان گذشته شده باشد از تو. بیخ دتنبیه ظاهر میشود ماضی توییخی معروف از ماضی بعید معروف ساخته میشود چنانچه در بین اسم مفعول و یا صفت مشبه اصل فعل و فعل معاون (وم) 'و' 'وی' 'واست یا وای' و 'وه' 'وه' 'وی' لفظ (به) را می آزند

نوت: گاهی لفظ (خو) را ماقبل از (به) هم می آرند مثلاً هغه خوبه راغلی و (او باید می آمد) زه خوی بآ وهلی وم (مرا باید می زد):

گردان ماضی توییخی معروف از مصدر وضعی لازمی باقاعده
شخص اول (متکلم)

مفرد	مذکر: زه به در یدلی وم
مؤنث: زه به در یدلی وم	
جمع	ما باید ایستاده می شدیم
شخص دوم (مخاطب)	

مفرد	مذکر: ته به در یدلی وئی
مؤنث: ته به در یدلی وئی	
جمع	شما باید ایستاده می شدید
شخص سوم (غائب)	

مفرد	مذکر: دی به در یدلی و
مؤنث: دابه در یدلی و	
جمع	ایشان باید ایستاده می شدند

گردان ماضی توییخی معروف از مصدر وضعی متعدی باقاعده
شخص اول (متکلم)

مفرد	مذکر: زه به ئی وهلی وم
جمع	مؤنث به ئی وهلی وو

نوٹ: زہ به ئی و هلی و م
او باید مرا می زد

شخص دوم (مخاطب)

مفرد
ذکر: ته به ئی و هلی و و
نوٹ: ته به ئی و هلی و و
او باید ترا می زد

شخص سوم (غائب)

مفرد
ذکر: دی به ئی و هلی و
نوٹ: دای به ئی و هلی و
او باید او را می زد

بیان ماضی توییخی مجهول

ماضی توییخی مجهول از ماضی معروف ساخته می شود. بنا به چه در بین
سم مفعول و فعل معاون (وم، وو، وغیره) لفظ (شوی) را می آرند مثلاً زه به و هلی
و می زد (من باید زده می شدم)

گردان ماضی توییخی مجهول از مصدر متعدی وضعی باقاعده
شخص اول (متکلم)

مفرد
ذکر: زه به و هلی شوی و م
نوٹ: زه به و هلی شوی و م
من باید زده می شدم

جمع

موز به هلی شوی و و
»
ما باید زده می شدم

شخص دوم (مخاطب)

مذکر: ته به و هلی شوی و و
نوٹ: ته به و هلی شوی و و

تو باید زده می شدی
شما باید زده می شدید

شخص سوم (غائب)

مفرد
مذکر: دی به و هلی شوی و
نوٹ: دای به و هلی شوی و
او باید زده می شد

جمع

دوی به و هلی شوی و
دوی به و هلی شوی و
ایشان باید زده می شد

(تمرین ۱۳ سرالآت)

(۱) فعل ماضی کدام فعل را می گویند و بر چند قسم است مثال هر یک را بنویسید
(۲) ماضی مطلق کدام فعل است و از چه و چطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید
(۳) اگر حرف اول ماضی متعدی الف باشد پس ضمیر فاعلی را کجا می آرند
مثالش را بنویسید:

(۴) در کدام وقت بعد حذف لام علامت مصدری در بین دو حرف آخر ماضی مطلق
الف می آرند و چرا می آرند، (۵) ماضی متعدی بلحاظ تذکیر و تالیث مفرد و جمع
تعلق به فاعل خود دارد یا با مفعول خود مثالش را بنویسید، (۶) گردان ماضی
متعدی بدون مفعول خود چطور می آید، آنرا گردان کنید

(۷) اگر فعل ماضی متعدی باشد از ضمائر شخصی منفصل متکلم، مخاطب و غائب
کدام یکی بطور فاعل با آن استعمال می شود مثال هر یک را بنویسید و اگر لازم
و یا متعدی بحال و استقبال باشد کدام ضمائر شخصی منفصل با آن بطور فاعل
استعمال می شود مثال هر یک را بنویسید

(۸) از ضمائر استفهام (خوك) و (چا) کدام يك با ماضی متعدی بطور فاعل

استعمال می شود مثالش را بنویسید

(۹) از مصادر ترکیبی فعل ماضی مطلق لازمی و متعدی چطور ساخته می شود

مثال هر يك را بنویسید :

(۱۰) ماضی مجهول چطور ساخته می شود با مثالش بنویسید :

(۱۱) ماضی قریب معروف و مجهول چطور ساخته می شود با مثالش بنویسید

(۱۲) ماضی بعید و ماضی استمراری معروف و مجهول چطور ساخته می شود

هر يك را با مثالش بنویسید

(۱۳) ماضی شکیه و ماضی تمنائی معروف و مجهول چطور ساخته می شود تفصیلاً

با مثالش بنویسید

(۱۴) ماضی امکانی و توییخی معروف و مجهول چطور ساخته می شود بیان هر يك

با مثالش بنویسید

(۱۵) از مصادر ذیل ماضی امکانی، تمناهی، احتمالی، شرطیه و توییخی

عروف و مجهول را بسازید و هر يك را جدا جدا گردان کنید.

او هل (لیدل) (اچول) (بهیدل) (دریدل) :

(۱۶) ضمائر شخصی متصل ذیل را در حالت فاعلی، مفعولی، اضافی و جری

در محل خود استعمال کنید و هر يك را با مثالش بنویسید (زه - ما) ، (ته - تا) ،

دی - ده) ، (دا - دی) ، (هغه - هغی) ، (موز - تاسی) ، (دوی - هغوی) ،

(۱۷) در جمله های ذیل ماضی مطلق، قریب، بعید، استمراری، احتمالی، تمنائی

شرطیه، امکانی و توییخی را معلوم کنید و بنویسید که معروف است یا مجهول

کدام صیغه است ؟

(۱) نن زه مکتب ته تللی و م (۲) دې هلك نن خپل سبق زده كړې نه دی

(۳) زما زوی پروون د پام ولویدد (۴) ته چیری تلې (۵) زه پروون مکتب ته تللم

(۶) احمد به مکتب تللی و ی (۷) تا به داخل لیکلی و ی.

(۸) که ته راغلی وای نوزه به در سره تللی وای (۹) ما دا هلك و هلاپی نه سو

(۱۰) ما دا کار کولای نه سو (۱۱) کشکی دا هلك زما زوی وای (۱۲) تا خوبه

دا کار کړی و ی (۱۳) دا وهلی سوې وه (۱۴) زه وهلی سوې وم (۱۵)

ته لیدلئی سوې ئې (۱۶) دا وهلی سو (۱۷) زه کور ته ولاړم (۱۸) ما احمد

ووا هه (۱۹) احمد پروون په مکتب کښې پروو هلئی سو (۲۰) ته ووهلئی سوې :

فصل بیست و چهارم (بیان فعل مستقبل)

فعل مستقبل آن فعلی است که وقوع آن بر زمان آینده دلالت کند و آن بر سه

قسم است (۱) فعل مستقبل مطلق (۲) فعل مستقبل التزامی (۳) فعل مستقبل امکانی :

« بیان فعل مستقبل مطلق »

فعل مستقبل مطلق از فعل حال مطلق ساخته می شود چنانچه قبل از فعل حال

مطلق لفظ (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از فعل حال مطلق (در یزیم)

فعل مستقبل مطلق (به در یزیم) از (و هم) ، (به و هم) ، (۲) اگر فعل حال از

مصدر ترکیبی ساخته شده باشد در وقت ساختن فعل مستقبل مطلق (یزری)

علامت فعل حال را حذف نموده در آخر اسم یا اسم صفت لفظ (به سی و غیره) را

می آرند مثلاً از ور کیزی (گم می شود) فعل مستقبل مطلق (ورک به سی) و از

پخیزی (پخته می شود) پوخ به سی (پخته نخواهد شد).

(۳) اگر فعل حال از مصدر ترکیبی متعدی ساخته شده باشد در وقت ساختن

فعل مستقبل مطلق در آخر اسم یا صفت فعل معاون (کم، کو، کی، کی، کی) و ما قبل آن

(به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از پخوم (پخته می کنم) پوخ به کم، پوخ به کو :

پوخ به کی، پوخ به کی، پوخ به کی، پوخ به کی، پوخ به کی، پوخ به کی

فصل بیست پنجم بیان فعل مستقبل التزامی

فعل مستقبل التزامی از فعل حال التزامی ساخته می شود چنانچه (به) علامت استقبال قبل از فعل حال التزامی می آرند مثلاً 'زه و درینزم (من ایستاده شوم) فعل استقبال التزامی زه به و درینزم (من ایستاده خواهم شد) و از زه و وهم (من بزیم) و به و وهم (من خواهم زد)

گردان فعل مستقبل التزامی لازمی از مصدر ر و ضعیفی با قاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
کر: زه به و درینزم	موز به و درینزو
ث: »	»

من ایستاده خواهم شد

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
کر: ته به و درینزی	تاسی به و درینزی
ث: »	»

تو ایستاده خواهی شد

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
کر: دی به و درینزی	دوی به و درینزی
ث: دا به و درینزی	»

او ایستاده خواهد شد

آنها ایستاده خواهند شد

گردان فعل مستقبل التزامی معروف متعدی از مصدر وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه به ئی و وهم	موز به ئی و وهو
مؤنث: »	»

من او را خواهم زد

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: ته به ئی و وهی	تاسی به ئی و وهی
مؤنث: »	»

تو او را خواهی زد

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: دی به ئی و وهی	دوی به ئی و وهی
مؤنث: دا به ئی و وهی	»

او او را خواهد زد

بیان فعل مستقبل التزامی مجهول از مصدر متعدی

وضعی لازمی با قاعده

فعل مستقبل التزامی مجهول از فعل حال التزامی مجهول ساخته می شود چنانچه قبل از اسم مفعول (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از فعل حال التزامی مجهول زه و وهلی شم (من زده شوم) فعل مستقبل التزامی مجهول زه به و وهلی شم (من زده خواهم شد) موز به و وهلی شو، ته به و وهلی شی، تاسی به و وهلی شی، دی به و وهلی شی، دوی به و وهلی شی، دا به و وهلی شی:

فصل بیست و ششم بیان فعل مستقبل امکانی

فصل مستقبل امکانی آن فعلی است که وقوع آن در زمان آینده امکان داشته باشد فعل مستقبل امکانی از فعل حال امکانی ساخته می شود چنانچه قبل از اسم مفعول و با صفت مشبیه (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از فعل حال امکانی لازمی زه دریدلای شم (من ایستاده می توانم شد) فعل مستقبل امکانی لازمی زه به به دریدلای شم (من ایستاده شده خواهم توانم شد) و از فعل حال امکانی متعدی زه و هلالی شم (من زده می توانم) فعل مستقبل امکانی متعدی زه به و هلالی شم (من زده خواهم توانم):

(۲) فعل مستقبل امکانی مجهول از فعل حال امکانی مجهول ساخته می شود چنانچه ما قبل اسم مفعول (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از زه و هلالی کیدلای شم (من زده شده می توانم) فعل مستقبل امکانی مجهول زه به و هلالی کیدلای شم (من زده شده خواهم توانم) و از فعل حال امکانی مجهول زه پلی کیدلای شم (من بسته شده می توانم) فعل مستقبل امکانی مجهول زه به پلی کیدلای شم (من بسته شده خواهم توانم):

گردان فعل مستقبل امکانی معروف لازمی

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه به دریدلای شم	موز به دریدلای شو
مؤنث: «	»
من ایستاده خواهم توانم	ما ایستاده خواهیم توانست

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: ته به دریدلای شی	تاسی به دریدلای شی
مؤنث: «	»
تو ایستاده خواهی توانست	شما ایستاده خواهید توانست

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: دی به دریدلای شی	دوی به دریدلای شی
مؤنث: دابه دریدلای شی	»
او ایستاده خواهد توانست	ایشان ایستاده خواهند توانست

گردان فعل مستقبل امکانی معروف متعدی

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه به ئی و هلالی شم	موز به ئی و هلالی شو
مؤنث: «	»
من اورازده خواهم توانست	ما اورازده خواهیم توانست

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: ته به ئی و هلالی شی	تاسی به ئی و هلالی شی
مؤنث: «	»
تو اورازده خواهی توانست	شما اورازده خواهید توانست

شخص سوم (غائب)

مفرد

مذکر : دی بهئی و هلائی شی

مؤنث : دا بهئی و هلائی شی

او اورازده خواهد توانست

گر دان مستقبل امکائی مجهول

شخص اول (متکلم)

مفرد

مذکر : زه به و هلی کید لای شم

مؤنث : «

من زده شده خواهیم توانست

شخص دوم (مخاطب)

مفرد

مذکر : ته به و هلی کید لای شی

مؤنث : «

توزده شده خواهی توانست

شخص سوم (غائب)

مفرد

مذکر : دی به و هلی کید لای شی

مؤنث : دا به و هلی کید لای شی

او زده شده خواهد توانست

جمع

دوی به و هلی کید لای شی

«

ایشان زده شده خواهند توانست

تمرین (۱۴) سوالات

(۱) فعل مستقبل را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است :

(۲) فعل مستقبل مطلق لازمی و متعدی از چه و چطور ساخته میشود

بامثالش بیان کنید :

(۳) فعل مستقبل التزامی لازمی و متعدی از چه و چطور ساخته می شود

بامثالش بیان کنید

(۴) فعل مستقبل امکائی لازمی و متعدی از چه و چطور ساخته می شود

بامثالش بیان کنید :

(۵) فعل مستقبل مجهول مطلق ، التزامی و امکائی از چه و چطور ساخته میشود

هر یک را با مثالش بیان کنید

(۶) فعل مستقبل ترکیبی مطلق ، التزامی و امکائی معروف و چطور ساخته

می شود ، کر دان هر یک را بنویسید

(۷) از مصادر ذیل فعل مستقبل مطلق ، التزامی و امکائی معروف را بسا زید

و کر دان هر یک را بنویسید او سیدل (سکونت کردن) پوهیدل (فهمیدن) رسیدل

(رسیدن) تلل (تول کردن) خریل (تراشیدن) ساتل (نگاه داشتن) تر تل

(سرزنش کردن) ، شرل (راندن) لیزل (فرستادن) :

(۸) در جمله های ذیل فعل مستقبل مطلق ، التزامی و امکائی معروف و مجهول

لازمی و متعدی را معلوم کنید ؟

(۱) زه به دلته و اوسیزم (۲) دی ستاپه خبره پوهید لای شی (۳) زه به پیه دی

خبره و پوهیزم :

(۴) زه به تا و ساتم (۵) ته به ماسا تلای شی (۶) زه به ساتلی کید لای شم

(۶) زه به دی د کوره و شرم (۸) نه به ماد خپل کور څخه شپ لای شی ؛
 (۷) زه ددی کور څخه شپ لای کیدلای نه شم (۱۰) زه به دی شپ لای شم (۱۱)
 به دی و شرم (۱۲) زه به پردې بام درید لای شم (۱۳) زه به احمد و و هم
 (۱۴) احمد به ووهلی شی ؛

فصل بیست و هفتم بیان امر

آن فعلی را گویند که دلالت بر حکم کردن کاری میکند در زمان حال و استقبال
 ن برینج قسم است ؛
 (۱) امر حاضر (۲) امر متکلم (۳) امر غائب (۴) امر استقبال (۵) امر دعائی ؛

بیان امر حاضر

نمیکه برای کردن کاری به شخص حاضر داده می شود آنرا امر حاضر میگویند
 ن بر دو قسم است ؛

(۱) امر حاضر استمراری (۲) امر حاضر مجرد ؛

حاضر استمراری از صیغه واحد مخاطب فعل حال مطلق ساخته می شود چنانچه
 ، واحد حاضر را حذف نموده بعوض آن های (ه) غیر ملفوظی را می آرند و برای
 آن یای ثقیله را می آرند مثلاً از درینبزی امر حاضر درینبزه ، درینبزی^ه از
 بی ، اچوه ، اچوی^ه ، از وهی^ه ، وهه ، وهی^ه از کوی^ه ، کوه ، کوی^ه از
 به ، تری^ه ، از لخی^ه ، لحه ، لخی^ه از رالخی^ه ، رالحه ، رالخی^ه امر حاضر مجرد از
 ، حال التزامی ساخته می شود چنانچه یای (ی) مجهول صیغه واحد مخاطب
 حذف نموده بجای آن های غیر ملفوظی (ه) را می آرند و در صیغه جمع یای
 له را می آرند مثلاً از ولاری^ه ، ولاریسه ، ولاریسی^ه ، ولاری^ه ، ولاری^ه ، ولاری^ه ؛
 هی^ه ، ووهه^ه ، ووهی^ه و درینبزی^ه ، ودرینبزه^ه ، ودرینبزی^ه ؛

گردان امر حاضر

واحد	جمع	واحد	جمع
تیره	تری ^ه	وتیره	وتیری ^ه
لحه	لخی ^ه	ولاریسه	ولاریسی ^ه
درینبزه	درینبزی ^ه	و درینبزه	و درینبزی ^ه
وايه	وائی ^ه	و وایه	و وایی ^ه
لیسه	لیسی ^ه	ولایسه	ولایسی ^ه

گاهی درین دو جز صیغه های امر حاضر ضمیر متصل مفعولی را می آرند مثلاً از
 کنبییا سه ، کنبیئی باسه ، واخله ، واخلئی خله ، از لنه باسه ، ننه ئی باسه ، در بعض
 صیغه های امر مجرد وا والحاق نمی آید مثلاً از کنبیزده ، کنبیئی زده ، یوسه
 یوئی سه ، بوزه ، بوئی زه ؛

(۳) امر حاضر مجرد از مصدر ترکیبی چنین ساخته می شود که در آخر اسم یا
 صفت برای واحد لازمی (ه) و برای جمع لازمی (سی^ه) می آرند و در متعدی
 برای واحد (که یا که) و برای جمع (کری یا کی^ه) می آرند مثلاً از خوزیدل ،
 خوزسه ، خوزسی^ه ، و از خوزول ، خوزکره ، خوزکری^ه ، از پخیدل ، پوخسه ، پوخسی^ه
 از پخول ، پوخکره ، پوخکری^ه ، و غیره ؛

نوبت : ساختن امر استمراری از مصادر ترکیبیه چنان است مثلیکه از مصادر
 وضعیه بود مثلاً از پخول ، پخوه ، پخوی^ه ، پخیدل ، پخیزه ، پخیزی^ه ، از یا کول ،
 یا کوه ، یا کوی^ه ، از یا کیدل ، یا کیزه ، یا کیزی^ه ، از وینبول ، وینبوه ، وینبوی^ه ،
 از وینبیدل ، وینبیزه ، وینبیزی^ه ، و غیره ؛

امر مجهول

امر مجهول از اسم مفعول اصل فعل ساخته می‌شود چنانچه در آخر اسم مفعول ی امر مجرد واحد (شه) و برای جمع (شی^ء) می‌آرند و برای امر استمراری در اسم مفعول برای واحد لفظ (کیزه) و برای جمع لفظ (کیزی^ء) را می‌آرند. از وهل و هلی شه، و هلی شی^ء، و هلی کیزه، و هلی کیزی^ء، و از مصدر تری^ء ی شه، تری^ء شی^ء، تری^ء کیزه، تری^ء کیزی^ء، و غیره :-

(بیان امر متکلم و غائب)

شخصیکه بخود حکم میدهد که من این کار بکنم آنرا امر متکلم میگویند و اگر شخص غائب بتوسط شخص دیگری حکم میدهد آنرا امر غائب میگویند مثلاً: بی‌دا کارو کم (من این کار را بکنم) احمدی دا کارو کی (احمد این کار را بکند): امر متکلم و غائب از فعل حال مطلق و التزامی ساخته می‌شود چنانچه قبل از ، حال لفظ (دی) علامت امر متکلم و غائب را می‌آرند. امر متکلم و غائب بر دو قسم است مجرد و استمراری:

گردان امر متکلم و غائب

امر مجرد متکلم و غائب		امر استمراری متکلم و غائب	
واحد	جمع	مفرد	جمع
بی و در یبز	موزدی و در یبز	زه دی در یبز	موزدی در یبز
بی و وه	موزدی و وه	زه دی و هم	موزدی و هو
دی و در یبری	هغوی دی و در یبری	هغه دی در یبری	هغوی دی در یبری

بیان امر استقبالی

امر بلحاظ وقوع بر دو قسم است (۱) امر حالی که تعلق به زمان حال دارد که در تمام السنه می‌آید:

(۲) امر استقبالی که اثر آن در زمان آینده ظاهر می‌شود، در فارسی و دیگر زبانها اگر چه صیغه‌های امر استقبالی موجود است که معنی آنرا اهل زبان میدانند مگر در صرف و نحو شان اسم علیحده ندارد بلکه در جمع افعال دیگر می‌آید مثلاً در فارسی (بکنی) امر استقبالی است مگر آنرا در صیغه مضارع استعمال میکنند، مراد از (بکن) این است که حالا بکن و اگر حکم کردن کاری در زمان آینده داده شود آنوقت (بکنی) را استعمال میکنند، مثلاً میگویند این کار را حالا بکن، این کار را فردا بکنی هم چنین در پشتو میگویند دا کار اوس و که، دا کار صبا و کی:

امر استقبال در پشتو از امر حاضر ساخته می‌شود چنانچه های خفی (د) صیغه امر حاضر را حذف نموده بجای آن بای مجهول (ی) می‌آرند، و صیغه جمع آن مانند صیغه جمع امر حاضر می‌آید، مثلاً ولا رسی (بروی) و لا رستی (بروید) و ئی تری (ببندی او را) و یی تری^ء (ببندی او را) و ئی وهی (بزی او را) و ئی وهی^ء (بزی او را) و ئی گوری (آنها به بینید) و ئی گوری^ء (آنها به بینید)

گردان امر استقبالی

مفرد		جمع	
امر حالی	امر استقبالی	امر حالی	امر استقبالی
بن و لا رسه	صبا و لا رسی	بن و لا رستی	صبا و لا رستی
بن ئی و وه	صبا ئی و وهی	بن ئی و وهی	صبا ئی و وهی
بن و در یبز	صبا و در یبری	بن و در یبری	صبا و در یبری

نوت: در محاوره گاهی امر استقبالی مانند امر حالی می‌آید:

بیان امر دعائیه

امر دعائیه آن امری را میگویند که در موقع دعا استعمال می شود. آن از اسم اول و یا صفت مشابه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مانند 'ول' و یا صفت فعل معاون (سم، سو، سی، سئی، سی) را می آرند مگر در متکلم از غائب لفظ (را) اما قبل اسم مفعول می آرند مثلاً 'لوی دی سم'، 'لوی سی'، 'لوی سو'، 'لوی دی سو'، 'سی'، 'لوی دی سی' و غیره:

گردان امر دعائیه

مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
ی لوی سم	موزدی لوی سو	لوی سی	لوی سی	لوی سی	لوی سی
ی مپسم	موزدی مپه سو	مپه سی	مپه سی	مپه سی	مپه سی
دی سم	پاگدی سو	پاگ سی	پاگ سی	پاگدی سی	پاگدی سی

بیان فعل نهی

نهی آن فعلی را می گویند که منع حکم از او معلوم می شود. فعل نهی از امر حاضر راری ساخته می شود چنانچه ما قبل امر حاضر علامت نهی (مه) را می آرند از در یزبه، مه در یزبه، از و هه، مه و هه فعل نهی دو صیغه دارد واحد حاضر 'یحاضر'

گردان فعل نهی

مصدر لازمی وضعی	از مصدر متعاضدی وضعی	مه در یزبه	مه و هه	مه و هه
یزبه	مه در یزبه	مه و هه	مه و هه	مه و هه
یزبه	مه گر یزبه	مه و هه	مه و هه	مه و هه
یزبه	مه پیر یزبه	مه و هه	مه و هه	مه و هه
سپزبه	مه پیر سپزبه	مه و هه	مه و هه	مه و هه

بیان فعل نهی دعائیه

فعل نهی دعائیه آن فعلی را میگویند که خواهش منع فعل از او ظاهر می شود. نهی دعائیه از اسم و یا صفت ساخته می شود چنانچه در آخر اسم یا صفت لفظ (مه شی، مه شی) را می آرند مثلاً از ستری، ستری، مه شی، ستری مه شی، از خوار، خوار مه شی، خوار مه شی، از، مه شی، مه شی، از لوی، لوی مه شی، لوی مه شی :-

تمرین ۱۵ سوالات

- (۱) امر کدام فعلی را میگویند و بر چند قسم است بیان هر يك را با مثالش بنویسید
- (۲) امر حاضر از چه ساخته می شود بیانش را با مثالش بنویسید؟
- (۳) امر غائب و متکلم کدام امری را میگویند و از چه و چطور ساخته می شود بیانش را با مثالش بنویسید
- (۴) امر استقبالیه کدام امری را میگویند و چطور ساخته می شود مثالش را بنویسید؟
- (۵) امر دعائیه کدام امری را میگویند و چطور ساخته می شود مثالش را بیان کنید
- (۶) نهی کدام فعلی را میگویند و بر چند قسم است و چطور ساخته می شود هر يك را با مثالش بنویسید

- (۷) از مصادر ذیل امر حاضر، متکلم، غائب و فعل نهی را بسازید، ز غم (برداشت کردن) سپارل (سپردن)، گتیل (کمائگی کردن)، ز بینیل (فشردن)، ختیل (لیسیدن)، ترهیدل (رم کردن)، شکیدل (کننده شدن)، شیو هیدل (لغزیدن)، غزیدل (در از کشیدن)، بیریدل (ترسیدن)، کتیل (دیدن)، خورل (خوردن)، دریدل (ایستاده شدن)، اوسیدل (سکونت کردن).

- (۸) از اسما و صفات ذیل امر دعائیه و نهی دعا ئیه را بسازید :- لوی، مر، زور، لخوان، خوار، مور، جور، ویش، بیده، ولار، خوز

(۹) در جمله‌های ذیل امر حاضر 'متکلم'، غائب، استقبالیه، امر دعائیه
هی و نهی دعائیه را معلوم کنید

(۱) هلته لری و درینزه (۲) دلته مه راجه (۳) احمد دی هلته ولارسی
(۴) احمد دی محمودنه وهی (۵) موزدی دا کارو کو (۶) هلك! لوی مه شی
(۷) خوارشی (۸) یلار! ستری مه شی (۹) مه خوارینزی (۱۰) کوردی
دان شه (۱۱) - باقندهارته ضرور ولارشی (۱۲) بل صبا دا کار ضرور و کچی
(۱۳) دا کار ژرو که (۱۴) زمازوی مه وهه (۱۵) داهلك په کو ته کنی
'چوه (۱۶) کنینه، دیری خبری مه کوه، (۱۷) زمازوی صبا وینیی اوورته
وائی چه ژر راشی :- (۱۸) دوی دی صبا ولارشی (۱۹) دی دی نه لخی :
(۲۰) ته که لخی، ولار شه، مگر ژر راشه : (۲۱) صبا زما کره راشی :

فصل بیست و نهم : بیان خواص فعل لازمی و متعدی

(۱) در پشتو افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی بلحاظ تذکیر و تانیث
رد و جمع، متکلم، مخاطب و غائب تعلق به فاعل خود دارد یعنی اگر فاعل مذکر
موانث، مفرد یا جمع، متکلم، مخاطب و یا غائب باشد فعل هم به صیغه مذکر یا موانث
رد یا جمع، متکلم مخاطب و یا غائب می آید مثلاً هغه سړی ولاړ، هغه
نه ولاړه، هغه سړی ولاړل، هغه ښځی ولاړې، زه ولاړم، ته ولاړې، دی ولاړ،
ولاړه، هغه سړی خټکی خوری، هغه ښځه خټکی خوری، دی خټکی خوری،
خټکی خوری، موز خټکی خورو، زه به خټکی و خورم و غیره.

(۲) فعل ماضی متعدی بلحاظ تذکیر و تانیث، مفرد و جمع، متکلم، مخاطب
تانیث تعلق به مفعول خود دارد و به فاعل خود هیچ تعلق ندارد یعنی اگر
مول مذکر یا موانث مفرد یا جمع، متکلم، مخاطب یا غائب،
باشد فعل هم به صیغه مذکر یا موانث، مفرد یا جمع، متکلم، مخاطب

و یا غائب می آید مثلاً هغه سړی دابښنه ووهله، هغه سړی دابښخی وو هلی، هغه ښځی
داهلك وواهه، هغو ښځو داهلكمان وو هل، احمد خلیمه ووهله، حلیمی احمد
وواهه، هغه سړی زه وو هلم، هغی ښځی ته وو هلی، ده موز وو هلو،
ماتاسی وو هلاست، دې ته وو هلی، دوی دا ووهله، دې دی وواهه و غیره.

(۳) اگر فاعل فعل ماضی متعدی اسم واحد باشد حرف آخر آن یای ملیته
و یا های غیر ملفوظی باشد، یای دلمینه و های غیر ملفوظی آن بدبای معروف بدل می شود
و در حالت جمع آنرا به واو مجهول بدل میکند، مثلاً (سړی) در حالت فاعل
فعل ماضی (سړی) نوشته می شود و بحالت جمع (سړو) نوشته می شود و (ښځه)
در حالت فاعل فعل ماضی (ښځی) نوشته می شود و در حالت جمع (ښځو)
نوشته می شود مثلاً هغه سړی زه وو هلم، هغو سړو ته وو هلی، هغی ښځی
ته ولیدی، هغو ښځو زه ولیدم و غیره.

(۴) فعل ماضی متعدی که مفعولش ظاهراً ذکر نشده باشد تصریف آن
در تمام صیغه ها به صیغه واحد غائب مذکر می آید مثلاً ما ولید، موز ولید، تا ولید
تاسی ولید، ده ولید، دوی ولید، دې ولید.

(۵) ضمائر شخصی منفصل (زه، ته، دی، دا، هغه، هغوی) فاعل
افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً زه ولاړم، ته ولاړې
دی ولاړ، دا ولاړه، هغه ولاړ، هغه ولاړله، هغوی ولاړل، زه کتاب وایم
ته دا کتاب وائی، دی دا کتاب وائی، دا هغه کتاب وائی،
زه به دا خټکی و خورم، ته به دا هند وانه و خورې و غیره.
(۶) ضمیر شخصی منفصل (ما، تا، ده، دې، هغه، هغو) اکثراً فاعل فعل
ماضی متعدی می آید مثلاً ما احمد وواهه، تا حلیمه ووهله، ده زه وو هلم، دې
ته ولیدی، هغه اسلم ولید، هغو محمود ووا هه، ما دا خټکی و خورم، تا که
هند وانه و خورله، و غیره.

(۱) ضمائر شخصی منفصل (موز، تاسی، دوی) فاعل فعل لازمی و متعدی خواه
ن باشد یا حال و یا مستقبل می آید مثلاً موز و لارو، موز احمد و لید، موز
ن و هو، تاسی لُحی، تاسی احمد وینی، تاسی اسلم و لید، دوی به و لاری،
ته و وهلی، دوی تا و هی، دوی به تا و وهی، و غیره:

(۸) ضمیر شخصی منفصل (ما و تا) فقط مفعول صریح فعل حال و مستقبل
ی می آید، مثلاً احمد ما و هی، اسلم تا و هی، محمود به ما و و هی، اسلم
و هی:

(۹) زه، ته فقط مفعول صریح ماضی متعدی می آید مثلاً احمد زه و وهلم
ر دته و وهلی:

(۱۰) «دا» «دی» «هغه» «موز» «تاسی» «دوی مفعول صریح فعل ماضی، حال و مستقبل
ی می آید مثلاً مادا ز لیده، زه دا وینم، مادی و لید، زه دی وینم، ماهغه و لید،
به وینم، مادوی و لیدل، زه دوی وینم، ما تا سی و لید است، زه تاسی
ده موز و لیدو، دوی موز وینی، زه به دی و وینم، ته به موز و وینی

۱۱ «چا» اکثر فاعل فعل ماضی متعدی و «خوک» فاعل افعال لازمی
ن حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً چا نه و وهلی، خوک راغی، خوک ما وینی
۱۲ «فعل ماضی متعدی درسه جا به صیغه جمع می آید»

- اگر مفعول فعل عام باشد و در جمله ذکر نشده باشد مثلاً «ما اوریدلی» «دی»
لمی «دی»

۱۳ - اگر اسم مصدر مفعول فعل آمده باشد مثلاً احمد و هغه هلك ته
نل و کره، ما لیکل زده کری دی، ستا لوستل زده دی؛

ج: اگر کلمات «خو» «شه» «هیخ» «لبر» «بنه» «بد» مفعول صریح فعل ماضی
متعدی آمده باشد مثلاً خودی اخستی دی، شه دی لیدلی دی، هببخ می لیدلی نه دی
هغه لبر خورلی دی، تانبه کری دی؛ تا بد و یلی دی، در جمله های فوق
جمع افعال به صیغه جمع آمده اند

(۲۱) اگر افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی دو فاعل بطریق عطف داشته باشد
فعل آنها بقرار ذیل می آید

۱ - اگر هر دو فاعل واحد غائب مذکر و یا واحد غائب مؤنث باشد فعل
آنها به صیغه جمع مذکر و جمع مؤنث می آید مثلاً احمد و محمود راغلل، حلیمه
او سلیمه راغلی، احمد او محمود سلیم و هی، فاطمه او حلیمه محمود و هی

ب: - اگر هر دو فاعل یکی مذکر دیگری مؤنث باشد تعلق فعل بلحاظ
تذکیر و تالیث، مفرد و جمع به فاعلی که نزدیک فعل باشد میباشد مثلاً یوسری
او یوه بنجه را غله، یوه بنجه او یوسری راغی، درې سری او دوی بنجی راغلی
خلور بنجی او پنجه سری راغلل.

ج: - اگر هر دو فاعل ضمیر شخصی یکی متکلم و دیگری مخاطب و یا
یکی مخاطب و دیگری غائب باشد تعلق فعل بلحاظ صیغه به ضمیر متکلم میشود
و فعل به صیغه جمع متکلم می آید، مثلاً زه او ته مکتب ته و لارو، زه او ته به
احمد و هو، موز او تاسی به دا کارو کو، وا گر یکی مخاطب و دیگری غائب باشد
فعل به صیغه جمع مخاطب می آید، مثلاً ته او دی باغ ته و لارو است، ته او دی
ما وینی، ته او دی به ما ووهی، تاسی او دوی به ما ووهی؛

و اگر هر دو ضمیر غائب یکی مذکر و دیگری مؤنث باشد تعلق فعل به ضمیر مذکر
میشود و فعل به صیغه جمع مذکر می آید مثلاً دا او دی و لارو، دی او دا راغلل
دی او دا تا وینی و غیره (۳) اگر فعل ماضی متعدی دو مفعول و یا از دو

ول بطریق عطف داشته باشد فعل آنها بقرار شیل میآید :-

۱ - اگر هر دو مفعول واحد مذکر و جمع مذکر باشد و یا هر دو ول واحد مؤنث و یا جمع مؤنث باشد فعل آنها به صیغه جمع مذکر و جمع نث غائب می آید . مثلاً ما احمد از محمود به بازار کس ولیدل ' ما فاطمه لیمه به بازار کس ولیدی ' مادود هلکان از درې سری په بازار کس ولیدل ' ری لجویی او یوه پنځه په مکتب کس ولیدلې

ب :- اگر هر دو مفعول یکی مذکر و یکی مؤنث باشد تعلق فعل به مفعولی که لک فعل باشد میشود مثلاً ما احمد از حلیمه ولیدله ' تاحلیمه او احمد ولیدده ' ی لجویی از درې هلکان ولیدل ' محمود درې هلکان از پنځه لجویی په کس ولیدلې

ج :- اگر هر دو مفعول ضمیر شخصی یکی متکلم و دیگری مخاطب یا غائب باشد فعل به ضمیر متکلم میشود و فعل به صیغه جمع متکلم می آید ' احمد از ما و ته و هلو و دزه اودی په مکتب کی ولیدلو ' و اگر یکی مخاطب و دیگری غائب باشد تعلق به ضمیر مخاطب و به صیغه جمع می آید مثلاً اسلام ته اودی ولید است ' و اگر و مفعول ضمیر واحد غائب باشد تعلق فعل به ضمیر یکه نزدیک فعل باشد ' و

د مثلاً ما اودی ولید ' تادی از دا ولیدله

هرین ۱۶ سوالات

- ۱) اگر فعل لازمی و یا حال و مستقبل متعدی باشد آیا تعلق فعل با فاعل مفعولش می باشد مثال هر یک را بنویسید
- ۲) اگر فعل ماضی متعدی باشد تعلق فعل با که می باشد با فاعل و یا مفعولش آنرا با مثالش بنویسید

(۳) ضمائر شخصی منفصل (ما ، تا ، ده ، دی ، هغه ، هغی ، هغو) با کدام فعل

بطور فاعل می آید مثال هر یک را بنویسید

(۴) ضمائر شخصی منفصل (زه ، ته ، دا ، هغه) به حالت فاعلی

با کدام فعل می آید مثال هر یک را بنویسید .

(۵) ضمائر شخصی منفصل (ما ، تا) بحالت مفعولی با کدام

فعل می آید مثال هر یک را بنویسید ؟

(۶) ضمائر شخصی منفصل (زه ، ته) بحالت مفعولی با کدام فعل

استعمال می شود مثالش را بنویسید ؟

(۷) ضمائر شخصی (دی ، دا ، هغه) بحالت مفعولی با کدام فعل می آید مثال هر یک را بنویسید ؟

۸) (خوگ) او (چا) به حالت فاعلی با کدام فعل می آید مثال هر یک را مفضل بنویسید

۹) (خوگ) به حالت مفعولی با کدام فعل می آید مثالش را بنویسید :

۱۰) آیا (چا) بحالت مفعولی استعمال می شود :

۱۱) اگر دو اسم هم جنس بطریق عطف فاعل فعل لازمی یا فعل حال و مستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را نوشته کنید

۱۲) اگر دو اسم مختلف الجنس بطریق عطف فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید

۱۳) اگر دو ضمیر شخصی منفصل بطریق عطف فاعل فعل لازمی ، حال و مستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید

۱۴) اگر دو اسم هم جنس بطریق عطف مفعول ماضی متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش بنویسید

۱۵) اگر دو اسم مختلف الجنس بطریق عطف مفعول فعل ماضی متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید بیانش را با مثالش بنویسید

(۱۶) اگر ضمائر شخصی منفصل بطریق عطف مفعول فعل ماضی متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید

(۱۷) جمله های ذیل را تصحیح کنید و وجه صحت هر یک را بنویسید؟

(۱) ما احمد وینم (۲) تازه ولید «۳» ده ته وواهه «۴» دوی تا و هی

«۵» دوی ته و هی

«۵» چاته ولید «۶» چازه وینم «۷» حلیمه اوفاطمه را غلل

«۸» احمد اوسلیمه راغلی «۹» مایوه بنجحه اویو هلك وینم :

«۱۰» زه اودی کورته ولار «۱۱» ته اودا مکتب ولاره :

«۱۲» ما احمد او محمود ولید «۱۳» تاحلیمه اوسلیمه کله په مکتب کنش ولیده

«۱۴» ده زه او ته په مکتب کنش ولید است «۱۵» زه ته اودی په باغ کنش

ولیدم «۱۶» چاتا ولیدی «۱۷» خوک ما ولیدم

«۱۸» دا اودی چیری ولار «۲۰» دی اودا هلته ولاره

«۲۱» ما احمد او محمود ولیدم «۲۲» تاحلیمه اواسلم ولیدل

«۲۳» مؤزه ته ولید است «۲۴» ته راغلی وی :

«۲۵» تاسی زه چیری ولید است «۲۶» دوی زه هلته ولیدل

«۲۷» ته زه و هی «۲۸» ماته وهم :

قسمت ششم بیان حرف تعبیر

حرف تمیز آن کلمه را میگویند که معنی فعل، صفت و یا دیگر حرف تمیز را توضیح میکند، مثلاً احمد پرون ولار احمد دیروز رفت، اسلم پورته ولار «اسلم بالارفت» محمود په ژرا کورته ولار «محمود گریه کنان به خانه رفت» دا هلك دیر هوشیار دی، «این بچه خیلی هوشیار است» احمد دیر ژر ژر کورته تی «احمد خیلی زود زود به خانه می رفت» در جمله های فوق کلمات

«پرون»، «پورته»، «په ژرا»، ژر ژر معنی فعل را توضیح میکنند یعنی وقت مکان وضعیت وقوع فعل را نشان میدهد، و کلمه دیر معنی صفت «هوشیار» و دیگر حرف تمیز را توضیح میکند :

اقسام حرف تعبیر

حرف تمیز برنش قسم است، ۱ ظرف زمان، ۲ ظرف مکان، ۳ حرف علت

۴ حرف وضعیت، ۵ حرف تاکید، ۶ حرف مقدار :

فصل اول : ظرف زمان

ظرف زمان آن کلمه را گویند که وقت وقوع فعل را نشان میدهد، و آنها بقرار ذیل است :

(۱) تل (همیشه) دا هلك تل ژاری، (این بچه همیشه گریه میکند)

(۲) بیگا (امشب) مثلاً احمد بیگا راغی (احمد امشب آمد)

(۳) کله (کی) مثلاً ته کله قندهار ته لچی (تو کی به قندهار می روی)

(۴) لمری (اول) مثلاً دی لمری راغلی و (او اول آمده بود)

(۵) اوس (اکنون) مثلاً احمد اوس راغی (احمد اکنون آمد)

(۶) پنخوا (پیشتر) مثلاً احمد پنخوا راغلی و (احمد پیشتر آمده بود)

(۷) بیا (باز) مثلاً احمد بیا راغی (احمد باز آمد)

(۸) پرون (دیروز) مثلاً اسلم پرون ولار (اسلم دیروز رفت)

(۹) نن (امروز) مثلاً زه نن کورته نخم (من امروز به خانه می روم)

(۱۰) وختی (بروقت) مثلاً زه وختی راغلم (من بروقت آمدم)

(۱۱) هدو (هرگز) مثلاً زه هدودا کارنه کوم (من هرگز این کار را نمیکنم)

(۱۲) تر کله پوری (تا بکی) مثلاً ته به تر کله پوری په قندهار کنش اوسپی

(تو تا بکی در قندهار خواهی ماند) :

(۱۳) لمر شرک (طلوع آفتاب) مثلاً زه لمر شرک د خوب کسینا ستم
من به طلوع افتاب از خواب بیدار شدم)

(۱۴) هیچکله (هیچگاه) مثلاً زه به هیچکله ستا بی امری و نه کم
(من هرگز تا فرمائی شمارا نخواهم کرد)

فصل دوم: ظرف مکان

رف مکان آن کلمه نیست که جای وقوع فعل را به ما نشان میدهد مثلاً زه
رته ولاړم (من بالا رفتم) درین جمله (پورته) جای وقوع فعل را به ما نشان
دهد و آنها بقرار ذیل است

(۱) دباندی (بیرون) مثلاً زه دباندی وتللی وم (من بیرون رفته بودم):

(۲) پورته (بالا) مثلاً احمد پورته ولاړ «احمد بالا رفت»:

(۳) چیرته (کجا) مثلاً ته چیرته تللی ووی؟ (تو کجا رفته بودی)

(۴) کښته (پائین) مثلاً احمد کښته ولاړ (احمد پائین رفت)

(۵) باهر «بیرون» مثلاً احمد باهر تللی ووا حمد بیرون رفته بود «

«۶» دلته «اینجا» مثلاً دلته راسه «اینجا بیا»

«۷» دننه «درون» مثلاً زه دننه تللی وم «من درون رفته بودم».

«۸» نزدې «نزدیک» مثلاً نزدې راسه «نزدیک بیا»:

«۹» لرې «دور» مثلاً لرې مه لځه «دور مرو»

«۱۰» هلته «اینجا» مثلاً دا کتاب هلته کښیږده «این کتاب

آنها بگذارد

(۱۱) دپاسه «از بالا» مثلاً زه دپاس راغلم «من از بالا آمدم»

«۱۲» هورې «آنگاه» مثلاً زه هورې ولاړم «من آنجا رفتم»

«۱۳» شی خوا «طرف راست» مثلاً شی خوا وگرزه «طرف راست بگرد»

«۱۴» کینه خوا «طرف چپ» مثلاً کینه خوا ولاړسه «طرف چپ برو».

«۱۵» شا وخوا «هر طرف» مثلاً شا وخوا خوک مه پریزده «چهار طرف

کسی رامگذار»

«۱۶» دې لورته «باین طرف» مثلاً دې لورته ولاړسه «باین طرف برو»

فصل سوم: آداب وضعیت

آداب وضعیت آن کلمات را میگویند که وضعیت و حالت وقوع فعل را نشان میدهد

مثلاً داسری ورو ورو لځی «این مرد آهسته آهسته می رود» احمد دکور په پټه ووت

«احمد از خانه بطور خفیه برآمد» در جمله های فوق کلمات «ور ورو»

و «په پټه» وضعیت وقوع فعل را نشان میدهد بعضی از آداب وضعیت بقرار ذیل است:

«۱» په پټه «بطور خفیه» مثلاً زه دکوره په پټه ولاړم «من از خانه بطور خفیه رفتم»

«۲» په تلوار «به چابکی» مثلاً زه تر پغمان په تلوار ولاړم «من تا پغمان به

چابکی رفتم»

«۳» ژر ژر «بزودی» مثلاً احمد مکتب ته ژر ژر لځی «احمد به مکتب

زود زود می رود».

«۴» په ښکاره «علانیه» مثلاً دې هلك هغه سړی ته په ښکاره ښکندل وکړه.

«این بیجه آن مرد را علانیه دشنام داد»:

(۵) په رشتیا (به راستی) مثلاً ته په رشتیا وطن ته لځی (تو به راستی بوطن می روی)

(۶) په نا حقه (به ناحق) مثلاً داسری دی په نا حقه ووا هه (این مرد را به ناحق زد)

(۷) په دروغ (به دروغ) مثلاً ته له ماسره په دروغ چلبېږې (تو با من به

دروغ رفتار میکنی)

(۸) په ښه شان (بطور خوب) مثلاً احمد له ماسره په ښه شان گذاره کوی (احمد

با من بطور خوب گذاره میکند)

(۹) په قراره (به تدریج) مثلاً دا کار به په قراره وسی (این کار به تدریج خواهد شد)
(۱۰) ورو ورو (اهسته اهسته) مثلاً مکتب ته ورو ورو (به مکتب
سته اهسته برو)

(۱۱) فستن (قصداً) دی قستن دا کار نه کوی (اوقصداً این کار را نمیکند)
(۱۲) تارپه تار (پراکنده) مثلاً د د بنمن لښکر می تارپه تار کی (فوج دشمن
پراکنده ساختم)

«۱۳» ناخاپه «ناگهان» مثلاً زما کره ناخاپه میلما نه راغلل «به خانه من
گهان مهمان ها آمدند»

«۱۴» یوازی «تنها» مثلاً زه نن یوازی مکتب ته ولاړم، «من امروز تنها
مکتب رفتم»

نچهارم: «آداب تا کید»

ت تا کید ان کلمات را میگویند که برای مبالغه و تا کید فعل، صفت و یا
رکلمه تمیزی می آید مثلاً دا هلك ډېر هوشیار دی «این بچه خیلی هوشیار است»
پرو ورو پرلاری لخي «تو بسیار اهسته اهسته براه می روی»، دوی ټوله
لل «انها همه آمدند» در جمله های فوق «ډېر» کلمه مبالغه است که
ی صفت «هوشیار» و دیگر حرف تمیز «ورو ورو» را توضیح و تا کید میکنه
له «معنی فعل «راغلل» را توضیح میکند: و آنها بقرار ذیل است:

«۱» ډېر «بسیار» مثلاً دا هلك ډېر هوشیار دی «این بچه خیلی هوشیار است»:

«۲» ټوله «همه» دوی ټوله راغلل «آنها همه آمدند»:

«۳» واړه «همه» مثلاً دوی واړه راغلل «آنها همه آمدند»:

«۴» کرده «همه» مثلاً دوی کرده ولاړل «آنها همه رفتند»:

«۵» خو «یقیناً» مثلاً هغه خوراغلی نه دی «او که نیامده است»:

«۶» په گډه «یکجا» مثلاً دوی پډه گه راغلل «آنها یکجا آمدند»:
«۷» په سر سره «شخصاً» مثلاً زه په سر سره درغلم «من شخصاً نزد تو آمدم»:
«۸» ټک «بسیار» بالکل «برای تا کید توررنگهای می آید مثلاً» دا قلم ټک تور دی
«این قلم بالکل سیاه است»

«۹» غوټ، غوټه «بالکل» برای تا کید «نیم، نیمه، سر» می آید مثلاً
سر ئې غوټ لخی پر یکی «سرش را با لکل قطع کنید»، غوټه نیمه شپه ده
«بالکل نیم شب است»:

«۱۰» جگ «بالکل» برای تا کید «جور» می آید مثلاً داسری جگ جور
دی «این مرد بالکل تند رست است»

«۱۱» ټکننده یا ټکنی «بالکل» برای تا کید غرمه «می آید مثلاً ټکننده
غرمه ده» بالکل نیم روز است»:

«۱۲» تم «بالکل» برای تا کید «تور» می آید مثلاً تور تم دی «بسیار
تاریک است»:

«۱۳» ټپ «بالکل» برای تا کید «روند» می آید مثلاً دا هلك ټپ روند دی
«این بچه بالکل کور است»

«۱۴» لگور، پور، پاره «بالکل» برای تا کید سور عموماً می آید مثلاً دا
کانزری سور لگور دی «این سنگ با لکل سرد است»: دا کانزری ساره پاره دی:
«۱۵» کرت «بالکل» برای تا کید فعل می آید مثلاً زه دا کار کرت نه کوم
«من این کار را بالکل نمیکنم»

«۱۶» لغر «بالکل» برای تا کید «لخ» می آید مثلاً داسری لخ لغر دی «این مرد
بالکل برهنه است»

« ۱۷ » خشت « بالکل » برای تاکید « لوند » می آید مثلاً « کالی لوند خشت
« این کالا بالکل تراست »

« ۱۸ » پر « بالکل » برای تاکید « غور » می آید مثلاً « کامیص غور پردی
بین قمیص بالکل چرب است » :

« ۱۹ » ووز « بالکل » براتاکید « کوز » می آید مثلاً « دالرگی کوزو زدی
ین چوب بسیار کج است »

« ۲۰ » یخ « بالکل » برای تاکید « یخ » می آید مثلاً « داهلک یخ یخ دی « این
به بالکل برهنه است »

« ۲۱ » یخ « بالکل » برای تاکید « یخ » می آید مثلاً « داهی یخ یخ دی « این
ز بالکل سرد است »

« ۲۲ » تری « بالکل » برای تاکید « نوی » می آید مثلاً « ستا کوت نوی نزی
« کوت شما بالکل نواست » :

فصل پنجم: بیان حرف علت

ف علت آن کلمه سرامیگو بند که علت فعل را ظاهر میکند مثلاً « زه ن مکتب
هولارم تحکه چه نا جوروم (من امروز به مکتب رفتم زیرا که نا خوش بودم)
وف علت درپشتمو عموماً قرار ذیل است :

(تحکه چه (زیرا که) مثلاً « زه ناغلم ، تحکه چه کار می درلود (من نیامدم زیرا کار داشتم
(ولی چه (چرا که) مثلاً « احمد ن مکتب تهله ولارولی چه و رورئی نا جورو
هد امروز به مکتب رفت چرا که برادرش ناخوش بود) :

(۳) چه (تا که) مثلاً « لحم ، چه یخلائی کم (می روم تا که او را راضی بسازم) .

(۴) ددی دیاره (برای اینکه) زهددی دیاره راغلم چهئی بوزم (من به این سبب
دم که او را به برم)

(۵) شه دپاره « برای چه » مثلاً « ته دشه دیاره قندهار نه ولانزی » تو برای چه
به قند هاز رفتی «

« ۷ » گوندی « شاید » مثلاً « زه راغلم گوندی ته خوشال سی » من آمدم شاید
تو خوش شوی «

فصل ششم: بیان حرف مقدار

آدات مقدار آن کلماتیست که اندازه و یا درجه فعل را ظاهر میکند مثلاً « داهلک
بیحد کوبش کوی « این بچه از حد زیاد کوشش میکند و آنها بقرار ذیل است :-

(۱) بیحده « از حد زیاد » مثلاً « زه بیحده کوبش کوم چه دا کار زر خلاص شی
« من از حد زیاد کوشش میکنم که این کار زود خلاص شود » :

« ۲ » بیشان « از حد زیاد » مثلاً « داسری بیشان بنه کار کوی « این مرد
از حد زیاد خوب کار میکند «

« ۳ » په قدر قدر « به اندازه » مثلاً « په قدر قدر کار کوه « کار را با داده کن .

« ۵ » خونه « چه قدر » مثلاً « ته په روح کن خونه کار کوی « تو در روز
چقدر کار میکنی «

« ۶ » خومره « چه قدر » مثلاً « تانن خومره کار کوی « تو امروز چقدر کار کردی .

« ۷ » خالی « صرف » مثلاً « زه خالی دا کار کولای شم « من صرف همین کار را
کرده می توانم «

« ۸ » دومره « اینقدر » مثلاً « دومره زهر کارمه کوه « اینقدر زیاد کار میکنم .

« ۹ » هومزه « آقدر مثلاً « زه ستا په کار هومره خوشال سوم چه بیان ئی

کولای نهسم « من بکار تو نقد خوش شدم که بیانش کرده نمی توانم .

« ۱۰ » دپر « بسیار » داسری دپر مال داردی « این مرد بسیار مال دار است «

« ۱۱ » دپرخل « بسیار دفعه » مثلاً « دپرخل می درته وویل « بسیار دفعه بتو گفتم .

- « ۱۲ » زیات « زیاد » مثلاً زیات کارمه کوه « کار زیاد مکن » .
 « ۱۳ » لا « هنوز » مثلاً احمد لانه دی راغلی « احمد هنوز نیامده است »
 « ۱۴ » لگو تی « کم » مثلاً زه لگو تی کار لرم « من قدری کار دارم »
 « ۱۵ » لریخه « قدری » مثلاً لریخه کار لرم « قدری کار دارم »

تمرین ۱۷ سوالات

- ۱ « آدات تمیز را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است مثال هر یک را بنویسید ؟
 ۲ « ظرف زمان کدام کلمه را میگویند تعریفش را با چند مثال آن بنویسید ؟
 ۳ « ظرف مکان را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟
 ۴ « آدات وضعیت کدام کلمه را میگویند بهائش را با چند مثال آن بنویسید .
 ۵ « آدات تاکید را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟
 ۶ « آدات علت را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید .
 ۷ « آدات مقدار کدام کلمات را میگویند بیانش را با چند مثال آن بنویسید .
 ۸ « آدات ذیل را در جمله ها استعمال کنید : - لحکچه ، شه دیاره ، لا ، دیر لخل
 دو سره ، پ ، لغر ، غوت ، ناخاپه ، یوازی ، تار په تار ، ورو ورو ، ژر ژر ،
 چیر ته ، دباندی ، دلته ، وختی ، هیشلکه
 ۹ « در جمله های ذیل آدات تمیز را معلوم کنید و بنویسید که کدام حرف
 بز است و معنی کدام کلمه را توضیح می کند : -

- (۱) داسری پرون چیری تللی^۰ و (۲) زه د احمد سره پور نه تللی^۰ وم .
 (۳) زه بیگا د احمد کره تللی^۰ وم (۴) احمد کبته تللی^۰ دی :
 (۵) داهلک مکتب ته ژر ژر لخی (۶) دی نن ناخاپه زموز کره راغی :
 (۷) دی په تلوار سره کور ته ولار (۸) زه لخم چه ئی پخلا کم :
 « ۹ » داهلک دیر هوشیار دی^۰ « ۱۰ » دی دیر کار کوی^۰ :

- « ۱۱ » داهلک په خپلو سبقو کس دیر زیاد کاژی « ۱۲ » داهلک دیر ورو
 ورو مکتب ته لخی (۱۳) ته دیر بیجده کار کوی :
 (۱۴) دی دیر ښه زغلی (۱۵) ته دیر زیار کاژی :

قسمت هفتم بیان حروف چاره

حرف جر آن کلمه نیست که قبل و یا بعد از يك اسم می آید و تعلق آنرا با کلمه دیگر
 یعنی فعل ظاهر میکنند آن اسم را مجرور و یا مفعول بواسطه میگویند ، مثلاً احمد
 کور ته ولار « احمد به خانه رفت » درین جمله « ته » حرف جر است که بعد از « کور »
 آمده است و تعلق آنرا با فعل « ولار » ظاهر میکنند ، یعنی رفتن احمد بطرف « کور »
 شده است : و کور مفعول فیه است که فعل بواسطه حرف جر « ته » براو واقع
 شده است : و آنها بقرار ذیل است :-

- (۱) په کس « در آن » بصورت ترکیبی آنوقت استعمال می شود که مجرورش
 محذوف باشد : مثلاً په کس کښینه « در آن بنشین » : و به صورت تحلیل « په » ما
 قبل از مجرور « کس » بعد از مجرور می آید مثلاً احمد په کور کس ناست و
 « احمد در خانه نشسته بود » :
 « ۲ » کس « در » معنی ظرفیت را میدهد مثلاً احمد کور کس ناست و
 « احمد در خانه نشسته بود »

« ۳ » په « به » احمد په کور ننوت « احمد به خانه ذر آمد »

- « ۴ » په باندى « بر بالای » برای استعمال می آید لیکن « په » عموماً ما قبل مجرور و
 « باندى » بعد از مجرور می آید مثلاً دا کتاب پر میز باندى کښیږده « این کتاب
 را بر بالای میز بگذار »
 « ۵ » پر « بر » مثلاً دا کتاب پر میز کښیږده « این کتاب را بر میز بگذار »

(۶) پری، پی (بر آن) برای استعلامی آید و مجرور آن عموماً محذوف می باشد
مثلاً کتاب پری کنبینزده (کتاب را بر آن بگذارد) یا کتاب پی کنبینزده :
بعض وقت لفظ «باندی» یا «دپاس» بطور مفسر ما بعد آن می آید مثلاً پری باندی
کنبینزده «بالایش بگذارد»

(۷) «له» از، برای تجاوز و ابتدای آید و آخری حرف مجرور آن عموماً
زیر خوانده می شود، مثلاً اسلم له کور ووت «اسلم از خانه بر آمد» بعض
وقات «نه» ما بعد مجرور بطور مفسر می آید، مثلاً زه له کوره نه و و وتم
من از خانه بر آمدم»

(۸) «تری» تنی، تنه «ازو» مثلاً قلم تری واخله «قلم ازو بگیر» پینتنه تی و که
برسان ازو بکن» کتاب تی واخله «کتاب را ازو بگیر» :

در محاوره قند هار بجای «تری» لفظ «لحنی» استعمال می شود، مثلاً کتاب
تی واخله،

(۹) «لحنی» ازو» مثلاً «کتاب لحنی واخله» این کنار ازو بگیر :
«۱۰» سره «همراه» با «زه احمد سره و لارم» من همراهی احمد رفتم،
گاهی «د» ما قبل مجرور هم می آید مثلاً زه د احمد سره و لارم من همراهی احمد رفتم
گاهی ما قبل «سره» ضمائر «را» در «ور» «را می آرند مثلاً» ته را سره
لارمه «تو با من پرو» زه د سره و لارشم «من با تو بزوم» زه و سره و لارشم
من با او بروم»

(۱۰) «دپاره» لره، له «برای» ما بعد مجرور می آید مثلاً «مادا کتاب د احمد
ره را وور» من این کتاب را برای احمد آوردم، مادا چاقو تالره را وور» من این چاقو را
ای تو آوردم» : مادا قلم تاله در کئی» من این قلم را برای تو دادم» :

گاهی قبل از «له» ضمائر «را» در «ور» بطور مخفف می آرند مثلاً «وله
ور که» با ویده «دله در کم» بتوبد هم «رالهراکه» بمن بده «را» بطور
تخفیف نمی آید :

(۱۲) «تریوری» (تا) برای آنها استعمال می شود «تر» ما قبل مجرور
ر «پوری» بعد مجرور می آید، و آخری حرف مجرور به زیر خوانده می شود
مثلاً زه تر مکتب پوری و لاروم (من تا مکتب رفتم)
گاهی تنها لفظ (تر) را ما قبل مجرور می آرند مثلاً زه تر بازار تللی ووم (من
تا بازار رفته بودم)

(۱۳) «تر لاندی» (زیر) (تر) ما قبل از مجرور و (لاندی) بعد از مجرور می آید
مثلاً د احمد کتاب تر میز لاندی پروت دی (کتاب احمد زیر میز افتاده است)
گاهی بجای (تر) لفظ (د) می آرند مثلاً د احمد کتاب دمیز لاندی پروت دی
(کتاب احمد زیر میز افتاده است) گاهی تنها (لاندی) هم می آید مثلاً د احمد
کتاب میز لاندی دی (کتاب احمد زیر میز است).

(۱۴) «پر باندی» (پر) قبل از مجرور و (باندی) بعد از مجرور می آید مثلاً
د ا قلم پر میز باندی کنبینزده (این قلم را بر میز بگذار)، گاهی لفظ (پر) تنها هم
استعمال می شود مثلاً د ا کتاب پر میز کنبینزده (این کتاب را بر میز بگذار)
(۱۵) «ته» (به) مثلاً احمد مکتب ته تللی و (احمد به مکتب رفته بود)
(۱۶) «خشه» (تزد) بعد مجرور می آید مثلاً کتاب می ستاخشه دی (کتابم نزد تو است)
(۱۷) «د» (از) مثلاً احمد دکور راغی (احمد از خانه آمد) آخری حرف

مجرور به زیر خوانده می شود

(۱۸) «راهیسی» (بعد از) برای ابتدای زمانه می آید و بعد از مجرور می آید مثلاً
ما احمد پرون را هیسی لیدلی ته دی (من احمد را بعد از دیروز نه دیده ام) :

تمرین ۱۸ - سوالات

- (۱) حرف جر کدام کلمه را میگویند با مثالش بیان کنید ؟
 (۲) حروف ذیل را در جمله‌ها استعمال کنید و معنی فارسی هر يك را بنویسید
 'خه' 'تر لاندی' 'پر بانندی' 'په کس' 'ته' 'سره' 'له' 'پر' 'دپاره نه' 'د' 'تر پوری' 'راهیسی' :-
 (۳) در جمله‌های ذیل حروف چاره را معلوم کنید و مجرور آنرا نشان بدهید:
 (۱) احمد دکور 'خه' راغی' (۲) 'ته مکتب ته تللی وی' (۳) 'دا کتاب می نادپاره' 'راوردی دی' (۴) 'دا هلك زما دورور پر چوکی ناست و' (۵) 'ستا قلم بر میز ندی پروت دی' (۶) 'زه نن دا احمد سره تللی و م' (۷) 'دا احمد قلم تر میز لاندی دی' (۸) 'ته د پرون راهیسی چیری وی' (۹) 'زه نن تر یغمان پوری ولارم' (۱۰) 'دا قلم تری واخله' .

قسمت هشتم ! بیان آدات عطف

- حرف عطف آن حرفی را میگویند که فقط دو اسم و یا دو جمله را با هم وصل میکند؛
 آن بر دو قسم است حرف عطف مساوی (۲) حرف عطف تابع ؛
 (۱) حرف عطف مساوی آن حرف عطف را میگویند که دو جمله مساوی را هم وصل میکند مثلاً 'زه راغلم او احمد ولار' (من آمدم و احمد رفت) ؛
 (۲) حرف عطف تابع آن حرف عطف را میگویند که جمله تابع را با جمله اصلی سل میکند مثلاً 'غلامه کوه نه چه گر قنار شی' (دزدی مکن مبادا اگر قنار شوی) این جمله 'جمله اصلی (غلامه کوه) و جمله متابع (گر قنار شی) و (نه چه) حرف لف است که جمله اصلی و متابع را با هم وصل میکند ' در پشتو حروف عا ظفه را ذیل است :-
 (۱) او (و) مثلاً احمد او محمود مکتب ته ولارل (احمد و محمود به مکتب رفتند) ؛

- (۲) که (اگر) زه به هغه کتاب و زایم که ته اجازت را کپی (من آن کتاب را خواهم خواند اگر تو اجازت بدهی) :-
 (۳) خو (لیکن) احمد مکتب ته راغلی و خو محمود راغلی نهو (احمد به مکتب آمده بود لیکن محمود نیامده بود)
 (۴) هم (نیز) مثلاً احمد راغی محمود هم و سره راغی (احمد آمد و محمود هم همایش آمد)
 (۵) بیا (باز) مثلاً لمری احمد راغی بیا محمود راغی (اول احمد آمد باز محمود آمد).
 (۶) بلکه (بلکه) داسپی نه دی بلکه لیوه دی (این سگ نیست بلکه گرگ است).
 (۷) لاکن (لیکن) مثلاً احمد مکتب ته راغلی ولاکن محمود زاغلی نهو (احمد به مکتب آمده بود لیکن محمود نیامده بود) ؛
 (۸) بیله (سواي) مثلاً 'توله هلكان بیله احمد راغلی وه' (همه بچه‌ها سواي احمد آمده بودند)
 (۹) لادلاسه (علاوه از آن) مثلاً احمد شه را تکره لادلاسه ئی بنکنخل را ته و کره (احمد چیزی نداد علاوه از آن دشنام داد) ؛
 (۱۰) که شه هم (اگر چه) مثلاً 'هغه بینه سری دی که شه هم غریب دی (او مرد خوب است اگر چه غریب است) ؛
 (۱۱) لکه چه (مثلیکه) مثلاً 'هغه هلك دارنگه هو بنیار دی لکه چه زه هو بنیاریم (آن بچه اینقدر هو بنیار است مثلیکه من هستم)
 (۱۲) وقت چه (وقتیکه) مثلاً 'هغه مکتب ته ولار وقت چه انه بچی وو هلی شوی (اوله مکتب رفت وقتیکه هشت بچه زده شد) ؛
 (۱۳) نه (نه) مثلاً 'نه زه ولارم نه ته ولاری (نه من رفتم نه تو رفتی) ؛
 (۱۴) داسی و نهسی چه (مبادا) مثلاً 'سبق زده کره داسی و نهسی چه هیردی شی' (سبق را یادکن این چنین نشود که فراموش شود)

(۱۵) سره له دې (باوجودیکه) مثلاً احمد را نه غی سره ددې چه ډیر می ورته یل (احمد نیامد باوجود یکه بسیار باو گفتم)

(۱۶) کنه (ورنه) مثلاً دا کار مه کوه، کنه و به دی و هم (این کار را ممکنه ترا خواهم زد).

(۱۷) کهڅه هم (اگرچه) مثلاً دی راغی کهڅه هم مانه و ویلی (او آمد اگرچه نه نگفته بودم)

(۱۸) دواړه (هر دو) احمد او محمود دواړه راغلل (احمد و محمود هر دو آمدند) غده :- (۱) فرق در بین حرف عطف و ضمیر موصول این است که حرف عطف لدواسم و یاد جمله را با هم وصل میکند و موصول له ندارد، واسم موصول دو جمله می و متابع را با هم وصل میکند و موصول له هم دارد؛

(۲) حرف عطف منصرف نیست و در شکل خود تغییر نمیخورد مثلیکه اسم ضمیر مت و فعل منصرف است و در شکل خود بسبب تصریف تغییر میخورد؛

(تمرین ۱۹ سوالات)

(۱) حرف عطف را بیان کنید و بنویسید که بلحاظ جمله بر چند قسم است

(۲) حروف عاطفه ذیل را در جمله ها استعمال کنید :- او، بیا، نه، هم، که، خو، که، لاکن، کهڅه هم، لکه چه، بیله، کنه، وقت چه، داسی، نه چه

(۳) در جمله های ذیل حروف عاطفه را نشان بدهید و بنویسید که کدام اسماو له هارا با هم وصل میکند

(۱) احمد او محمود ولاړل (۲) احمد د بازار راغی بیا کور ته ولاړ (۳) ولاړسه کښینه

(۴) نه زه خم نه تهڅې (۵) ته ولاړسه، زه به هم ولاړسم (۶) داسې نه دی که حیوان دی

قسمت نهم :- بیان حرف ندا

حرف ندا آن کلمه نیست که خیال ناگهانی را ظاهر میکند و در محل ندا، تعجب، البساط، تحسین، افسوس، نفرت و تحذیر و غیره استعمال می شود، مثلاً ای هلك! دلته راسه (ای بچه اینجا بیا) :

نوت :- حرف ندا در جمله هیچ تعلق صرفی با کلمه دیگر ندارد، و نه معنی اسمی را که با او می آید، توضیح و باز یاده می سازد بلکه صرف هیجان و احساسات را ظاهر می سازد :-

فصل اول بیان حرف ندا

در پشتو حرف ندا «ای» آ او، او می باشد مثلاً :-

«۱» ای «ای» مثلاً ای هلك! ماته و گوره «ای بچه طرف من ببین»

«۲» آ «ای» مثلاً آزو به! دلته راشه «ای پسر! اینجا بیا» :

«۳» او «ای» مثلاً او هلك! څه کوی «ای بچه چه میکنی».

«۴» وا (ای) مثلاً وا هلك! دلته راشه (ای بچه اینجا بیا) :

فصل دوم : اصوات تعجب و البساط

حرف تعجب و البساط در پشتو عموماً از ین قرار است : (اخ ای هی، او هو، اها، واه، واوا) : مثلاً :-

(۱) اخ (آری) مثلاً اخ! څنگه ښه آس دی (آری! چدا سپ خوب است)

(۲) ای هی (آها) مثلاً ای هی! داڅهر لکه ښه گل دی (آها! این چه طور گل خوش است)

(۳) او هو (واه واه) مثلاً او هو! دا څنگه ښه سپری دی (واه واه این چه مرد خوب است)

(۴) اها (به به) مثلاً آها څنگه خوږې میوې دی (به به! چه میوه های شیرین است)

(۵) واه : (اری) مثلاً واه! ته څنگه راغلی (اری تو چطور آمدی) :

(۶) وا 'وا' (وا واه) مثلاً واوا! داهلك خنكه بنه ليكي (وا واه! اين بچه چطور خوب می نویسد) -

فصل سوم بیان اصوات تحسین

کلمات تحسین در پشتو این است: شابس، آفرین، اشکی، مثلاً! -

(۱) شابس (آفرین) مثلاً شابس! ته دیر بنه سبق وائی (آفرین! تو خوب بق صیخو انی)

(۲) آفرین (آفرین) مثلاً آفرین! ته بنه خط ليكي: (آفرین! تو خوب خط مینویسی):

(۳) اشکی (شاباس) مثلاً اشکی! خه بنه کار کوي (شاباس! چه کار خوب میکنی)

فصل چهارم: اصوات نفرین

اصوات نفرین عموماً در پشتو ازین قرار است: اخ، پتی موسه، او چارسه، لری سته، پرته، بیرته، میراث دی سه، مثلاً:-

(۱) اخ (واخ، اوه) مثلاً اخ! داهلك خنكه بدرنگه دمی (اوه! این بچه چطور درنگ است)

(۲) پتی موسه (لعنت باشد) مثلاً پتی موسه! دادی خه وویل (لفت باشد! بن چه گفتی)

(۳) او چارسه! (ویران شود) مثلاً او چارسه: دا خنكه سرای دی ویران شود. این چطور سرای است)

(۴) لری (دور شو) مثلاً لری! بدمی در شخه راحی «دور شو! از تو بدم می آید»

(۵) هیسته «پس شو» مثلاً هیسته! منخدی تور سه «پس شو! رویت سیاه شود»:

(۷) بیرته «گم شو» مثلاً بیرته! ملادی ما ته سه «گم شو! کمرت بشکنند»

(۸) میراث دی سه «میراث شود» مثلاً میراث دی سه! دا خنكه کالی دی

«میراث شود! این چطور کمالا است»:

فصل پنجم: اصوات افسوس

اصوات افسوس عموماً در پشتو بقرار ذیل است: وی، وش، واخ، آخ، آه، آلا آرمان، اف، هر گوره مثلاً:-

«۱» وی «افسوس» مثلاً وی! ورور می مر سو «افسوس! برادرم مرد»:

«۲» وش «افسوس» مثلاً وش! داسپی خنكه غریب دی «افسوس! این مرد چطور غریب است»

«۳» واخ «افسوس» مثلاً واخ! کور می ویران شو! (افسوس خانه ام ویران شد)

«۴» آخ «افسوس» مثلاً آخ! خه وکم چه خه می دلایسه نه کیبزی «افسوس! چه کنم که چیزی از دستم نمی شود»:

«۷» آه «حیف» آه، پلانی په خوانی کنی مر شو «حیف! فلانی در جوانی مرد»

«۸» آلا «افسوس» مثلاً آلا! داسپی دیر غریب دی «افسوس! این مرد خیلی غریب است»

«۹» آرمان «افسوس» آرمان! چه زوریم «افسوس که پیر هستم»:

«۱۰» اف «افسوس» مثلاً اف! ان خنكه گرمی ده «افسوس! امروز چطور گرمی است»

«۱۱» هر گوره «افسوس» مثلاً هر گوره! چه لاس می نه رسیبزی «افسوس که دستم

نمی رسد»

فصل ششم: حروف تمنأ

حروف تمنأ در پشتو این است: «کشکی، که» مثلاً:-

«۱» کشکی «کاشکی» مثلاً کشکی! داهلك زماز وی وای «کاشکی! این بچه

پسر من می بود»

«۲» که «کاشکی» که! احمد وای «کاشکی! احمد می بود»، که داسی وای «کاشکی

چنین می بود»:

ت دهم: بدان معانی بعض حروف مرکب و مفرد

«به» به «برای قسم می آید مثلاً په خدای اچه احمد راغلی و «بخدا که احمد آمده بود»
 «زو» به «برای قسم بعد مقسم به می آید مثلاً خدای زو اچه احمد نا جوړو
 خدا که احمد نا خوش بود»

«په شان» مانند «برای تشبیه می آید مثلاً محمود دز مری په شان دی
 محمود مانند شیر است»

«غړندی» مثل «برای تشبیه می آید مثلاً زه احمد غړندی نه یم» من مثل احمد

«لکه» مانند «برای تشبیه می آید مثلاً دا خټکی لکه قند خو زدی
 تر بوزه مانند قند شیرین است»

«داسی» چنین «برای تشبیه می آید مثلاً داسی کارو که چه خلق شایس در کی
 ن کار کن که مردم آفرینت بگوید»:

«په ډول» مانند «برای تشبیه می آید مثلاً دلم په ډول بل بڼه کار نهسته
 علم دیگر نار خوبی نیست»:

«هی» این چنین «برای تشبیه مثلاً هسی کار مه کوه چه خلق در با ندی
 ی «این چنین کار مکن که مردم بر تو خنده کنند»:

«ورته» (مشابه) برای تشبیه مثلاً احمد خپل ور ورته ورته دی
 مشابه به برادر خود است

«هیخ» (هیچ) برای تاکید مثلاً په کوز کس می هیخ نه سته (در خانه ام)
 است):

«له سزه» (با لکل) مثلاً زه له سزه نه پو هیزم (من با لکل کمیدام):

(۱۲) هیدو (هرگز) مثلاً زه هیدو دا کار نه کوم (من هرگز این کار را نمی کنم):

(۱۳) جوړ (شاید) حرف شك مثلاً دا هلك جوړ احمد دی (این بچه

شاید احمد باشد)

(۱۴) بویه (شاید) حرف شك مثلاً بویه چه راسی (شاید بیاید).

(۱۵) خدای خبر (خدا میداند) حرف شك مثلاً خدای خبر چه راسی

(خدا میداند که بیاید).

(۱۶) خدای زده (بخدا معلوم) حرف شك مثلاً خدای زده چه راسی

(بخدا معلوم که بیاید).

(۱۷) بنائې (شاید) حرف شك مثلاً بنائې چه وائې خلئی (شاید که بگیرد).

(۱۸) گنړه (فرض کنید) حرف شك مثلاً گنړه: وائې له خلی

(فرض کنید نسگیرد).

(۱۹) بیشکه (بی شك) حرف یقین مثلاً بیشکه خدای بودی (بیشک خدا یکی است)

(۲۰) هو (بلی) حرف ایجاب مثلاً هوزه راغلی وم (بلی من آمده بودم):

«۱۲» رشتیا «واقعی» حرف یقین مثلاً رشتیا احمد نا جوړ دی

«واقعی احمد نا جوړ راست»:

«۲۲» ښه «نه» بجواب استفهام بصورت نفی می آید مثلاً ته مکتب

ته تلسلی وې؟ «تو به مکتب رفته بودی» بجوابش بصورت نفی گفته می شود «به»:

«۲۳» ښه «خوب» حرف ایجاب بجواب امر یا نهی می آید مثلاً مکتب

ته ولاړسه «به مکتب برو» یا مکتب ته مه څه «به مکتب مرو» بجوابش میگوید «ښه»

«۲۴» ها «بلی» بجواب ندای آید مثلاً اگر شخص کسی را صدا کند

«ای ورور!» ای بسزادر او بجوابش میگوید «ها»

«۲۵» بی «بدون» حرف نفی است که بر اسم داخل می شود مثلاً بی عقل «نادان»

« ۲۶ » نا « نا حرف نفی است که بر صفت داخل می شود مثلاً « دا سِری روغدی » « این مرد بیمار است » یعنی تندرست نیست ، دا هلك نا پوه دی یث بچه فهمیده نیست .

« ۲۷ » نه « نه » حرف نفی است که بر فعل داخل می شود مثلاً « دا نه خچی » احمد نمی رود .

« ۲۸ » مه « نه » حرف نفی است که بر امر حاضر داخل می شود مثلاً « مه خه » مرو :

« ۲۹ » خو : - این حرف در پنج موقع به محل خود معنی مختلف می دهد .

۱ : - بمعنی استدراک می آید و رفع توهم که از کلام سابق به سامع می آید نماید مثلاً « پیر می ورته و ویل خورانه غی » بسیار برایش گفتم مگر نیامد .

ب : - برای تنبیه و زجر می آید مثلاً « خو پری ئی زده سینه » بمان او را ای آدم :

ج : - برای تاکید می آید مثلاً « اجد خوراغلی نه دی » احمد که نیامده است :

د : - برای یقین می آید مثلاً « دی خونه خچی » او یقیناً نمی رود .

ه : - برای تکیه کلام می آید مثلاً « خواجد را پنا خیده » احمد درخواست :

« ۲۷ » د : - این حرف به چند معنی می آید :

۱ : - دال مقنوحه (د) برای علامت اضافه می آید مثلاً « دا احمد کتاب زا که کتاب احمد را بده .

ب : دال مکسوره (د) به سه معنی می آید یکی برای امر غائب و امر متکلم مثلاً « تمد دراسی » (احمد بیاید) زهولا رسم (من باید بروم) ، دیگر برای امر دعائیه « لا احمد د لوی سی » (احمد کلان شود) .

ج : - دال مقنوح (د) بمعنی حرف جر می آید مثلاً « احمد د کور راغی احمد از خانه آمد .

(۲۸) و : - واو به هفت معنی می آید :

(۱) برای ضمیر واحد و جمع غائب می آید مثلاً « ورکه (باو بده) ورکی (با آنها بدهید) :

(۲) بمعنی حرف جر مثلاً « ما تهرا که (بمن بده) و کور تهولا رسه (بخانه برو)

(۳) واو تجزید که ما قبل امر استمراری برای ساختن امر مجرد می آید از (گوره) و گوره (به بین) .

(۴) واو الحاق عموماً در اول فعل ماضی و فعل حال و مستقبل التزامی

می آید مثلاً « ما ختگی و خور (من خر بوزه را خوردم) ، زه دو دی و خورم (من نان بخورم) ، زه به دو دی و خورم (من نان را خواهم خورد) .

(۵) واو جمع که بسبب حرف مغیره در آخر اسمای جمع ، اسمای جنس

و مصادر بصورت علامت جمع می آرند و همیشه مجهول می باشد مثلاً « دسرو سر هولارم (با مردمان رفتم) ، دا کار په ویلونه کینزی (این کار بگفتن نمی شود) .

(۶) واو متکلم در صغیه جمع متکلم فعل ماضی می آید مثلاً « موز ولارو

(مار قسیم) موز ئی و وهلو (ما رازد) :

(۷) واو غیبویت در بعضی مواقع در آخر صیغه واحد غائب مذکر فعل ماضی

می آید مثلاً « احمد راغلو (احمد آمد) .

(۲۹) ی : - (یا به چهار معنی می آید)

۱ : - یای غیبویت که در آخر صیغه های واحد غائب و جمع غائب فعل حال

و مستقبل می آید مثلاً « هغه خچی (او می رود) هغوی خچی (آنها می روند) ، دی به ولاریسی (او خواهد رفت) دوی به ولاریسی (آنها خواهند رفت) :

ب : - یای خطا بیه که در آخر صیغه های مخاطب فعل حال و مستقبل می آید

برای واحد مخاطب یای مجهول و برای جمع مخاطب یای ثقیله می آرند مثلاً « ته خچی (تو می روی) ته بهولاریسی (تو خواهی رفت) تاسی خچی (شما می روید)

بهولاریسی^۱ (شماخواهید رفت).

: یای جنسیت که در آخر موثقات به حالت مفرد و جمع می آید مثلاً سپی^۲؛
 (ماده) بنیخی (زنها)

: یای جمع مذکر این در آخر اسم می آید مثلاً سپی «مردها» سپی «سگها»؛
 (تمرین ۲۰ - الات)

«ا صوابت کد ام کلمه را میگویند آنرا با چند مثالش بیان کنید؟

«آدات ندارا بنویسید که چند است و مثال هر یک را بیارید؟

«آدات تعجب و تبساط را بنویسید که چند است و مثالش بنویسید؟

«آدات تحسین را با مثالش بنویسید؟

«آدات نفرین را بنویسید که چند است و مثال هر یک را بیارید؟

«آدات افسوس را با مثالش بنویسید؟

«آدات تمنا را با مثالش بنویسید؟

«آدات قسم چند است با مثالش بنویسید؟

«آدات تشبیه و تشک و ایجاب را با مثالش بنویسید؟

آدات نفی چند است و در کدام محل استعمال می شود هر یک را با مثالش بنویسید

۱ «آدات ذیل را در جمله استعمال کنید: - او 'اها' اشکی 'هسته' وی 'بوا' داسی

دووم : (بیان حروف مغیره)

ف مغیره آن حروفی را میگویند که در هئیت کلمات در مواقع مخصوصه

سورت آن تغییر معینه پیدا میکند و آنها بقرار ذیل است: -

د: علامت اضافت:

حروق چاره: له، د، قر، پر، په، ته

حروف ندا: - ای، آ، او،

عمل حروف مغیره

حروف مغیره در مواقع ذیل عمل معینه خود را میکنند: -

«۱» هر گاه حروف مغیره با اسمای مصادر، اسمای اعداد، اسمای جنس و نیز آن اسمای جمع مذکر و مؤنث که در آخر آن یای معروف و یا مجهول باشد بیاید، در آخر آنها و او مجهول می آرند مثلاً احمدئی په بنکنخلو د کور وایست «احمد را بدشنام دادن از خانه کشید»، دا کتاب می په خلور ورو پورانیوه «این کتاب را به چهار رویه خریدم»، داختکی دانگور و په شان شیرین دی، «این خر بوزها بمالند انگور شیرین است» احمد می په لبتو و واهه «احمد را به خمچه ها زد» په دی لرگو کس ماردی «درین چوبها ما راست:» په مستوکش اوبه پوری دی «در ما ست آب بسیار است» ددی شید و مزه خرابه ده «مزه این شیر خراب است» نوت: اگر در آخر اسم یای معروف و یا مجهول باشد آنرا در وقت آوردن و او حذف میکنند:

«۲» اگر در آخر اسم جمع حرف صحیح باشد و ما قبل آن حروف مغیره بیاید

در آخر آن نیز و او مجهول می آید مثلاً دهلکا نوسره می بازی کولی

«با بچه بازی می کردم» دمارا بویه غاروکش لاس مه نپاسه چه و به دی چیچی

«در سو راخ های مارها دست درون مکن که شما را خواهد گزید»:

«۳» اگر در آخر اسم مفرد مذکر یای ملینه و در آخر واحد مؤنث های مختلف

باشد و ما قبل آن حروف مغیره بیاید آن اسم بصورت جمع یعنی به یای معروف

و مجهول نوشته می شود مثلاً ددی سپی کور لری دی «خانه این مرد دور است»

ددی بنیخی زوی لاجوردی «پسر این زن بیمار است» پردی سپی می زر رویی^۳

باندی دی (براین مرد هزار رویه قرص دارم) پردی بنیخی می پوردی^۴

براین زن قرص دارم :

نوت: اگر حرف آخر اسم مونث‌های غیر ملفوظی باشد و ما قبل حرف آن زور کمی داشته
ند آن‌ها به یای معروف نوشته می‌شود مثلاً (دیدی بنیخی زوی ناچوردی) و اگر ما قبل
رف آن فتحه خالص باشد آنوقت‌های ملفوظ به یای مجهول بدل می‌شود مثلاً
ی خری خنجه بار واخله « ۴ » اگر حرف آخر اسم واحد حرف صحیح باشد
اقبل آن حروف مغیره (د، له، تر، پوری) و حرف ندا (ای) بیاید، حرف آخر
م عموماً به زبر خوانده می‌شود مثلاً «دا کتاب می د هلك خنجه واخست
این کتاب را از بچه گرفتم» احمد له کورنه راغی «احمد از خانه آمد» زه
مکتب پوری ولایم «من نامکتب رفتم» ای هلك: دلته راسه «ای بچه اینجایا»:
« ۵ » اگر اسم واحد و حرفی باشد و حرف آخر آن صحیح باشد و ما قبل آن
پوف مغیره «پر بالندی» په کبی «بیاید» حرف آخر اسم به فتحه خوانده می‌شود
لا هغه هلك پر خزه بانندی سپوردی «آن بچه بر خر سوار است» هغه سری
غره بانندی ولاردی «آن مرد بر کوه ایستاده است» په دې غره کنب بوزمری
«درین کوه یک شیر است»: پردې غله بانندی بی رویی دی براین ذرد و پیه
است: اسمای خارجه ازین قاعده مستثنی می‌باشد مثلاً بر سر بالندی می درددی:
ت: در محاره جدید بعضی زبر عموماً‌های خفی می‌آرند:

« ۶ » اگر در آخر اسم مفرد یای معروف باشد و ما قبل آن حروف مغیره بیاید
ای معروف آن بسبب حرف مغیره به یای ثقیله بدل می‌شود. مثلاً از خیلوی
خویشاوندی «زه ستاد خیلوی خنجه بیرازیم» من از خویشاوندی شما بیزار هستم»
سپینا رلسی (سوار ی) زما آس د سپا رلی په وقت کنب گد کنب کیز ی
اسپ من بوقت سواری لنگ لنگ می‌شود:

« ۷ » و بعضی اسما که در بین کلمه می‌آید بسبب حروف مغیره بالف بدل شده

در آخر اسم‌های غیر ملفوظی می‌آرند مثلاً از بیلتون «جدای» بیلتانه مثلاً زه دیلتانه
بهغم اخته یم (من بهغم جدائی گرفتارم) و از زنگون «زانو» زنگانه مثلاً پیر زنگانه
می درددی (بر زانویم درد است) «از لرمون» جگر «لرمانه مثلاً پیر لرمانه»
دردی «بسر جگرش در دست» از لمونخ «نماز» لمانخه مثلاً اوس
دلمانخه وقت دی «حالا وقت نماز است»

(۸) حرف! ندا حرف ندا در چند جا عمل خود میکند و آن بقرار ذیل است:

۱:- اگر منادی واحد مذکر و حرف آخر آن حرف صحیح باشد با آوردن حرف ندا
آخر منادی به زبر خوانده می‌شود مثلاً ای هلك (ای بچه) و اگر جمع باشد
در آخر منادی و او می‌آرند مثلاً ای هلکنا نو! (ای بچه‌ها) و اگر منادی واحد
مونث باشد در آخر آن یای معروف می‌آرند مثلاً ای موری (ای مادر
آخوری) «ای خواهر»:

ب:- اگر منادی جمع مذکر و یا جمع مونث و حرف آخر آن یای معروف باشد
با آوردن حرف ندا یا را حذف میکنند. و در آخر و او را می‌آرند مثلاً از سری، ای سرو
«ای مردان» از بنیخی «زنها» آبنخو «ای زنها»:

ج:- اگر حرف آخر منادی واحد مونث‌های خفی باشد که ما قبل حرف آن
زور کمی داشته باشد با آوردن حرف ندا‌های خفی آن عموماً به یای معروف بدل می‌شود
مثلاً از بنیخه ای بنیخی «ای زن» و اگر ما قبل حرف آن زبر داشته باشد آنوقت‌های
خفی به یای مجهول بدل می‌شود مثلاً از خره «خر ماده» ای خری «ای خر ماده»

د:- اگر حرف آخر منادی الف باشد با آوردن حرف ندا الف بحال خود می‌ماند
مثلاً از بابا، ای بابا (ای بابا)

ه:- اگر منادی جمع مذکر باشد و حرف آخر آن‌های خفی که ما قبل حرف آن

رکی داشته باشد. با آوردن حرف ندا های خفی به او بدل می شود مثلاً از خره (خرها) خرو (ای خرها)

و: اگر حرف آخر منادی واحد مذکر یا ی معرف یا ملینه باشد با آوردن حرف در آخر منادی های خفی می آرند مثلاً از سپری 'ای سپریه!' 'ای مرد' زوی 'پسر' ای زویه 'ای پسر' :-

تمرین (۲۱) سوالات

۱ «حروف مغیره کدام کلمات زامیگویند تعریفش را بنویسید:

۲ «حروف مغیره کدام، کدام حروف است همه را بنویسید

۳ «اگر ما قبل اسم مصدر، اسم جنس، و اسم عدد جمع حرف مغیره بیایند چه عمل میکنند

۴ «اگر در آخر اسم جمع مذکر و مؤنث یا ی معرف یا مجهول باشد ف مغیره در آن چه عمل میکند

۵ «اگر در آخر اسم واحد مذکر یا ی معرف و در آخر واحد مؤنث های خفی باشد ف مغیره در آن چه عمل میکند

۶ «اگر در بین يك اسم و او مجهول باشد و حرف آخر آن نون باشد حروف ه در آن چه عمل میکنند؟

۷ «اگر منادی واحد مذکر و حرف آخر آن حرف صحیح باشد، حرف ندا، چه عمل میکند؟

۸ «اگر منادی جمع مذکر باشد و حرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف در آن چه عمل میکند؟

۹ «اگر منادی واحد مؤنث و حرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف ندا چه عمل میکند؟

(۱۰) اگر منادی جمع مذکر و یا مؤنث باشد و حرف آخر آن یا ی معرف باشد حرف ندا در آن چه عمل میکند

(۱۱) اگر حرف آخر منادی واحد مذکر یا ی معرف باشد حرف ندا در آن چه عمل میکند:

(۱۲) اگر حرف آخر منادی واحد مؤنث های خفی باشد حرف ندا در آن چه عمل میکند؟

(۱۳) اگر حرف آخر منادی الف باشد، حرف ندا در آن چه عمل میکند؟

(۱۴) اگر اسم واحد دو حرفی و حرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف ندا در آن چه عمل میکند

قسمت یازدهم : بیان تجزیه کلمات

تجزیه و ترکیب کلمات و معلوم نمودن تعلقات آنها با يك دیگر در قواعد زبان خیلی اهمیت دارد زیرا که از خواندن قواعد زبان مقصود غرض هم همین است که متعلم کلمات و موافقت آنها را با يك دیگر بخوبی دانسته و آنها را تجزیه کرده بتواند و اگر متعلم کلمات را بخوبی نشناسد و تجزیه کرده نتواند پس خواندن قواعد زبان با او چندان فائده نخواهد بخشید :

حالا میخوانیم که درین کتاب اصول و قواعد ترکیب صرفی و تجزیه چند جمله هارا بنویسیم تا که برای استفاده مبتدیان کارآمد ثابت شده ترکیب کلمات را بدانند، ترکیب یا تجزیه برد و قسم است (۱) ترکیب صرفی

(۲) ترکیب نحوی :

ترکیب صرفی آن است که تجزیه هر کلمه که در جمله باشد بطور مفصل کرده شود که آیا این چه کلمه است اسم است یا صفت، ضمیر است یا فعل، واحد است یا جمع، مذکر است یا مؤنث، فاعل است یا مفعول، مضاف است یا مضاف الیه صفت است

صوف، جار است یا مجرور، فعل لازمی است یا متعدی و غیره و نیز تعلقات باینک دیگر ظاهر شود این است ترکیب صر فی چند جمله ها کیه ذیلاً می شود و ترکیب نحوی آنها در کتاب نحو نوشته خواهد شد :

(۱) احمد کورته و لاری :

مذ : - اسم خاص - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (ولاری)
- اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت جری - متعلق به حرف جر (ته)
حرف جر متعلق به مجرور (کور) :

لر : - فعل ماضی مطلق - لازمی - معروف - مثبت - وجه اخباری - صیغه غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (احمد) :

(۲) داسری زما کتاب وائی :

- اسم اشاره قریب - متعلق به مشار الیه (سری) :

ی : - اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (وائی) :

ا : - ضمیر شخصی منفصل - متکلم - عدد واحد - جنس مستوی - حالت اضافی به مصاف (کتاب)

اب : - اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت مفعولی - مفعول فعل (وائی)
ائی : - فعل حال - متعدی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد غائب به فاعل خود (سری) و مفعول (کتاب) :

۳ محمودیو بنه کتاب لری :

د : - اسم خاص - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (لری) :

- صفت عدی - متعلق به معدود خود (کتاب)

- صفت - متعلق به موصوف خود (کتاب)

کتاب : - اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت مفعولی - مفعول فعل (لری) :
لری : - فعل حال - متعدی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (محمود) و مفعول خود (کتاب) :

«۴» ته چاو وهلی :

ته : - ضمیر شخصی منفصل - مخاطب - عدد واحد - جنس مذکر - حالت مفعولی مفعول فعل (ووهلی) :

چا : - ضمیر استفهام - عدد واحد - جنس مستوی - حالت فاعلی - فاعل فعل (ووهلی) :
ووهلی : - فعل ماضی مطلق - متعدی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (چا) و مفعول (ته) :

(۵) محمود په خپله دا کار وکی :

محمود : - اسم خاص - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (وکی) :
په خپله : - ضمیر مشترک : متعلق به فاعل خود (محمود) :

دا : - اسم اشاره قریب متعلق به مشار الیه خود (کار)

کار : - اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت مفعولی - مفعول فعل (وکی) :

وکی : - فعل ماضی مطلق - متعدی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد غائب مذکر متعلق به فاعل خود (محمود) و مفعول خود (کار) :

«۶» هغه هلك ډیر توریالی دی

هغه : - اسم اشاره بعید - متعلق به مشار الیه خود (هلك) :

هلك : - اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (دی)

ډیر : - حرف تأکید - متعلق به موکد خود (توریالی) :

توریالی : - صفت نسبتی - متعلق به موصوف خود (هلك) :

ی : - فعل حال - لازمی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد غائب
متعلق به فاعل خود (هلك)

(۷) دی امر خرك دخوب كشيمنياست :

ی : - ضمير شخصی منفصل - غائب - واحد - مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (کشيمنياست)
امر خرك : - ظرف زمان - متعلق به فعل خود (کشيمنياست) :

ی : - حرف جر - متعلق به مجرور خود (خوب) :

ب : - اسم معنی - عدد واحد - جنس مذکر - حالت جری - متعلق
ف جر خود (د)

کشيمنياست : - فعل ماضی مطلق - لازمی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه
غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (دی) :

(۸) ای هلك : داته راسه :

ی : - حرف ندا - متعلق به منادی خود (هلك) :

ی : - اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت ندا متعلق به حرف ندا (ای)
ه : - ظرف مکان - متعلق به فعل (راسه) :

سه : - فعل امر حاضر - لازم - معروف مثبت - وجه امری - صیغه واحد مخاطب
متعلق به فاعل خود محذوف (ته) :

(۹) وی ! وروزی مرسو

ی : - حرف افسوس -

و : - اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل «سو»

ی : - ضمير متصل - متکلم - عدد واحد - جنس مستوی - حالت اضافی -
به مضاف خود «ورور»

م : - صفت - متعلق به موصوف خود «ورور»

سو : فعل ماضی مطلق - لازمی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد

غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (ورور) :-

(۱۰) هریو وائی چه زه هوشیاریم :

هریو : - ضمير مبهم - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (وائی)

وائی : - فعل حال - معتدی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد

غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (هریو) و مفعول (چه زه هوشیاریم) :

چه : - حرف بیان :

زه : - ضمير شخصی منفصل - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (یم)

هوشیار : صفت - متعلق به موصوف خود (زه) :

یم : - فعل حال - لازمی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد متکلم

متعلق به فاعل خود (زه) :

۱۱ ماستا کتاب لیدلی نه دی :

ما : - ضمير شخصی منفصل - متکلم - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی

فاعل فعل (لیدلی نه دی)

ستا : - ضمير شخصی منفصل - مخاطب عدد واحد - جنس مذکر - حالت اضافی

متعلق به مضاف خود (کتاب)

کتاب : - اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت مفعولی - مفعول فعل

(لیدلی نه دی)

لیدلی نه دی : - فعل ماضی قریب - معتدی - منفی - وجه اخباری

صیغه واحد غائب مذکر متعلق به فاعل خود (ما) و مفعول (کتاب) .

(۱۲) کتاب دی پر میز باندی دی*

کتاب :- اسم عام - عدد - واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی فاعل، فعل (دی*)
 :- ضمیر متصل - مخاطب، عدد واحد - جنس مذکر - حالت اضافی - متعلق
 مضاف خود (کتاب)

پر :- حرف جر - متعلق به مجرور خود (میز)

میز :- اسم عام - عدد دو واحد - جنس مذکر - حالت جری، متعلق به حرف
 (پر)

باندی :- حرف جر (مفسر) متعلق به مجرور (کتاب)

دی* :- فعل حال - لازمی - معر و ف - مثبت - وجه اخباری صیغه واحد
 مذکر، متعلق به فاعل خود (کتاب) :

« تمرین ۲۳ سوالات »

(۱) درجله های ذیل فاعل و مفعول، مضاف الیه، مجرور و منادی را معلوم
 و تجزیه صرفی هر يك را بکنید

(۱) مایرون احمد داسلم په کور کښ و لید (۲) دې سړی دا احمد د ورور
 ووايه

(۳) ته دا کار کولای سې! (۴) ستا پلار چیرې تللی و.

(۵) آزویه! ستا کور چیرې دی (۶) دا احمد ورور زه پروڼ په کښ مکتب ووهلم

(۷) تا زما کتاب چاته ورکې « ۸ » شو میلما نه ستا کړه راغلی وه ؟

۲ « تجزیه صرفی جمله های ذیل را بکنید :-

۱ « احمد زه و ووهلم « ۲ » داسلم ورور په مکتب کښ سبق وائی :

۳ « زما تور قلم دا احمد سره دی (۴) تا د چا کتاب واخست .

(۵) تیره توره د جنگ په وقت کښ په کار راځي « ۶ » کوز بار تر مزله نه رسیږي

« ۷ » نن څو ک زموز کړه راغلی وه « ۸ » احمد ډیر ژر ژر پر لاری ځي .

« ۹ » زویه انزدي راسه « ۱۰ » ماد اهلک په ډیره خواری لوی کړی دی

قسمت دوازد هم رموز اوقاف در رسم الخط» -

علما اندس، بغداد و دمشق در عبارت خود رموز اوقاف را استعمال میکردند. اهل
 یورپ تقلیه علمای اندس را نموده همان اوقاف را به کمی تغییر در عبارت خود رائج
 کردند. لیکن تعجب است که مسلمان ها این چنین چیز ضروری را فراموش کردند
 و در کتابت خود نمی نویسند. این اوقاف و رموز برای فهم مطالب خیلی مدد میدهد
 گو یا برای واضح نمودن عبارت این هم یک طریقه ایست که در آن اوقاف
 و رموز را می نویسند و چون این طریقه خیلی مفید است، ما هم میل داریم که در
 عبارت پشتوی خود جاری سازیم لهذا ما آنرا قدری بوضاحت می نویسیم؛ رموز
 اوقات بقرار ذیل است :-

(۱) نقطه (۰) (۲) وقف خفیف (۱) (۳) نصف وقف (؛) (۴) وقف لازم (:) :

(۵) وقف مطلق (۰) (۶) علامت ندا (۱) (۷) علامت استفهام (؟) (۸)

اقتباس یا علامت فارقه (» «) (۹) قوسین یا ممیزه () (۱۰) نقطه (۰)

چون مطلب یا جمله تمام شود در آخر آن نقطه میگذارد مثلا مادا کتاب ووايه
 (من این کتاب را خواندم)

(۲) وقف خفیف یا سکتته (،)

وقف خفیف یا سکتته (،) یعنی او و معکوس در چند موقع استعمال می شود :-

۱ :- در بین این چنین کلمات یا جمله ها که از یک ترکیب بوده مسلسل

بیان شود مثلا په دنیان کښ بیله زموز پیغمبر بل داسی سړی نه دی پیداسوی

مم پیغمبر وی، مقنن وی، هم پادشاه وی، او هم فقیر وی، عزت او خوا ری
ند او مرگ بول د خدای تعالی په قدرت

ب: هر گاه چند کلمات یا جمله با هم عطف باشد لیکن حرف عطف محذوف باشد پس
میان آنها وقف خفیف نوشته می شود مثلاً 'اوبه' اور، 'بادا و خا وری خلور
دی:

ج: در بین چنین جمله ها که با هم مر بوط لها شد و وقف خفیف نوشته می شود مثلاً تمامه
باران آوریده، 'سهار احمد راغی' زموزکره، 'شپه و کره'، 'باد چلیبزی'، 'پر آسمان
بخ ده'، 'باران اوری'.

(۲) نصف وقف یا نقطه اسکتته (؛)

وقف یا نقطه یا سکتته با آخر جمله های درازی که مانند هم باشند گذاشته
د مثلاً 'د افغانستان ملک لوی غرونه لری؛ داغرونه تل په او رویت وی .
(؛) وقف لازم یعنی دو نقطه (:) .

لازم یعنی دو نقطه در آخر جمله های بیان طلب گذاشته میشود مثلاً 'دلقمان
چا پښتنه و کره: اد ب دی دچا خخه زده کی: وئی ویل: دبی ادبا و خخه:

«۵» وقف مطلق .»

مطلق در موقع استعمال میشود، که يك مطلب تمام شود، و دیگر مطلب
فقره تمام شود مثلاً 'احمد راغی' محمود و لایر .

«۲» علامات ندا «۱»

ت ندا در آخر کلمات خطاب و در جمله های حیرت و تعجب و غیره می آید مثلاً
! کوشش وکی چه کار ژر خلاص سی . آه! داخه بد بختی ده .

(۷) علامات استفهام؟

علامت استفهام در آخر کلمه ها و جمله های که دارای استفهام باشد می آید مثلاً
تا سو خو ورونه لری؟ نوم دی خه دی؟

«۸۰» اقتباس یا علامات فارقه «»

علامت فارقه در آن موقع استعمال می شود که کلام غیر رادر کلام خود بیارد
و یادزین سخن دو آدم و یادراول سخن هر یکی گذاشته میشود مثلاً 'احمد و ویل
'زه کورته لحم'، 'چیرته لحي' 'مکتب ته لحم'.

۹ قوسین یا ممیزه: ()

قوسین یا ممیزه در دو طرف جمله های معترضه و کلمه های غیر مشهور گذاشته میشود
مثلاً: 'داسری (که غلط نه سم) دا احمد و رور دی'، 'احمد محمود خخه پښتنه و کره
'ستا نوم خه دی'، 'رسول الله صلی الله علیه و سلم فر ما ئلی دی (علم زده کی'
که خه هم په چین کتب دی) .



سمت چهاردهم : قواعد زبان پشتو

حصه دوم نحر

گرما کلماتی را که بآن گفتگو میکنم چنین ترتیب و باهم مطابقت بدهیم که مستمع آخواننده از آن مطلب کامل حاصل نماید، پس این چنین ترتیب و مطابقت کلمات با اصطلاح قواعد زبان نحو میگوید :

یف : - نحو اجزای جمله و ترتیب و مطابقت آنها را باینکه دیگر بمانشان میدهد ؛ دانستن اجزای این علم انسان از غلطی در تکلم محفوظ می ماند ، در نحو بحث کلام و اجزای آن می شود ؛

لام : - عبارتی را گویند که کم از کم از دو کلمه ساخته شده باشد ، مثلاً بنه ناب (کتاب خوب) ، داحمد و رور (برادر احمد) ، محمود و لار (محمود رفت) مد باغ ته و لار (احمد به باغ رفت) ؛

لام بر دو قسم است ، (۱) کلام ناقص (۲) کلام تام :

بیان کلام ناقص

لام ناقص آن عبارتی را میگویند که شنونده از او مطلب کامل حاصل کرده نتواند ، مثلاً دیگر کلمه باشد مثلاً داحمد قلم (قلم احمد) از این عبارت شنونده مطلب دل بدست آورده نمی تواند بلکه با انتظار کلمه دیگری می باشد ، چرا که در دلش پیدا می شود که قلم احمد چگونه است ؛

لام ناقص در جمله کار فاعل ، مفعول ، مبتدا و خبر را میدهد ، مثلاً داحمد و رور (برادر احمد رفت) ، مادا احمد زوی و لید (من بیچۀ احمد را دیدم) ، داحمد اب بنه دی (کتاب احمد خوب است) ، داحمد قلم دیر بنه دی (قلم احمد بسیار خوب است) در جمله های فوق (داحمد و رور) فاعل ، (داحمد زوی) مفعول ، (احمد کتاب) مبتدا و (دیر بنه) خبر واقع شده است -

فصل اول اقسام کلام ناقص

کلام ناقص بر دوازده قسم است : (۱) مرکب اضافی (۲) مرکب توصیفی (۳) مرکب امتزاجی (۴) مرکب عددی (۵) جار مجرور (۶) اشاره و مشارالیه (۷) بدل مبدل منه (۸) مستثنی و مستثنی منه (۹) معطوف معطوف علیه « ۱۰ » حال ذوالحال « ۱۱ » تمیز ممیز « ۱۲ » تاکید مرکب

بیان مرکب اضافی

مرکب اضافی آن کلام ناقص را گویند که از دو اسم ساخته شده باشد و نسبت یک اسم بدیگر اسم بطریق اضافت شده باشد ، مثلاً داحمد کتاب « کتاب احمد » ؛ در پشتو دال مقبوحه « د » علامت اضافت است ، « احمد » مضاف الیه « کتاب »

مضاف است ؛ در پشتو کثراً اول « د » علامت اضافت را می آرند ، بعد از علامت اضافت « مضاف الیه » و بعد مضاف الیه « مضاف » را می آرند ؛

مضاف الیه اسمی را گویند که نسبت مضاف بسوی آن شده باشد ، مثلاً در عبارت ذیل « داحمد قلم » احمد مضاف الیه است که نسبت قلم با او شده است و « قلم » مضاف است که نسبت کرد شده است بسوی احمد ؛

فائده : - اگر مضاف الیه ضمیر شخصی متصل اضافی باشد در آن صورت مضاف قبل از مضاف الیه می آید و « د » علامت اضافت را نمی آرند مثلاً کتاب می « کتابم » قلم دی (قلمت) ؛

کاغذئی « کاغذش » در فقرات فوق کتاب ، قلم و کاغذ مضاف اند ، « می » ، « دی » و « ئی » مضاف الیه اند این چنین اضافت را اضافت مقلوبی میگویند ؛

از اضافت این فائده حاصل می شود که اگر مضاف الیه اسم معرفه باشد مضاف اگر چه نکره باشد معرفه میگردد مثلاً داحمد غلام « غلام احمد » ، چونکه احمد اسم معرفه است و غلام اسم نکره است لیکن غلام بسبب نسبت او به احمد

بر فهمیگردد یعنی يك خصوصیت خاص پیدا میکند : و اگر مضاف الیه لکره شد در مضاف يك خصوصیت پیدا می شود مثلاً دپا دشاہ آس ، درین عبارت باد شاہ) و «آس» هر دو لکره اند لیکن بسبب یاد شاہ آس يك خصوصیت پیدا ده است ، یعنی آن اسپ که خاص مال پادشاہ می باشد

اقسام مرکب اضافی

مرکب اضافی بر ۷ قسم است : (۱) اضافه تخصیصی (۲) اضافه تملیکی (۳) مافت توضیحی (۴) اضافه بیانی (۵) اضافه تشبیهی (۶) اضافه ظرفی (۷) مافت مجازی : -

« بیان اضافه تخصیصی »

اضافه تخصیصی آن اضافه را میگویند که مضاف بواسطه مضاف الیه يك خصوصیت نامیکند مثلاً دلنبکوسردار (سردار لشکر) یعنی آن سردار یکه خاص از لشکر باشد ،

« بیان اضافه تملیکی »

اضافه تملیکی آن اضافه را میگویند که ملکیت مضاف الیه را بر مضاف ثابت میکند ، مثلاً داحمد کتاب (کتاب احمد) د محمود قلم (قلم محمود) درین عبارت ها کتاب) و (قلم) مملوک ، (احمد) و (محمود) مالک اند یعنی احمد و محمود کتاب و قلم ملکیت دارد :

« بیان اضافه توضیحی »

اضافه توضیحی آن اضافه را میگویند که مضاف الیه توضیح مضاف را میکند لاً د قندهار نبار « شهر قندهار » ، از « نبار » معلوم نمی شود که کدام شهر است

لفظ « قندهار » توضیح آنرا می کنند یعنی مراد از شهر همان شهری است که اسمش قندهار است ؛

« اضافه بیانی »

اضافه بیانی آن اضافه را میگویند که يك چیز بطرف ماده خود مضاف شده باشد مثلاً داسپنی سیخ « سیخ آهن » ، این معلوم نبود که سیخ از چه چیز ساخته شده است از « اسپنی » معلوم شد که سیخ از آهن ساخته شده است : در اضافه بیانی مضاف الیه و مضاف از يك جنس می باشد ؛ مثلیکه « سیخ » مضاف از جنس « اسپنه » مضاف الیه است :-

(بیان اضافه تشبیهی)

اضافه تشبیهی آن اضافه را میگویند که يك چیز را به چیزی دیگر در صفتی تشبیه میدهد آن چیز را که به چیزی دیگری تشبیه داده شده باشد (مشبیه) میگویند و آن چیز را که بآن چیزی دیگری تشبیه داده شده باشد (مشبیه به) میگویند : در اضافه تشبیهی چهار چیز ضروری است ، (۱) مشبیه (۲) مشبیه به (۳) حرف تشبیه (۴) وجه تشبیه : مثلاً داحمد سترگی د نرگس په شان دی (چشم های احمد مانند نرگس است) د صوفی زره د اینداری په شان دی ؛ (دل صوفی مانند آینه است) در جمله های فوق (سترگی) و (زره) مشبیه اند (نرگس) و (اینداره) مشبیه به است ، (په شان) حرف تشبیه است ، وجه تشبیه (سترگی) به (نرگس) ازین جهت است که نرگس عموماً آبدار و شکلش مانند سترگی می باشد لهذا شاعران عموماً چشم را به نرگس تشبیه میدهند و وجه تشبیه (زره) به (اینداره) از روی صفائی است چونکه دل صوفی صاف می باشد لهذا شاعران آنرا عموماً به آینه تشبیه میدهند :

فائده : - در پشتوا اول (مشبیه) و بعد آن (مشبیه به) می آید ، و حرف تشبیه

از مشبیه به می آید مثلاً دده شونهای دلیل په شان سرې دی (لب های او
ند لعل سرخ است) درین جمله (شونهای) مشبیه (اعل) مشبیه به (په شان)
ف تشبیه است

(ترکیب نحوی)

علامت اضافه

مضاف الیه	مربک اضافی مشبیه	مبتدا	جمله اسمیه مفرد
مضاف	مشبیه به		
لنوی			
ل	مشبیه به		
شان	حرف تشبیه		
ی	«وجه تشبیه»	خیر	کلمه ربط

بیان اضافه ظرفی

اضافه ظرفی آن اضافه را میگویند که مظهر و بسوی ظرف مضاف شده باشد مثلاً
ریاب او به (آب دریا) درین عبارت (دریاب) ظرف مضاف الیه است
او به) مضاف مظهر است :

فائده :- اگر تعلق مضاف الیه و مضاف با هم حقیقی باشد 'آرا اضافه حقیقی
گویند لیکن بعض اوقات در بین مضاف الیه و مضاف تعلق حقیقی نمی باشد
که يك تعلق مجازی می باشد مثلاً دزیره سترگی (چشم های دل) درین عبارت (سترگی)
زیره) هیچ تعلق حقیقی با هم ندارد بلکه درینجا تعلق آن يك تعلق مجازی میباشد
آنچه شاعر به خیال خود دل را يك شخص مقرر کرده است و اضافه (سترگی) را
کرده است این چنین اضافه را مجازی یا استعاره میگویند :

اضافه مجازی

اضافه مجازی آن اضافه ای را میگویند که در بین مضاف الیه و مضاف اضافه مجازی
باشد مثلاً (دزیره سترگی) درین عبارت (زیره) مضاف (مستعارله) و (سترگی)
مضاف را مستعار میگویند

ترکیب نحوی

د :-	علامت اضافه	مربک اضافی مجازی	مضاف
زیره	مستعارله	مربک اضافی مجازی	
سترگی	مستعار		

بیان مرکب توصیفی

مرکب توصیفی آن کلام ناقصی را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد 'اسم اول را
صفت و ثانی را (موصوف) میگویند :

اسم صفت آن اسمی را میگویند که تعریف و یا صفت موصوف را بیان میکند :

موصوف آن اسمی را می گویند که تعریف و یا صفت آن بلحاظ خوبی و بدی
باسم صفت شده باشد 'مثلاً هوشیار سرپی (مرد هوشیار) :

در پشت و اول صفت بعده موصوف می آید و بلحاظ تذکیر و تانیث ' مفرد و جمع
صفت تابع موصوف خود میباشد ' یعنی اگر موصوف مفرد و یا جمع ' مذکر و یا مؤنث باشد
صفت هم به صیغه مفرد و جمع ' مذکر و مؤنث می آید مثلاً داسری موردی (این مرد
دولتمند است) داسری ماره دی (این مردان دو لتمد اند) داسرخه می ده (این زن
دولتمند است) داسرخه می دی ' این زن ها دولتمند اند » .

فائده :- صفت گاهی مفرد و گاهی مرکب می آید :-

صفت مرکب بردو قسم است (۱) صفت مرکب اضافی :- صفت مرکب اضافی آن صفتی

امیگو یند که مرکب اضافی باشد و کار صفت را میدهد ، مثلاً دئی دزمالی
 و بنیارسری دی * (او سرد هوشیار زمانه است) درین جمله (دزمالی هوشیار)
 کب اضافی است و کار صفت را میدهد و (سری) موصوف است :
 صفت مرکب توصیفی : - صفت مرکب توصیفی آن صفتی است که مرکب توصیفی باشد
 جمله کار صفت را میدهد مثلاً خوش بوی گل (گل خوش بوی) درین عبارت
 خوش بوی) مرکب توصیفی است و کار صفت را میدهد و (گل) موصوف است
 گاهی همراهی یک موصوف چند صفت می آید مثلاً خوش بوی ، پو بخ خنکی
 روزه شیرین و پخته) :

ترکیب نحوی

نیار	صفت
ی	موصوف
	مرکب توصیفی

بیان مرکب امتزاجی

مرکب امتزاجی آن مرکبی را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد و از هر دو
 جدا جدا معنی مفید گرفته نمی شود ، بلکه هر دو حکم یک کلمه را میدهد و برای
 معنی می آید ، مثلاً زه جلال آباد ته تلی * و م (من به جلال آباد رفته بودم)
 جمله (جلال) علیحده و (آباد) علیحده کلمه می باشد ، و هر دو یک جا شده
 معنی می آید

ترکیب نحوی

باد	(مرکب امتزاجی)	مجرور
		جمله فعلیه مفرده
		مطلق فعل
		حرف جر
		فعل

بیان بدل و مبدل منه

بدل و مبدل منه آن کلام ناقص را گویند که از دو اسم ساخته شده باشد و یک اسم
 بدل دیگر اسم آمده باشد و از هر دو اسم مقصود یک چیز می باشد اسم اول را بدل منه
 و ثانی را بدل میگویند ؛ مثلاً ستاورور ، احمد ، راغی (برادر شما احمد آمد) درین
 جمله (ورور) (مبدل منه) و (احمد) بدل واقع شده است و مقصود از (ورور) و
 (احمد) یک چیز است یعنی مقصود از (ورور) همان (احمد) است و مقصود از
 (احمد) همان (ورور) است بدل بردو قسم است (۱) بدل کل (۲) بدل بعض :
 بدل کل آن بدلی را میگویند که در آن تمام افراد مبدل منه ذکر شده باشد
 مثلاً ستاورور و نره ، احمد ، محمود و اسلم راغلی و (برادر های شما ، احمد ،
 محمود و اسلم آمده بودند) درین جمله (احمد) ، (محمود) و (اسلم) مبدل منه اند
 و (ورور و نره) بدل می باشد ، بدل بعض آن بدلی را میگویند که در آن ذکر بعض افراد
 مبدل منه شده باشد ، مثلاً ستادورور و نره و شیخه احمد راغی (از برادر های
 شما احمد آمد) درین جمله (ورور و نره) مبدل منه و (احمد) بدل است :-

ترکیب نحوی

ستا	مضاف الیه	مبدل منه	فاعل
ورور	مضاف	مرکب اضافی	
احمد		بدل	جمله فعلیه مفرده
راغی		فعل	

بیان مستثنی و مستثنی منه

مستثنی او مستثنی منه آن کلام ناقص را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد
 و حرف استثنی یک دیگر را از هم جدا کرده باشد ، مراد از استثنی این است که یک چیز

از چیزها و بایک آدم از يك جماعت مستثنی شده باشد، اسم اول را مستثنی منه را مستثنی میگویند

منه آن اسمی را میگویند که از آن اسمی دیگری در يك کار جدا شده باشد ؛
مستثنی آن اسمی را گویند که از يك اسم در يك کاری جدا شده باشد :

پشتوا کثراً مستثنی منه اول می آید بعد از آن حرف استثنی و بعد حرف استثنی می آید؛ مثلاً قول خلق بیله احمد را غل (همه مردم بغیر احمد آمدند) درین قول خلق (مستثنی منه) بیله احمد را حرف استثنی و (احمد) مستثنی است :

مستثنی بر دو قسم است ؛ (۱) مستثنی متصل (۲) مستثنی منفصل :

مستثنی متصل آن است که در آن مستثنی و مستثنی منه از يك جنس باشد مثلاً قول بیله احمد را غل درین جمله (قول خلق) مستثنی منه و (احمد) مستثنی از يك است :-

مستثنی منفصل آن مستثنی را میگویند که در آن مستثنی منه و مستثنی از يك جنس مثلاً محمود قولی روپی بیله آس را کرپی (محمود همه روپه را بغیر آس داد) درین جمله قولی روپی (مستثنی منه) و (آس) مستثنی از يك جنس نیست :-

ترکیب نحوی

اول خلق بیله احمد را غل :-

اسم صفت	مستثنی منه	مستثنی منه
موصوف	مركب توصیفی	مركب توصیفی
فاعل	حرف استثنی	کلام ناقص
فعل	مستثنی	مستثنی

بیان جبار و مجرور

جبار و مجرور آن کلام ناقص را گویند که از دو کلمه یعنی از اسم و حرف جر ساخته می شود جبار در لغت کش کننده را میگویند و در حقیقت حرف جر معنی فعل را بطرف اسم (مجرور) کش میکند مثلاً احمد کور ته و لار (احمد به خانه رفت) درین جمله (ته) حرف جبار است که معنی فعل را یعنی (ولار) را بسوی مجرور (کور) کش میکند یعنی حرف جبار (ته) به ما نشان میدهد که رفتن احمد بطرف خانه شده است :-

جبار مجرور در جمله تعلق با فعل و یا شبه فعل (خبر) دارد و حکم حرف تمیز را میدهد و در جمله فاعل مفعول مبداء و غیره نمی آید؛ مثلاً احمد پیه کور کنی دی (احمد به خانه است) درین جمله خبر (موجود) مقدر است :

ترکیب نحوی

احمد کور ته و لار :-

احمد	فاعل			
کور	مجرور	کلام ناقص	متعلق فعل	جمله فعلیه مفرده
ته	حروف جبار			
ولار	فعل			

بیان عدد و معدود

عدد و معدود آن کلام ناقص را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد اسم اول را عدد و ثانی را معدود میگویند :-

اسم عدد آن اسمی را گویند که شمار و یاد در چه يك اسم بدان معلوم می شود ؛
معدود آن اسمی را میگویند که شمار و در جهان با اسم دیگر (عدد) معلوم شده باشد ؛

پشتو عدداً قبل از معدود خود می آید ، و عدد بلحاظ مفرد و جمع ، تذکیر و تانیث تابع بود خود می باشد ، اگر معدود واحد یا جمع باشد عدد هم مفرد و یا جمع می آید عدد بر دو هم است (۱) عدد تعدادی (۲) عدد توصیفی :

عدد تعدادی شمار یا تعداد اسم را ظاهر میکند ، مثلاً دری کتابونه (سه کتاب) عدد صفتی آن عدد را میگویند که درجه يك اسم را ظاهراً میکند مثلاً داز ما پنجم اب دی (این کتاب پنجم من است)

ترکیب نحوی

داز ما پنجم کتاب دی :-

مبتدا

مضاف الیه

صفتی عددی	عدد معدود	مضاف	مرکب اضافی خبر	جمله اسمیه مفرد
ب	معدود			

کلمه ربط

بیان اشاره و مشار الیه

اشاره و مشار الیه آن کلام ناقصی را میگویند که از دو کلمه ساخته شده باشد اول را اشاره و ثانی را مشار الیه میگویند :-

اسم اشاره آن اسمی را میگویند که بذریعه آن با اسم دیگری اشاره می شود : مشار الیه آن اسمی را میگویند که بسوی آن اشاره شده باشد :-

سم اشاره بر دو قسم است :-

سم اشاره قریب که به چیز نزدیک اشاره میکنند مثلاً داسری (این مرد) سری (این مرد) ، دی شیخی (این زن) ، دغی شیخی (این زن) اسم اشاره بعید

آن اسم اشاره است که به چیز ، دور اشاره میکنند مثلاً هغه سری «آن مرد» هغو سری «آن مردها» ، هغی شیخی «آن زن» هغو شیخو «آن زن ها» : بیان اسم اشاره در کتاب صرف مفصل آمده است

ترکیب نحوی

داسری خوگ دی :-

دا	اسم اشاره	مبتدا	جمله اسمیه مفرد
سری	مشار الیه		
خوگ		خبر	
دی		کلمه ربط	

بیان معطوف و معطوف علیه

معطوف و معطوف علیه آن کلام ناقصی را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد و بواسطه حرف عطف هر دو با هم در يك حکم شریک شده باشد اسم اول را معطوف علیه و اسم ثانی را معطوف میگویند ، در پشتو معطوف علیه اول بعد حرف عطف و بعد حرف عطف معطوف می آید معطوف علیه آن اسم را گویند که عطف آن بسوی اسم دیگری شده باشد مثلاً احمد او محمود را غلغل دزین جمله (احمد) معطوف علیه (او) حرف عطف و (محمود) معطوف است :-

ترکیب نحوی

احمد او محمود را غلغل :-

احمد	معطوف علیه		
او	حرف عطف	کلام ناقص	فاعل
محمود	معطوف		
را غلغل			فعل

بیان حال و ذوالحال

حال و ذوالحال آن کلام ناقص را گویند که از دو کلمه ساخته شده باشد، یکی را حال و دیگری را ذوالحال میگویند: ذوالحال ما قبل از حال می آید! ذوالحال آن اسمی را گویند که حالت آن با اسم دیگری بیان شده باشد مثلاً احمد په خندا را غی (احمدخنده کنان آمد) درین جمله (احمد) ذوالحال و (په خندا) حال است:

ترکیب نحوی

احمد په خندا را غی :-

احمد	ذوالحال	کلام ناقص	فاعل	جمله فعلیه مفرده
په خندا	حال			
را غی			فعل	

بیان تمیز و ممیز

تمیز و ممیز آن کلام ناقص را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد اسم اول را ممیز و ثانی را تمیز میگویند، تمیز رفع ابهام را میکند یعنی اگر کدام شکی در ممیز باشد آنرا رفع میکند مثلاً لس من اوړه می رانیول (ده من آرد را خریدم) چونکه از (لس من) معلوم نمیشود که ده من چه چیز است پس لفظ (اوړه) تمیز آنرا میکند و چیزی شکی که در آن بود آنرا دور کرد، یعنی مراد از ده من (اوړه) است، نه چیزی دیگری:

ترکیب نحوی

لس	اسم عدد	ممیز	مفعول
من	معدود		
اوړه		تمیز	جمله فعلیه مفرده
می		فاعل	
را نیول		فعل	

بیان تاکید مؤکد

تاکید و مؤکد آن کلام ناقص را میگویند که از دو کلمه ساخته شده باشد یکی را تاکید و دیگری را مؤکد میگویند، مؤکد ما قبل از تاکید می آید: تاکید آن کلمه تابع را میگویند، که تاکید متبوع (مؤکد) خود را میکند مثلاً احمد په خپل را غی «احمد خودش آمد» درین جمله (احمد) مؤکد و «په خپل» تاکید است؛ نوت :- الفاظ تاکید در پشت و «په خپل» په سر سره، په خان سره «می آید»:

ترکیب نحوی

احمد په سر سره را غی :-

احمد	مؤکد	کلام ناقص	فاعل	جمله فعلیه مفرده
په سر سره	تاکید			
را غی			فعل	

تمرین اول

در جمله های ذیل مرکبات اضافی را معلوم کنید که کدام مرکب اضافی است:

(۱) داسری د مسجد امام دی این مرد امام مسجد است:

(۲) د ادا حمد کتاب دی این کتاب احمد است

- « ۳ » دلر گو میز د بر تینگوی
 (۴) احمد دز مری به شان زره وردی
 (۵) ددی خشا او به دیری بخدی
 (۶) داسپی دززه سترگی نه لری
 (۷) زما چاقو د پرتیره دی
 (۸) داسپی د کالی مشردی
 (۹) ددر یاب او به تل خری وی
 (۱۰) داسپنی کت دیر مضبوطی
 (۱۱) داحمد پلاز د بر بخیل دی
 (۱۲) ددقند هارا انگور دیر خوازه وی
 (۱۳) دده منخ دلمریه شان خلیزی
- میز چوبی بسیار مضبوطی باشد :
 احمد مثل شیر دلاواست
 آب اینچاه بسیار سرداست
 این مرد چشم دل ندارد
 چاقو من خلی نیز است :
 این مرد ، کلان قریه است :
 آب دریا همیشه خاک آلودمی باشد
 چهارپائی آهنی بسیار مضبوطی باشد :
 پدر را حمد خیلی بخیل است :
 انگور قند هار خیلی شیرین می باشد :
 روی او مانند آفتاب می درخشد :

تمرین دوم

- در جمله های ذیل کلام ناقص را معلوم کنید که چه قسم کلام است :
- (۱) ز ما ورور دیر هو شیاردی
 (۲) ز ما سور قلم را که
 (۳) جلال آباد گرم شیاردی
 (۴) ز ما ورور احمدیه مکتب کنس سبق وائی
 (۵) تول سری بیله احمد را غلل
 (۶) احمد بازار ته ولار
 (۷) زن مادری هلکان په مکتب کنس ولیدل
 (۸) داهلک زما زوی دی
 (۹) احمد او محمودیه مکتب کنس سبق وائی
- برادر من احمد در مکتب سبق می خواند
 همه مردمان سوای احمد آمدند
 احمد به بازار رفت :
 من امروز سه بچه را در مکتب دیدم :
 این بچه پسر من است :
 احمد و محمود در مکتب سبق میخوانند

- (۱۰) احمد په ژ را کور ته ولار احمد گریه کنان به خانه رفت :
 (۱۱) مان لس من وریجی را بنولدی من امروز ده من برنج را خریدم
 (۱۲) احمد په خپل داکار وکی احمد خودش این کار را کرد :
 (۱۳) محمود داسلم زوی دیر هو شیاردی محمود پسر اسلم خیلی هو شبار است :

(تمرین سوم)

- (۱) انجورا تعریف کنید و بنویسید که در آن از چه بحث می شود
 (۲) کلام را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است :
 (۳) کلام ناقص بر چند قسم است هر یک را با مثالش بنویسید
 (۴) مرکب اضافی بر چند قسم است هر یک را با مثالش بنویسید :
- فصل دوم : « بیان کلام تام یا جمله »

کلام تام آن مرکبی را میگویند که کم از کم از دو کلمه ساخته شده باشد
 و مستع از شنیدن آن استفاده تام حاصل کرده بتواند ، و آنرا جمله هم میگویند
 مثلاً احمد مکتب ته ولار (احمد به مکتب رفت) :

(اجزای جمله)

اجزای جمله پنج است : (۱) فاعل (۲) فعل (۳) مفعول (۴) متعلقات فعل
 (۵) متمم فعل - فاعل و فعل اجزای اهم و ضروری جمله است :
 فاعل آن کلمه ایست که نسبت فعل باو می شود ، فاعل یا اسم و یا قائم مقام اسم
 « ضمیر » می باشد و گاهی اسم مصدر هم بطور فاعل می آید مثلاً احمد ولار
 « احمد رفت » زه را غلم « من آمدم » ، لوستل اولیکل دانسان دپاره ضروردی
 « خواندن و نوشتن برای انسان ضروری است » در جمله اول (احمد) اسم است
 و فاعل فعل (ولار) آمده است ، و در جمله دوم « زه » ضمیر متکلم است و فاعل فعل

«را غلم» آمده و در جمله سوم (لوستل اولیکل) مصدر است و فاعل فعل (دی) است :
 فاعل گاهی مفرد یعنی يك كلمه و گاهی مرکب یعنی يك كلام ناقص می آید
 مثلاً محمود نجی (محمود می رود) ، داحمد زوی راغی (پسرا احمد آمد) در جمله
 اول (محمود) که يك كلمه و احداست فاعل فعل (نجی) آمده است ، و در جمله
 دوم (داحمد زوی) که يك كلام ناقص است ، فاعل فعل (راغی) آمده است ؛
 فعل آن جز و جمله است که نسبت آن بسوی فاعل شده باشد یعنی چیزی را
 در خصوص فاعل بیان میکنند و این در جمله جز و اهم و ضروری است که بدون
 آن جمله هرگز ساخته نمی شود ، گاهی نسبت فعل فقط بسوی فاعل می شود
 و باسم دیگری متعدی نمیکنند این چنین فعل را فعل لازمی میگویند مثلاً
 اسلم راغی (اسلم آمد) و گاهی نسبت فعل بسوی فاعل و مفعول هر دو می شود ؛
 یعنی فعل از فاعل صادر شده براسم دیگر ختم می شود ، این چنین فعل را فعل
 متعدی میگویند مثلاً احمد کتاب وائی (احمد کتاب میخواند) ، درین جمله
 (وائی) فعل متعدی است که فاعل و مفعول هر دو دارد (احمد) فاعل و (کتاب)
 مفعول او آمده است :

مفعول : گاهی فعل با فاعل خود می آید لیکن معنی آن پوره به فهم نمی آید
 و جمله لاتمام می ماند ، پس کلمه که معنی فعل را پوره میکند آنرا مفعول فعل
 میگویند ، یعنی آن کلمه که اثر فعل بر او واقع شده باشد و این چنین فعل را فعل
 متعدی میگویند . مثلاً اگر گفته شود (احمد لولی) احمد میخواند ، معنی این
 چنین جمله به فهم خوب نمی آید ، شك پیدا می شود که احمد چه میخواند ، و اگر
 نوشته شود که احمد کتاب لولی (احمد کتاب را میخواند) ، حالا از آوردن
 لفظ (کتاب) معنی فعل پوره به فهم می آید ، پس کلمه کتاب مفعول فعل
 (لولی) است که معنی او را پوره به فهم می آرد :

مفعول هم مانند فاعل گاهی مفرد و گاهی مرکب می آید مثلاً احمد قلم
 را نیوه (احمد قلم را خرید) ، احمد یوسور قلم را نیوه (احمد يك قلم سرخ را خرید)
 در جمله اول (قلم) که يك كلمه است مفعول فعل (را نیوه) آمده است و در جمله
 ثانی (یوسور قلم) کلام ناقص است ، مفعول فعل (را نیوه) آمده است :-
 (۴) متعلقات فعل ، اگر ما بخواهیم که معنی فعل را بطور خوب توضیح نماییم یعنی جای ،
 وقت ، علت و طریق وقوع فعل را ظاهر نماییم ، پس آن کلمه که معنی فعل را بدین طریق
 واضح نماید متعلقات و یا توضیحات فعل میگویند .

ظرف زمان ، ظرف مکان ، حروف تمیز و جار و میجز و متعلقات فعل می آیند ، گاهی
 متعلقات فعل يك كلمه مفرد می آید مثل ظرف زمان ، مسکان و غیره و گاهی کلام
 مرکب می آید مثل جار و مجرور ، مثلاً زه پورته و لارم (من بالار فتم) ، محمود پرون
 راغی (محمود دیروز آمد) احمد سبق ژروائی (احمد سبق رازود میخواند) ، اسلم
 کورته و لار (اسلم به خانه رفت) در جمله های فوق (پورته) ، (پرون) ، (ژر)
 (کورته) متعلقات فعل اند که معنی آنها توضیح میکند ، (پورته) جای وقوع فعل و
 (پرون) وقت وقوع فعل را ظاهر میکند (ژر) طریق وقوع فعل را بیان میکند ،
 و (کورته) که کلام ناقص است نیز جای وقوع فعل را ظاهر میکند ،

متمم فعل ؛ بعضی افعال لازمی و متعدی با وجود بودن فاعل و مفعول آنها باز هم
 معنی آنها ناتمام می باشد ، و مطلب آن خوب به فهم نمی آید ، پس لفظیکه در چنین
 محل معنی فعل را با تمام میرساند متمم فعل میگویند مثلاً دی دودی زه نا جور کرم
 (این نان مرا ناخوش ساخت) اگر نوشته شود ، دی دودی کرم (این نان مرا کرد
 درین جمله معنی جمله خوب به فهم نمی آید ، پس لفظیکه معنی فعل را با تمام میرساند
 (ناجور) است لهذا کلمه نا جور (متمم فعل است) :

فصل سوم : (اقسام جمله)

جمله بر سه قسم است ، (۱) جمله مفرده (۲) جمله مخلوطه (۳) جمله مرکبه :

فصل چهارم جمله مفرده

جمله مفرده آن جمله را میگویند که در آن فقط يك فعل باشد مثلاً (احمد ولاړ)
حد رفت ، درین جمله فقط يك فعل است یعنی (ولاړ) :

جمله مفرده بر دو قسم است (۱) جمله اسمیه (۲) جمله فعلیه :

جمله اسمیه آن جمله را میگویند که در آن مسند و مسند الیه هر دو اسم باشد
و اسناد آن به کلمه ربط شده باشد مسند را فعل و خبر و مسند الیه را مبتدا و فاعل هم
میگویند مبتدا در شروع جمله می آید و خبر بعد آن و کلمه را بطه بعد خبر می آید ،
مبتدا یا نکره و یا معرفه می باشد و خبر عموماً نکره می باشد ، مثلاً احمد هو ښیاردی ؟
(احمد هو ښیاردی) علم پته خزانه ده (علم خزانه پوشیده است) در جمله های
فوق (احمد) و (علم) مبتدا است و (هو ښیاردی) و (پته خزانه) خبر است
(دی ، ده) کلمات را بطه است که مبتدا و خبر را با هم ربطه میدهد . -

ترکیب نحوی

علم پته خزانه ده :-

علم	مبتدا		
پته	خبر	صفت	کلام ناقص
خزانه		موصوف	جمله مفرده اسمیه
ده	کلمه ربطه		

فصل پنجم : بیان جمله فعلیه

جمله فعلیه آن جمله را میگویند که مسند آن فعل و مسند الیه آن اسم باشد مثلاً اسلام

ولاړ « اسلام رفت » : درین جمله مسند الیه یعنی احمد فاعل است ، که اسم است
و مسند آن « ولاړ » است که فعل است ،

جمله فعلیه بر دو قسم است جمله فعلیه خبریه ، و جمله فعلیه انشائیه ،

جمله فعلیه خبریه آن جمله ایست که متعلق فاعل چیزی خبری داده می شود
یعنی که فعل آن فعل ماضی ، خال و مستقبل باشد مثلاً احمد ولاړ « احمد رفت » ،
احمد محمود و هی « احمد محمود را میزند » محمود به ولاړسی « محمود خواهد رفت »
این هر سه جمله خبریه است که متعلق « احمد » و « محمود » خبر میدهد ،
جمله انشائیه آن جمله را میگویند که از آن حکم ، نفی یا خواهش
ظاهر شود یعنی که از فعل آن معنی حکم ، نهی و خواهش ظاهر شود مثلاً ولاړسه
« برو » ، مدح « مرو » و ولاړسم « بروم » :-

ترکیب نحوی

(۱) احمد ولاړ :-

احمد	فاعل	جمله فعلیه خبریه
ولاړ	فعل	

(۲) زه ولاړسم

زه	فاعل	جمله فعلیه انشائیه
ولاړسم	فعل	

تمرین

جمله های ذیل را معلوم کنید که چه قسم جمله است :-

(۱) احمد ډیر هو ښیاردی * (۲) محمود زما زوی دی *

(۳) « اسلام پرون ناچور و » « ۴ » ما محمود په باغ کښ ولید

(۵) « ما پرون احمد ووا هه » « ۶ » زه نن قند هار ته ځم :

- (۷) موزبه صبا قندهار ته ولاړسو (۸) دا کتاب مه وايه :
 (۹) دا کاروکه (۱۰) زه مکتب ته ولاړسم :
 (۱۱) زه دا خټکی وخورم (۱۲) داسې بڼه دی

تمرین

- در جمله های ذیل فاعل 'مفعول' مبتدا و خبر را معوم کنید :-
 (۱) ما اسلام په بازار کې ولید (۲) داسې زما پلاردی :
 (۳) زه د پښتو کتاب وایم (۴) داد پښتو کتاب دی :
 (۵) احمد ما هره روغ وهي (۶) ستا کتاب چیرې پروت دی .
 (۷) زما کتاب پر میز پروت دی (۸) احمد خط لیکي :
 (۹) محمود خپل سبق وائی « ۱۰ » زه دا کتاب نه وایم .
 (۱۱) « ۱۱ » ستا کم قلم خوش دی « ۱۲ » مادی ولید :
 (۱۳) « ۱۳ » ته څه وائی « ۱۴ » زه هیڅ نه وایم :

فصل ششم : بیان جمله مخلوطه

جمله مخلوطه آن جمله مرکبه را میگویند که علاوه از فعل اصلی دو و یا زیاده از دو فعل داشته باشد یعنی که مشتمل بر جمله اصلی و جمله متابع باشد :
 جمله متابع آن را میگویند که جزو جمله اصلی باشد و بدون جمله اصلی معنی خود را ظاهر کرده نتواند مثلاً هغه هلك 'چه پروون دلته راغلی و' دا حمد ووردی 'بچه' که دیروز اینجا آمده بود 'برادر احمد است' درین جمله جمله اصلی (هغه هلك) 'دا حمد ووردی' و جمله متابع 'چه پروون دلته راغلی و' است :-
 جمله متابع بر سه قسم است « ۱ » جمله بیانیه « ۲ » جمله موصوله « ۳ » جمله ظرفیه :

جمله بیانیه

جمله بیانیه آن جمله متابع را میگویند که خبر جمله اصلی واقع شده باشد و بدون جمله

اصله معنی خود را ظاهر کرده نمی تواند مثلاً ما احمد و لید چه مکتب ته ئی « من احمد را دیدم که بمکتب می رفت » درین جمله (ما احمد و لید) جمله اصلی است و « چه مکتب ته ئی » جمله متابع بیانیه است که جزو جمله اصلی آمده است :

(ترکیب نحوی)

ما احمد ولید ' چه مکتب ته ئی :-

	ما	فاعل			
	احمد	مفعول	جمله فعلیه مفرده		مبتدا
	ولید	فعل			مبتدا
	چه			حرف بیان	مبتدا
	دی	(مقدر)		مبین	مبتدا
	کور	مجرور	جمله فعلیه مفرده	بیان	جمله بیانیه خبر
	ته	حرف جار	متعلق فعل		
	ئی		فعل با فاعل		

بیان جمله موصوله

جمله موصوله و یا جمله صفتیه آن جمله متابع را میگویند که صفت مبتدا فاعل و یا مفعول جمله اصلی واقع شده باشد ، و بدون جمله اصلی معنی خود را پوره ظاهر کرده نتواند مثلاً هغه هلك 'چه په مکتب کی سبق وائی' زما ووردی (آن بچه که به مکتب درس میخواند برادر من است) 'ما محمود' چه ستاوروردی 'په بازار کې ولید' 'من محمود را که برادر شما است' 'در بازار دیدم' 'دا هلك' 'چه دا حمد زوی دی' 'تل و هکانونه بشکنخل کوی' (این بچه) که پسر احمد است همیشه به بچهها دشنام میدهد) درین جمله های فوق جمله های متابع موصوله (چه ستاوروردی) (چه په مکتب کی سبق وائی) (چه دا حمد زوی دی)

صفت فاعل ، مفعول ، مبتدای جمله اصلیه آمده است ، و کار صفت را میدهد :-

ترکیب نحوی

ما محمود ، چه ستاورور دی ، په بازار کنې ولید :

ما	فاعل			
محمود	اسم موصول			
چه	حرف صله			
دی	(مقدر)	مبتدأ		
ستا	مضاف الیه	خبیر	جمله اسمیه صله	جمله مفعول
ورور	مضاف			
دی	کلمه ربط			
په ، کی	حرف جر	کلام ناقص	متعلقات فعل	
بازار	مجرور			
ولید			فعل	

(بیان جمله ظرفیه)

جمله ظرفیه آن جمله متابع را میگویند که توضیح جمله اصلیه را میکند ، یعنی جای وقت ، علت و وقوع فعل را ظاهر میکند ، مثلاً هرچیری چه ، نه لخی ، زه هم لخم (هرجا که تو میروی من هم میروم) :

ترکیب نحوی

هرچیری چه	ظرف			
ته	فاعل	جمله فعلیه مفرده	مظروف جمله متابع (ظرفیه)	متعلقات فعل
لخی	فعل			
زه				
هم	حرف تاکید			
لخم				

تمرین

در جمله های ذیل جمله اصلیه و جمله متابع را معلوم کنید و نیز معلوم کنید که جمله متابع چه قسم جمله آمده

- (۱) هغه هلك ، چه پرون دلته راغلی و ، زما ورور دی .
- (۲) پرون ما احمد ولید ، چه پغمان ته تی .
- (۳) هغه سپی ، چه پرون تاسی په بازار کنې ولید ، دمکتب مدیر دی .
- (۴) ما پرون بوآس . چه ډپرگر ندی دی ، په پنځو سوو روپو راینوه .
- (۵) دا حمد کور ، چه په شور بازار کنې دئی ، دمکتب شخه ډپر لری دی .
- (۶) چیرته چه احمد لخی ، نه هم ولاړسه :
- (۷) هغه کتاب ، چه تا پرون ماته را کی ، دا حمد دی .
- (۸) احمد ، چه پرون زموز کره راغلی و ، ناجور دی .
- (۹) زما کور ، چه په شور بازار کی دی ، ډپر لری دی :

فصل هفتم . بیان جمله مرکبه

جمله مرکبه آن جمله را میگویند که از دو جمله و یا از دو جمله مستقله ساخته شده باشد و به واسطه یک حرف بایک دیگر محض یک تعلق ادنی داشته باشد که بنام همان حرف نامیده می شود ، مثلاً احمد راغلی او محمود ولاړ (احمد آمد و محمود رفت) درین جمله مرکبه (احمد راغلی) و (محمود ولاړ) دو جمله مستقله است که بواسطه حرف عطف بامهم یک تعلق ادنی دارد ،

اقسام جمله مرکبه

- (۱) جمله شرطیه (۲) جمله ندائیه (۳) جمله معطوفه
- (۴) جمله قسمیه (۵) جمله معلله :

جمله شرطیه

جمله شرطیه آن جمله مرکبه را میگویند که از در جمله مستقله ساخته شده باشد و بواسطه حرف شرط بایک دیگر تعلق داشته باشد جمله اول را (شرط) و جمله ثانی را جزا میگویند ماقبل (شرط) حرف شرط و ماقبل (جزا) حرف جزا می آرند مثلاً که علم زده کی، نوبه عزت حاصل کی (اگر علم بیاموزی پس عزت حاصل خواهی کرد) در جمله فوق (که) حرف شرط (علم زده کی) جمله فعلیه (شرط) (نو) حرف جزا و (به عزت حاصل کی) جمله فعلیه جزا می شود حرف شرط و شرط حرف جزا و جزا همه باهم یک جا شده جمله (شرطیه) می شود. در پشتو که، چه، هر چه و غیره حرف شرط است.

چه وائی نو و لایسه :-

چه	حرف شرط	
وائی	فعل با فاعل	شرط
نو	حرف جزا	جمله مرکبه شرطیه
ولایسه	فعل با فاعل	جزا

بیان جمله نداءیه

جمله نداءیه آن جمله مرکبه را میگویند که از دو جمله ساخته شده باشد و بواسطه حرف ندا باهم مربوط شده باشد جمله اول را (ندا) و جمله ثانی را (جواب ندا) میگویند، حرف ندا در اول می آید، در پشتو (ای، آ، او) عموماً حرف ندا می باشد مثلاً ای کریم! پر ما کرم و که: (ای کریم! بر من کرم کن):

ترکیب نحوی

ای	حرف ندا	فائمهقام جمله	ندا
کریم	منادی		
پر	حرف جر	متعلق فعل	
ما	مجرور		
کرم	مفعول	جمله فعلیه مفرده	جواب ندا
و که	فعل با فعل		

جمله مرکبه نداءیه

فائده :- گاهی حرف ندا در جمله پوشیده می باشد مثلاً هلك ! دلته راسه یعنی ای هلك ! دلته راسه (ای بیچه ! اینجا بیا) :

بیان جمله معطوفه

جمله معطوفه آن جمله مرکبه را میگویند که از دو جمله مستقله ساخته شده باشد و بواسطه حرف عطف باهم وصل شده باشد، جمله اول را (معطوف علیه) و جمله ثانی را (معطوف) میگویند و در بین هر دو حرف عطف می آید مثلاً ما چوچی و خور لدا و مکتب ته و لارم (من نان خوردم و به مکتب رفتم، درین جمله (ما چوچی و خور له) جمله (معطوف علیه) (او) حرف عطف و (مکتب ته و لارم) جمله (معطوف) می باشد، و بواسطه حرف عطف باهم یکجا شده جمله (معطوفه مرکبه) می شود در پشتو (او)، (چه)، (بیا) (هم) و غیره حرف عطف است :

گاهی عطف يك کلمه بر کلمه دیگر می شود مثلاً (احمد او محمود را غلب) احمد و محمود آمدند و گاهی عطف يك جمله بر جمله دیگر می شود مثلاً دی راغی او داو لاره (آن مرد آمد و آ زن رفت) :

ترکیب نحوی

احمد راغی او محمود و لاری :

احمد	فاعل	جمله فعلیه	معطوف علیه
راغی	فعل		
او			حرف عطف
محمود	فاعل	جمله فعلیه	معطوف
ولاری	فعل		

بیان جمله قسمیه

جمله قسمیه آن جمله مرکبه را میگویند که از دو جمله مستقله ساخته شده باشد و در آن حرف قسم آمده باشد ' جمله اول را (قسم) و جمله ثانی را (جواب قسم) میگویند مثلاً خدای زو! درواغ نه وایم (قسم بخدا که دروغ نمیگویم) :
 درین جمله (خدای) مقسم به و (زو) حرف قسم ' هر دو مقسم به و حرف قسم قائم مقام جمله شده (قسم) می شود ' (درواغ نه وایم) جمله فعلیه (جواب قسم) می شود و هر دو جمله یکجا شده جمله قسمیه می شود :-
 فائده :- در پشتو (په) و (زو) حرف قسم است ' (په) ما قبل (مقسم به) و (زو) ما بعد (مقسم به) می آید :

ترکیب نحوی

خدای زو، درواغ نه وایم :-

خدای	مقسم به	قائم مقام جمله شده	قسم
زو	حرف قسم		
درواغ	اسم مفعول	جمله فعلیه	جواب قسم
نه وایم	فعل با فاعل		

جمله قسمیه مرکبه

بیان جمله معالیه

جمله معالیه آن جمله مرکبه را میگویند که از دو جمله مستقله ساخته شده باشد و بواسطه حرف علت با هم وصل شده باشد ' جمله که قبل از حرف علت آمده باشد (معلول) و جمله که بعد از حرف علت آمده باشد (علت) میگویند ' و حرف تعلیل در بین (معلول) و (علت) می آید مثلاً ' زه نن مکتب ته تلای نه سم ' ' لککه چه نا جوریم (من امروز به مکتب رفته نمی توانم زیرا که ناخوش هستم) ' درین جمله (زه مکتب ته تلای نه سم) معلول ' (لککه چه) حرف علت و (ناجوریم) علت است و هر دو جمله بوا سطه حرف علت یک جا شده جمله معالیه مرکبه می شود :

فائده :- در پشتو (لککه چه) ' (چه) ' (ولی چه) و غیره حروف تعلیل است ' مثلاً (لحم چه پخلا ئی کم) می روم که اورا راضی کنیم ' (زه کور ته نه لحم ولی چه ناجوریم) من بخانه نمی روم زیرا که ناخوش هستم ' (زه نن ادارې ته نه ولا رم ' لککه چه کار می درلود) من امروز با داره نرفتم چرا که کارداشتم :-

ترکیب نحوی

زه نن مکتب ته تلای نه سم ' لککه چه ناجوریم :-

زه	فاعل		
نن	(ظرف زمان)	متعلق فعل	
مکتب	مجرور	متعلق فعل	
ته	حرف جر		
لککه چه			جمله فعلیه مفرده
زه	(مقدر)	مبتدا	معلول
ناجوریم		خبر	جمله اسمیه مفرده
یم		کلمه ربطه	حرف تعلیل

جمله معالیه مرکبه

فصل هشتم : ترتیب اجزای جمله در جمله

در پشتو ترتیب اجزای جمله در جمله بدین طریق می آید :-

(۱) فاعل ! - فاعل در جمله عموماً از همه اجزای جمله اول می آید مثلاً
 احمد راغی (احمد آمد) محمود احمد وواه (محمود احمد را زد) در جمله های فوق
 (احمد) و (محمود) فاعل اند که در شروع جمله ها آمده اند ، و اگر فاعل ضمیر
 متصل باشد بعد از مفعول خود می آید ، مثلاً احمد می وواه (احمد را زد) (می)
 درین جمله (می) ضمیر متصل است و فاعل فعل (وواه) است و بعد از مفعول خود
 (احمد) آمده است .

(۲) مفعول : مفعول بعد از فاعل می آید مثلاً ما احمد ولید (من احمد را دیدم)
 درین جمله (احمد) مفعول است و بعد فاعل خود (ما) آمده است ، و اگر فعل
 متعدی بدو مفعول باشد ، درین صورت اول مفعول اول و بعد مفعول ثانی می آید
 مثلاً ما احمد معلم ومانه (من احمد را معلم دانستم) درین جمله (احمد) و (معلم)
 مفعول فعل (و مانه) است ، (احمد) را مفعول اول و (معلم) را مفعول ثانی
 میگویند « ۳ » متعلقات فعل : اگر فعل لازمی باشد متعلقات فعل بعد فاعل
 می آید مثلاً زه باغ نه ولازم «من بباغ رفتم» ، درین جمله «باغ نه» متعلقات فعل
 است و بعد فاعل خود «زه» آمده است ، و اگر فعل متعدی باشد متعلقات فعل بعد
 مفعول خود می آید مثلاً ما احمد په باغ کښ ولید «من احمد را در باغ دیدم» :
 درین جمله «په باغ کښ» متعلقات فعل است که بعد مفعول خود «احمد» آمده است ،
 « ۴ » متمم فعل ! بعضی افعال می باشد که متعدی بدو مفعول می باشد یکی را مفعول
 اول یا مفعول صریح میگویند و دیگری را مفعول ثانی یا متمم فعل میگویند مثلاً
 ما احمد بخیل وکانړه «من احمد را بخیل پنداشتم» ، درین جمله «احمد» مفعول

اول است و (بخیل) مفعول ثانی است که معنی فعل «وکانړه» را با تها م میرساند ،
 (۵) فعل :- از همه آخر فعل می آید مثلاً احمد زه پرون په بازار کښ ولیدم
 «احمد دیروز مرا در بازار دید» درین جمله (ولیدم) فعل است که از همه اجزا
 آخر آمده است ، گاهی ظرف زمان قبل همه می آید مثلاً پرون ما احمد ولید
 (دیروز من احمد را دیدم) :

فصل نهم : تمرین

- (۱) جمله مرکبه را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است .
- ۲ جمله شرطیه کدام جمله را میگویند بباش را بامثالش بنویسید .
- ۳ « جمله ندائیه را بامثالش بیان کنید ،
- ۴ « جمله معطوفه کدام جمله را میگویند بامثالش بیان کنید ،
- ۵ « جمله قسمیه را بامثالش بیان کنید ،
- ۶ « جمله معلله را بامثالش بیان کنید ،
- ۷ « در جمله های ذیل جمله شرطیه ، ندائیه ، معطوفه ، قسمیه و معلله را معلوم کنید
- ۱ « که تدا کاروکی نوزه به ئې هم وکم » اگر تو این کار را نکنی من هم خواهم کرد .
- ۲ « په خدای چه ، مادا کار نه دی کړی » قسم به خدا ، که من این کار را نکرده ام .
- ۳ « ای ورور ! وچاته ښکښل مه کوه » ای برادر ، به کسی دشنام مده .
- ۴ « زه دا کار نه کوم ، لڅکه چه گران دی » من این کار را نمیکنم چرا که مشکل است .
- ۸ « ترکیب نحوی جمله های ذیل را بکنید :-
- ۱ « دا هلك د چا زوی دی » این بچه پسر کیست ؟
- ۲ « احمد په بازار کښ ولاړو » احمد در بازار ایستاده بود :
- ۳ « هغه هلک چه پرون تا ولید ، ز ما زوی دی : بچه را که
 تو دیروز دیدی پسر من است .

- « ۴ » تهزما سره بازار ته لخي : تو بامن بازار ميروى ؟
 « ۵ » هر چيرى چه ته لخي 'زه هم خم : هر جائيكه شهاى رويد من هم مى روم
 « ۶ » اي هلك! دير مه زاره : اي بچه ! بسيار گر يه مكن ؟
 « ۷ » و رور! دلته راسه : برادر ! اينجا بيا
 « ۸ » خدا زو! مادا كار كړى نه دى : قسم بخدا كه من اين كار را نكرده ام
 « ۹ » راخه چه مكش ته ولا رسو : بيا نيد به مكش برويم
 « ۱۰ » دا حمد كوردير لرى دى : خانه احمد بسيار دور است
 « ۱۱ » دا هلك ز ما دور و زوى دى : اين بچه پسر برادر من است



(جدول بعضى مصادر وضعى لازمى باقاعده)

معنى	مصدر	معنى	مصدر
فهميدن	پوهيدل	شگفتن	غړيدل
افتادن	لوېدل	تلفظ كردن	كړيدل
ايستاده شدن	درېدل	لميدين	نرېدل
چريدن	شړيدل	سكوات كردن	اوسيدل
رسيدن	رسېدل	كنده شدن	شلېدل
حركت كردن	اخو لځېدل	ترسيدن	بېرېدل
جارى شدن	بهبېدل	ترش شدن	بزېدل
آماس كردن	پرېسېدل	بغ بېغ كردن	بغيدل
افتادن	پرزېدل	بنگ بنگ كردن	بنرېدل
برخيستن	ياشېدل	پريدن	پريدل
چغ چغ كردن :	چغيدل	چكيدن	خشچيدل
بيخته شدن	چنرېدل	جنگ كردن	جنگيدل
درخشيدن	لځېدل	چلیدن	چلېدل
ترسيدن	ډارېدل	با هزا زامد، ن پرزدن	رېدل
ريختن بر گ و غيره	رژيدل	پس پس كردن	پسېدل
دوخته شدن، مستغنى شد	رغيدل	فش فش كردن	پنېدل
گاز خوردن	زنگېدل	رم كردن	ترهېدل
اواز كردن :	ژغېدل		تلميدل
درزوا شدن	سپخېدل	ميده ميده شدن	تکېدل
صرفه شدن در خرج	سپمېدل	سرفه كردن	توخيدل

مصدر	معنی	مصدر	معنی
تربدل	بسته شدن	سولبدل	سائیده شدن :
شاربدل	شاریده شدن	ویبدل	بیهوده گفتن
شرمیدل	شرمنده شدن	یامیدل	رقصیدن
شکبدل	کننده شدن	ترنجیدل	لاغر شدن
شوهیدل	لغزیدن	ترنگیدل	صدا کردن ساز
غچبدل	غوغو کردن	تخیدل	غلغلك شدن
غزبدل	دراز کشیدن	زوریدل	غمگین شدن
غلبدل	فریب کردن	زهیدل	گم شدن
لمپبدل	غسل کردن	شرهیدل	کنده شدن
لنگبدل	زائیدن	غربدل	تند گفتن
مسبدل	تبسم کردن	غمبدل	بارخواطر شدن
نشلبدل	چسپیدن	غوربدل	شگفتن
شنیدل	آبی شدن		
خوزبدل	افتکار شدن :	گاربدل	سخت شدن
وهبدل	(بیهوده گفتن)	غوزبدل	
زغمبدل	برداشت کردن	سهببدل	
(مصادر و ضعی متعدی باقاعده)			
سغیدل	سغ سغ کردن	الیل	یلمه کردن
سوفربدل	بینی افشا ندن	بایلل	باختن
شرپبدل	شرب شرب کردن	بازل	باختن
شوربدل	شاریدن	بخبدل	بخشیدن

مصدر	معنی	مصدر	معنی
شائبدل	سزاوار شدن	سزاورشدن	
غو بلبدل	پامال شدن	پامال شدن	
ترل	بستن	بستن	
ثلل	تول کردن	تول کردن	
چار باسل	برگرداندن	برگرداندن	
منل	قبول کرن	قبول کرن	
منبل	مالیدن	مالیدن	
خبل	لیسیدن	لیسیدن	
خریدل	تراشیدن	تراشیدن	
خنهل	تسکان دادن	تسکان دادن	
دارل	گزیدن	گزیدن	
ریبدل	درو کردن	درو کردن	
زببندل	چوشیدن	چوشیدن	
ترتل	سرزنش کردن	سرزنش کردن	
زل	سرزنش کردن	سرزنش کردن	
پیژل	رفو کردن	رفو کردن	
اخیرل	کاگل کردن	کاگل کردن	
مینخل	شستن	شستن	
تکل	تف کردن	تف کردن	
چیچبدل	گزیدن	گزیدن	
گنرل	گمان کردن	گمان کردن	
خنبل	نوشیدن	نوشیدن	

معنی	مصدر
برشته در کشیدن	پیدل
حمایت و پرورش کردن	پاللد
برداشت کردن	زغمل
نگهداشتن	سائل
سپردن	سپارل
برداشت کردن	سهل
فشاردن	شپیلل
رانند	شرل
کمائی کردن	گتیل
تاوان کشیدن	گاللد
فرستادن	لیزل
نوشتن	لیکل
تراشیدن	تراشل
قنداق کردن	بلیژدل
چکه کردن	چیخل
بخیتن	چنرل
خائیدن	جویدل
تاب دادن	پیچل
قسمت کردن	وېشل
ریسپدن	ریشل
خرایشیدن	گنزول
نگهداشتن	ژغورل

مصدر	معنی	مصدر	معنی
غندل	ناپسند کردن	سپینخل	صاف کردن
نغاول	بیچیدن	شمیرل	شمار کردن
ریبل	درو کردن	سنخل	برون انداختن
نزل	عطسه کردن	اودل	چیدن
ستایل	تعریف کردن	پوشیل	پوشیدن
ورپشل	با فیدن	تپل	تکر کردن - مالیدن
انگپرل	پندا شتن	تپل	تکر کردن
ازبیل	تحریک کردن	تندل	ترتیب دادن
زدویل	سائیدن	بلودل	مس کردن
آزمایل	از مودن	بیزل	رفو کردن
خجل	چشمک زدن	پرورل	پرورش کردن
سکندل	چندی گرفتن	پلتل	تجسس کردن
سکویل	کوریه کردن	بیایل	چراغیدن
پیرل	خریدن	درومل	روا له شدن
تمبل	خالنیدن	اچول	انداختن
لیزل	کوچ کردن	دروول	ایستاده کردن
لیزل	فرستادن		
راورل	آوردن		
ولل	شستن		
سپرل	خراب کردن		
لوشل	دوشیدن		

مصدر	معنی	مصدر	معنی
بنندل	بخشیدن		
کرل	کاشتن		
شیکل	کشیدن		

جدول مصادر ترکیبی لازمی

مصدر	معنی	مصدر	معنی
اوپیدل	شیر آب شدن	بلپدل	در گرفتن
اتا لپدل	نا آرام شدن	بیلبدل	جدا شدن
وچپدل	خشک شدن	پا تکپدل	ماندن در جای
اوزد یدل	دراز شدن	پاسیدل	بالا شدن
اوچپدل	بالا شدن	پا کپدل	پاک شدن
ایشیدل	بدل شدن	پتپدل	پنهان شدن
ایساریدل	توقف کردن	پخپدل	پخته شدن
بختپدل	مشغول شدن	پخپدل	کنند شدن
بدلیدل	بدل شدن	پینپدل	واقع شدن
بیدپدل	خواب شدن	پریسکپدل	بریده شدن
پپپدل	ملامت شدن	تولیدل	جمع شدن
پوهپدل	فهمیدن	تسکاویدل	جای گرفته
پوری کیدل	بند شدن در واژه	چارپدل	قربان شد
بندپدل	کلفت شدن	جورپدل	تندرست شد
تاویدل	تاب شدن	چاپیدل	طبع شدن

مصدر	معنی	مصدر	معنی
تربخیدل	تلخ شدن	خیر بدل	پاره شدن
آشیدل	خالی شدن	لخا بیدل	جای شدل
تود بیدل	گرم شدن	خبر بیدل	خبر شدن
تور بیدل	سیاه شدن	خپر بیدل	منتشر شدن
تویدل	ریختن	خر بیدل	تیره شدن
تولیدل	وزن شدن	خوز بیدل	افکار شدن
خرا بیدل	خراب شدن	د کیدل	پر شدن
خر و بیدل	گل شدن	د بر بیدل	زیاد شدن
خوش بیدل	خوش شدن - پسند شدن	د یلبیدل	معطل شدن
خوشا بیدل	خرسند شدن	رونر بیدل	روشن شدن
خرخیدل	خرج شدن	رغبیدل	بی پروا شدن
خپلیدل	دوست شدن	رند بیدل	کور شدن
داغبیدل	داغ شدن	رنگبیدل	ویران شدن
درنیدل	سنگین شدن	زده کیدل	یاد شدن
دمبیدل	دم شدن	زرغو بیدل	سبز شدن
دو بیدل	غرق شدن	زر بیدل	کهنه شدن
دو بیدل	پر باد شدن	زور ندیدل	اویزان شدن
زهر بیدل	رنجیده شدن	سنبالیدل	آراسته شدن
زیاتیدل	زیاده شدن	ببخیدل	دفن شدن
ژوبلیدل	افنگار شدن	بشکار بیدل	ظاهر شدن
سپر بیدل	سوار شدن	غوبیدل	کلان شدن

مصدر	معنی	مصدر	معنی
سپنیدل	شگفتن	غخبیدل	بریده شدن
سپنیدیل	سفید شدن	غوبلیدل	پاهال شدن
سمبیدل	راست شدن	غربیدل	لوشیده شدن
سر بیدل	سرد شدن	غور بیدل	جرب شدن - شگفته
سغپیدل	اواز از بینی کشیدن	کوز بیدل	پائین شدن
سنتیدل	سنت شدن	گوبیدل	آمیخته شدن
سنتیدل	سنت شدن	گرمیدل	گرم شدن
لو بیدل	تاراج شدن	نمیدل	نیم شدن
لحیدل	برهنه شدن	ود بیدل	عروس شدن
لزیبیدل	کم شدن	ور کبیدل	گم شدن
لغربیدل	لول خوردن	ورستیدل	گنده شد
لند بیدل	کوتاه شدن	ولیبیدل	بیدار شدن
لور بیدل	بلند شدن	و بلیدل	گداخته
لو بیدل	کلان شدن	هیر بیدل	فرا موش
ما تبیدل	شسکتن	هسکبیدل	بلند شدن
مراو بیدل	پژمرده شدن	هوشیار بیدل	هوشیا شد
مر بیدل	سیر شدن	یاد بیدل	یاد شده
نرمبیدل	نرم شدن	یخبیدل	خنك شد

حد و ل مصادر تر کیمی متعددی

ا قالول	نا آرام کردن	او بول	آب داد
و چول	خشك کردن	بیلول	جدا کر

مصدر	معنی	مصدر	معنی
اوچتول	بلند کردن	پاتکول	واگذاشتن
اوزدول	دراز کردن	پاسول	بالا کردن
ایشول	بدل کردن	پاکول	پاک کردن
ایسارول	توقف کنانیدن	پهول	پنهان کردن
بختول	مشغول کردن	پخول	پخته کردن
بدلول	بدل کردن	پخول	کنند کردن
بیدول	خوابانیدن	پریکول	بریدن
بلول	در دادن	پرول	ملاحت کردن
پوهول	فهما نیدن	خربول	گسل کردن
پوزیکول	بند کردن	خوشول	خوش کردن
پندول	کلفت کردن	خوشالول	خوشال کردن - خرسند کردن
تاوول	تاب دادن	خرخول	خرج کردن - فروختن
تریخول	تلخ کردن	خپلول	دوست ساختن
چاپول	طبع کردن	داغول	داغ کردن
خبرول	خبر دادن	درآول	سنگین کردن
خپول	گسترانیدن	دمول	دم کردن
خرپول	تیره کردن	دوبول	غرق کردن
خوزول	افگار کردن	تشول	خالی کردن
خرابول	خراب کردن	تودول	گرم کردن
خیرول	پاره کردن	دکول	پر کردن
زهیرول	رنجانیدن	سونول	بینی فشاردن
زیاتول	زیاد کردن	بنخول	دفن کردن

مصدر	معنی	مصدر	معنی
ژوبلول	افگار کردن	ژوبلول	ژوبلول
سپروول	سوار کردن	سپروول	سپروول
سپنول	شگفتانیدن	سپنول	سپنول
سمول	راست کردن	سمول	سمول
سپینول	سفید کردن	سپینول	سپینول
سپول	سرد کردن	سپول	سپول
سغول	به بینی کشیدن	سغول	سغول
سنترول	سنت کردن	سنترول	سنترول
خیرول	پاره کردن	خیرول	خیرول
لخایول	جای دادن	لخایول	لخایول
تورول	سیاه کردن	تورول	تورول
تویول	ریختانیدن	تویول	تویول
تولول	وزن کردن	تولول	تولول
تولول	جمع کردن	تولول	تولول
تالول	معطل کردن	تالول	تالول
چارول	قربان کردن	چارول	چارول
جوړول	آباد کردن	جوړول	جوړول
دبول	پر باد کردن	دبول	دبول
گپول	لنگ کردن	گپول	گپول
گرمول	گرم کردن	گرمول	گرم کردن
لوقول	تاراج کردن	لوقول	لوقول
بنکارول	بنکارول	بنکارول	بنکارول
غچول	غچول	غچول	غچول
غوشول	غوشول	غوشول	غوشول
غوبلول	غوبلول	غوبلول	غوبلول
غوپول	غوپول	غوپول	غوپول
غوزول	غوزول	غوزول	غوزول
کوزول	کوزول	کوزول	کوزول
گپول	گپول	گپول	گپول
رندول	رندول	رندول	رندول
دیروول	دیروول	دیروول	دیروول
دیلول	دیلول	دیلول	دیلول
رونول	رونول	رونول	رونول
رغول	رغول	رغول	رغول
رنگول	رنگول	رنگول	رنگول
رنگول	رنگول	رنگول	رنگول
زده کول	زده کول	زده کول	زده کول
زرغونول	زرغونول	زرغونول	زرغونول
زیره ول	زیره ول	زیره ول	زیره ول
مراوول	مراوول	مراوول	مراوول
مروول	مروول	مروول	مروول
نرمول	نرمول	نرمول	نرمول

پژمرده ک
سیر کنانیدن
نرم کردن

غلط نامه

صحيح	غلط	سطر	صفحه
تعيين	تعمين	۱۲	۲
نور	نوز	۸	۶
خاص	حاص	۱	۱۱
جوان	جواني	۹	۱۳
پرستن	بستن	۱۷	۱۸
پشتون	پشتون	۱۲	۱۹
پشتنه	پشتنه	۱۲	۱۹
صحيح	صحيح	۶	۲۲
بنجه	بنجه	۶	۲۵
بنجی	بنجی	۶	۲۵
حذف	خذف	۱۶	۲۶
فعل	فصل	۲۰	۲۷
ید	بد	۳	۲۸
و برای	و جمع	۳	۳۷
جمع مذکر	جمع مذکر آن	۲	۳۹
بنگینری	بنگیوی	۱۸	۴۹
بنگری	بنگری زال	۱۸	۴۹
باشد	بشد	۳	۵۰
استعمال	استعمال	۱۷	۶۵

معنی	مصدر	معنی	مصدر
نیم کردن	ینمول	برهنه کردن	لشول
عروس کردن	ودول	کم کردن	لبرول
کم کردن	ورکول	برهنه کردن	لغپول
گنده کردن	ورستول	تر کردن	لندول
بیدار کردن	وینبول	کوتاکردن	لندول
گداختن	ویلول	بلند کردن	لورول
فراموش کردن	هیرو ل	کیلان کردن	لویول
بلند کردن	هسکول	شکستادن	ماتول
		دانا کنانیدن	هوبنیارول
		یاد کردن	یادول
		سرد کردن	یخول



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۵	چیزی	چیزی
۶۵	۱۱	هیخ شوک	هیخووک
۶۶	۷	بنو یسد	بنو یسید
۶۶	۱۱	چه	خه
۶۷	۱۳	م	یم
۶۹	۹	معنی	معنی
۷۱	۱۱	الیتل	الیتل
۷۲	۴	کشل	کشیل
۸۱	۲۰	آروند	آورند
۸۳	۱	ماضیه	ماضی
۸۴	۴	شوی ای	شوی و ای
۸۷	۱۵	معان	معاون
۹۱	۱۰	التزامی	التزامی
۹۲	۱	لردان	گردان
۹۳	۴	دوی و وهلی بنه	دوی و وهلی شی
۹۹	۸	لذوم	لزوم
۱۰۲	۱۰	دی	دا
۱۰۵	۴	ز	زه
۱۰۸	۱۱	شمان	شما
۱۲۱	۳	خویی ما	خوبه بی
۱۲۳	۹	می شد	می شدند